



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی دانشکده علوم سیاسی

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

رشته اندیشه سیاسی در اسلام

موضوع:

ولایت فقیه در اندیشه سیاسی

آیت‌الله جوادی آملی

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر اکبر اشرفی

استاد مشاور:

جناب آقای دکتر عباسعلی رهبر

پژوهشگر:

سید یار علی ادیانی

سال ۱۳۹۰

تقدیم به:

عالم ربانی، علامه دهر، حکیم متأله، فیلسوف معاصر، مفسر بزرگ قرآن کریم، مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی و همچنین این اثر ناچیز تقدیم به پدر بزرگ عزیز و والامقام، عارف و فقیه نامدار، مرحوم حضرت آیت الله سید عبدالوهاب ادیانی که عمر خویش را صرف تبلیغ تعالی اسلام و کمک به محرومان نموده بود می‌گردد. انشاء الله مورد قبول واقع گردد.

تقدیر و تشکر

نوشتار حاضر گام کوچکی است در مسیر ولایت، نگارنده سعی کرده است که ولایت فقیه را در اندیشه حضرت آیت الله جوادی آملی و در آیات و روایات تبیین کند و آن را در معرض قضاوت خردمندان گذارد امید است حق مطلب را ادا کرده باشد و با تشکر از اساتیدی که از راهنمایی‌ها و تذکرات آنان در تدوین این اثر بهره‌مند شده‌ام به ویژه استاد بزرگوار جناب آقای دکتر اکبر اشرفی و همچنین استاد محترم جناب دکتر عباسعلی رهبر که با رویی گشاده با صفا و صمیمیت زحمات این جانب را در تهیه رساله یاری رساندند، در نهایت لازم می‌دانم، از زحمات خانواده عزیزم، پدر و مادر و برادرانم خاصه همسر و فرزندانم که در طول تحصیل سختی‌های این دوران را با شکیبایی به جان خریده‌اند، قدر دانی نمایم.

تعهد نامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجناب سید یار علی ادیانی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد به شماره دانشجویی ۸۸۰۶۵۰۳۱۸ در رشته اندیشه سیاسی در اسلام که در تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۲ از پایان نامه خود تحت عنوان ولایت فقیه در اندیشه آیت ا.. جوادی آملی با کسب نمره ۱۷ با درجه خوب دفاع نمودم بدینوسیله متعهد می شوم:

- ۱- این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجناب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و ...) استفاده نمودم، مطابق ضوابط و رویه های موجود نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.
- ۲- این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (همسطح، پایین تر، و یا بالاتر) در سایر دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است.
- ۳- چنانچه بعد از فراغت از تحصیل قصد استفاده و هرگونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوز های مربوطه را اخذ نمایم.
- ۴- چنانچه در هر مقطع زمانی، خلاف موارد فوق ثابت شود عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجناب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچ گونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی: سید یار علی ادیانی

تاریخ و امضا

بسمه تعالی

در تاریخ ۱۳۹۰/۴/۲۲ سیدیار علی ادیانی دانشجوی کارشناسی ارشد رشته اندیشه سیاسی در اسلام از پایان نامه خود دفاع نموده و با نمره به حروف هفده تمام با درجه خوب مورد تصویب قرار گرفت.

امضاء استاد راهنما

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات ۱

۱- طرح مسئله..... ۲

۲- اهمیت موضوع و انگیزه تحقیق..... ۵

۳- پیشینه تحقیق: ۷

۴- سوال اصلی..... ۱۴

۵- فرضیه اصلی..... ۱۵

۶- متغیرها..... ۱۵

۷- روش تحقیق: ۱۵

۸- ابزار روش جمع آوری اطلاعات:..... ۱۵

۹- تعریف اصطلاحی مفاهیم..... ۱۵

۹-۱- ولایت فقیه: ۱۵

۹-۲- ولایت مطلقه فقیه: ۱۵

۹-۳- حکومت اسلامی ۱۶

۹-۴- مقبولیت: ۱۶

۹-۵- مشروعیت: ۱۶

۹-۶- صحت: ۱۶

۱۰- محدودیت‌های تحقیق: ۱۶

۸-۹- سازماندهی تحقیق ۱۷

فصل دوم: چارچوب نظری ۱۸

۱- معانی ولایت..... ۱۹

۱-۲- معنای ولایت فقیه ۱۹

۱-۳- ولایت در کتاب و سنت ۲۰

۲۱	۱-۴- ولایت در اصطلاح سیاست و اجتماع.....
۲۳	۱-۵- ولایت در اصطلاح فقه و حقوق.....
۲۳	۲- اقسام ولایت.....
۲۴	۳- حکومت اسلامی در عصر غیبت.....
۲۶	۴- جایگاه ولایت فقیه.....
۲۷	۵- فلسفه ولایت فقیه.....
۲۷	۵-۱- مشروعیت حکومت.....
۲۸	۵-۲- هدایت جامعه.....
۲۹	۵-۳- صیانت از اسلام.....
۲۹	۵-۴- وحدت.....
۲۹	۵-۵- اجرای احکام اسلام.....
۳۰	۵-۶- حفظ منافع کشور اسلامی:.....
۳۰	۶- پیشینه تاریخی ولایت فقیه.....
۳۲	۶-۱- مرجعیت دینی.....
۳۳	۶-۲- رهبری و زعامت سرپرسی.....
۳۸	۷- استدلال به قرآن برای اثبات ولایت فقیه.....
۴۹	۸- ولایت فقیه از دیدگاه عقل.....
۵۲	فصل سوم: حکومت اسلامی در عصر غیبت از منظر آیت الله جوادی آملی.....
۵۳	۱- ساختار نظام سرپرسی اسلام در عصر غیبت از منظر جوادی.....
۵۳	۲- عناصر نظام اسلامی:.....
۵۳	۳- رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت.....
۵۵	۴- ضرورت تشکیل نظام سرپرسی از نظر جوادی آملی.....
۵۵	۴-۱- ضرورت نظم و قانون در جامعه.....
۵۶	۴-۲- ضرورت قانون الهی و نیاز به دین.....

۵۷	۳-۴- ضرورت حکومت اسلامی
۵۹	۵- فلسفه و اهداف حکومت اسلامی
۵۹	۵-۱- هدف مکلری
۵۹	۵-۲- هدف نهایی حکومت
۶۰	۶- ضرورت حکومت در عصر غیبت
۶۱	۷- ادله ولایت فقیه
۶۱	۷-۱- داللی عقلی محض بر ولایت فقیه
۶۳	۷-۲- داللی نقلی محض بر ولایت فقیه
۶۵	۷-۳- داللی تلفیقی بر ولایت فقیه
۶۶	۸- حکومت ولایت فقیه لی حکومت وکالت
۶۸	۹- ولایت فقیه و مشروعیت آن
۶۹	۱۰- ولایت فقیه، علم کلام لی علم فقه
۶۹	۱۰-۱- تعریف علم کلام
۶۹	۱۰-۲- تعریف علم فقه
۷۰	۱۰-۳- موضوع علم فقه
۷۰	۱۱- ولایت فقیه بحشی فقهی است لی کلامی
۷۲	۱۲- راههای اثبات کلامی بودن ولایت فقیه
۷۲	۱۲-۱- دلیل اول: قاعده لطف
۷۳	۱۳- اشکال به قاعده لطف
۷۵	۱۴- اشکالات در مورد کلامی بودن ولایت فقیه
۷۹	۱۵- ابعاد فقهی ولایت فقیه
۸۱	۱۶- ره آورد فقهی یا کلامی بودن ولایت فقیه
۸۲	۱۷- ولایت فقیه انشایی یا خبری
۸۴	۱۸- ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی

۸۵	۱۹- ولایت فقیه در متن قانون اساسی.....
۸۶	۲۰- نظریه انتصاب.....
۹۱	۱۳- نظریه انتخاب.....
۹۳	۲۱- مقایسه نظریه انتخاب و انتصاب.....
۹۵	۲۲- مشروعیت در نظریه انتصاب.....
۹۷	۲۳- مشروعیت در نظریه انتخاب.....
۹۹	۲۴- جمع‌بندی دو نظریه انتخاب و انتصاب.....
۱۰۱	۲۵- ولایت مطلقه فقه از نظر جوادی آملی.....
۱۰۱	۲۶- تفسیر ولایت مطلقه فقه.....
۱۰۲	۲۷- ولایت مطلقه در مقابل ولایت مؤخره.....
۱۰۴	۲۸- ولایت در اجرای احکام اسلامی و چاره‌اندیشی در مواقع تراحم.....
۱۰۵	۲۹- تصمیم‌گیری ولی فقه در موارد استثنایی و خلأهای قانونی.....
۱۰۶	۳۰- ولایت مطلقه فقه و حوزه خصوصی.....
۱۰۹	فصل چهارم: نقش مردم در نظام ولایت فقهی
۱۱۰	۱- ولایت فقه و مردم در اندیشه جوادی.....
۱۱۲	۲- نقش مردم در مشروعیت ولی فقیه.....
۱۱۴	۳- شرایط ولی فقه.....
۱۱۵	۴- قلمرو و وظایف ولی فقیه.....
۱۱۷	۵- ولی فقه و مجلس خبرگان.....
۱۱۸	۶- رهبری در نظام ولایت فقهی.....
۱۲۰	۷- مرجعیت و رهبری.....
۱۲۲	۸- سای نهاد‌های نظام اسلامی.....
۱۲۳	۹- ولایت فقه و آزادی.....

۱۰- ولایت فقه و استبداد.....	۱۲۳
۱۱- ولایت فقه و مشارکت مردم.....	۱۲۴
۱۲- مردم سالاری دئی.....	۱۲۴
۱۳- مرزهای نظام اسلامی.....	۱۲۵
۱۴- تناقض ولایت فقه و انتخاب مردم.....	۱۲۶
۱۵- ولایت فقه و نقد دیدگاههای مخالف.....	۱۲۹
۱۶- طبقه‌بندی اشکالات و ابهامات ولایت فقه.....	۱۲۹
۱-۱۶- اشکالات فلسفی و عقلی.....	۱۲۹
۲-۱۶- اشکالات کلامی:.....	۱۳۰
۳-۱۶- اشکالات حقوقی و فقهی.....	۱۳۰
۱۷- اشکالها و پاسخها بر ولایت فقه.....	۱۳۱
۱-۱۷- اصل عدم حاکمیت فردی گروه بر جامعه.....	۱۳۱
۲-۱۷- اشکالات دکتر مهدی حائری بر ولایت فقه و نقد و بررسی آن.....	۱۳۲
نتیجه گیری	۱۳۵
فهرست منابع و مأخذ	۱۳۹

فصل اول:

کلیات

۱- طرح مسئله

تشکیل حکومت در همه شرایط و زمان‌های تاریخ زندگی انسان یک ضرورت اجتماعی بوده و انسان نیز ضرورتاً اجتماعی می‌زیسته است. ابن خلدون به ضرورت وجود حکومت معتقد بود. به نظر وی از آنجا که دولت از امور طبیعی انسان است و زندگی بدون وجود آن پایدار نخواهد ماند لذا عامل تکوین و پیدایش حکومت نیاز طبیعی انسان است. (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ص ۷۸ - ۷۷) اما اسلام آیین جامع و شامل همه شئون زندگی بشر است. همان گونه که مکتب اخلاقی و تهذیبی است، سیستمی اجتماعی و سیاسی دارد و در قرآن آیاتی درباره ضرورت تحقق حاکمیت الهی و نفی هرگونه حاکمیت غیرالهی آمده است. و از حکومت‌های غیرالهی تحت عنوان طاغوت یاد شده است و از مؤمنان خواسته شده به حاکمیت طاغوت تن ندهند «و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبداوالله و اجتنبوا الطاغوت (نحل، آیه ۳۶) ما برای هر امتی پیام آوری فرستادیم که آنان را به عبادت الله دعوت کند و به اجتناب از طاغوت برانگیزد.

تاریخ صدر اسلام دین و سیاست را در قالبی واحد به جامعه عرضه داشته است به گونه‌ای که همه مسلمانان پیامبر را هم، رهبر سیاسی و دینی خود می‌دانستند.

سیره پیامبران در طول تاریخ نشان دهنده ارتباط وثیق دین و سیاست می‌باشد تاریخ هیچ پیامبری را سراغ ندارد که با طاغوت خود مبارزه نکرده باشد. حتی آنانی که نتوانسته اند تشکیل حکومت دهند.

اوامر و نواهی دین اسلام فقط به حوزه عبادات و روابط شخصی انسان با خدا منحصر نمی‌شود. بلکه احکام اجتماعی را نیز در برمی‌گیرد. اسلام دارای نظام اقتصادی و سیاسی خاص خود است.

اما با ظهور اسلام در مکه و پس از گسترش دعوت پیامبر اکرم (ص) و هجرت به مدینه، حکومت یا دولت اسلامی بوسیله پیامبر تأسیس گردید. وی علاوه بر آموزش و تربیت مردم، رهبری جامعه اسلامی را به عهده گرفت و به اداره نظام اجتماعی مسلمین در بخش‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و اجتماعی می‌پرداخت. این مسئله از نظر آیات قرآن و شواهد تاریخی چندان واضح و آشکار است که حتی شرق شناسان غیرمسلمان نیز که تا حدودی به تاریخ اسلام آشنا بوده‌اند بدان تصریح کرده‌اند.

فل لینیو دانشمند ایتالیایی می‌گوید. حضرت محمد (ص) در یک زمان دین و دولت را پایه‌گذاری کرد و گستره این دو در دوران زندگی‌اش همسان بود و همچنین به عقیده ستروتمان: اسلام پدیده‌ای دینی و سیاسی است زیرا بنیان‌گذار آن علاوه بر نبوت، حکومت را نیز در دست داشت و به شیوه حکومت داری آگاه بود. (محمد یوسف، ۱۹۸۸ م، ص ۱۴) بنابر اعتقاد مسلمانان پیامبر اکرم (ص) در جامعه اسلامی سه نقش عمده داشته است.

الف: نبوت و رسالت، یعنی تبلیغ احکام و قوانین الهی

ب: ولایت، یعنی رهبری سیاسی و اجتماعی (البته مدیریت جامعه و اداره نظام اجتماعی) غیر از بیان احکام است.

ج. قضاوت و داوری

دو دسته روایات در زمینه ضرورت تشکیل حکومت وجود دارد:

۱- روایاتی که بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمان از عصر حضور معصوم (ع) نقل شده است که یکی از واجبات بزرگ در احکام الهی و اسلامی بر مسلمانان می‌باشد. که چون رهبر و پیشوایشان در گذرد یا کشته شود پیش از هر کار امام و رهبری پاکدامن، عالم و پارسا و آگاه به احکام قضایی و سنت پیامبر اکرم (ص) را برگزینند تا جامعه را اداره کند و حق ستم‌دیده را از ستمگر بگیرد و حج و نماز جمعه را برپا دارد. (مجلسی، ۱۳۵۱، ص ۱۹۶)

بر این اساس علی (ع) برقراری حکومت عدل و زمینه‌سازی جهت انتقال قدرت به امام با کفایت را که براساس هنجارهای دینی عمل کند از واجبات بزرگ دینی دانسته که بر هر کاری مقدم است.

۲- روایاتی که به صورت خاص در مورد شرایط و ویژگی‌های حاکم اسلامی در زمان غیبت صادر شده است.

امام زمان (ع) در توقیع شریف می‌فرماید: اما الحوادث الواقعة، فارجعوا الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله (کلیری، ۱۳۸۸ ق، ص ۶۷)

در حوادث و پیشامدهای اجتماعی به راویان حدیث ما رجوع کنید. زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم. بطور کلی همه علمای بزرگ شیعه بر این باور بودند که همه مسلمانان وظیفه دارند در هر شرایطی برای برقراری و توسعه معارف و احکام اسلامی بکوشند و در برابر ستم و گناه، پایداری و با امکانات خود با آن مبارزه کنند. و زمینه حکومت عدل را فراهم نمایند.

امام صادق (ع) می‌فرماید. و اما من کان من الفقها صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه (حر عاملی، بی‌تا، ص ۹۴) هر یک از فقها که مراقب نفس و نگهبان دینش و مخالف هوا و هوس و مطیع فرمان مولایش (یعنی ائمه) باشد بر عوام است که از او پیروی کنند.

بنابراین در عصر امامان معصوم شیعیان و پیروان واقعی به آنها مراجعه و نسبت به وظایف دینی و سیاسی خود کسب تکلیف می‌کردند و در عصر غیبت نیز وظایف را تبیین نموده اند که باید در زمان غیبت کبری امور مسلمین به دست ولی فقیه باشد و حلال و حرام خدا را با نظر او بیان شود و بر کسی که به تکلیف رسیده واجب است که از آن بزرگواران که مورد تأیید ائمه می‌باشند پیروی کنند.

اما مسئله ولایت فقیه در عصر غیبت پیشینه طولانی دارد و تمامی علما به آن پرداخته‌اند. و برخی مختصر و بعضی به تفصیل به موضوع اشاره کردند. در عین حال قطع نظر از اختلاف آرای فقهای شیعه در محدوده اختیارات و شوون ولایت فقیه در زمان غیبت، عموم فقها در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع شرایط اجمالاً اتفاق نظر دارند براساس منابع موجود مرحوم ملا احمد نراقی از علمای عصر قاجاریه در کتاب عوائد الایام بیشتر و جامع‌تر سخن گفته است گرچه از مطالب اولیه وی برمی‌آید که او ولایت فقیه را شامل امر حکومت نیز می‌دانسته اما خود به صورت گسترده بر آن تصریح و تاکید نکرده است.

امام خمینی (ره) تنها فقیهی بود که علاوه بر بحث در این مورد مثل سایر فقیهان به تناسب مسائل مختلف ولایت فقیه را در تصدی امر حکومت با همان معنای جامع و شامل برای اولین بار با روشنی تاکید و تصریح و تفصیلاً مورد بررسی و اثبات قرار داده است بعد از امام آقای جوادی آملی به پیروی از استاد و پیشوا خود راهش را ادامه داده وی معتقد است که اگر مردم در زمان غیبت به خود واگذار شده باشند باز به دلیل خطا و دخالت هوی، زمینه پیدایش هرج و مرج فراهم میشود و جامعه چهره نظم انسانی خود را از دست می‌دهد. از این رو ما در این زمان باید قوانینی کلی که از طرف وحی برای تمشیت امور اجتماعی ابلاغ شده‌اند و از اعتبار کافی برخوردار و قابل اجرا هستند. پیروی کنیم و این قوانین نیازمند مجریانی می‌باشد که هر چند معصوم نیستند ولی آشنایی و آگاهی لازم از مسائل و دستورات دینی و همچنین از عدالت و تقوا برخوردار هستند. در نتیجه در عصر غیبت امام زمان (ع) مردم بلا تکلیف باقی نمی‌مانند بلکه زمام امور و حاکمیت دینی بر عهده فقیه جامع الشرایط می‌باشد. اما ولایت فقیه در اندیشه جوادی آملی یکی از مهم‌ترین مسائل جامعه اسلامی است و ساختار حکومت را بر اساس نظام امت و ولایت استوار می‌داند. وی یکی از علما و از اندیشمندان برجسته اسلامی معاصر می‌باشد که با رویکرد فلسفی و کلامی و با نگاهی نو از منظر خاص به طرح مباحث در زمینه ولایت فقیه پرداخته‌اند.

وی معتقد است که امروزه الگوی نظام حکومتی اسلام در پرتو اصل ولایت فقیه در جهان بشری عموماً و در عالم سیاست خصوصاً شکل گرفته و نشان کامل از استقلال و آزادی و پویایی طریقت کمال انسانها را در خود دارد. لذا شایسته است که امت بزرگ اسلام، آن را با دقت و درستی بیابند تا ضمن به تحقق رساندن آن در جامعه، به عنوان امت وسط، الگوی زیبای اسلامی را به جهان بشری معرفی و از این طریق، زمینه‌ساز حکومت جهانی شمس ولایت و سپهر امامت یعنی حضرت مهدی موعود (عج) باشیم.

۲- اهمیت موضوع و انگیزه تحقیق

۱- بحث ولایت فقیه یکی از اساسی‌ترین مباحث در حوزه اندیشه دینی به حساب می‌آید چرا که آگاهی از آن می‌تواند بسیاری از معارف دیگر دینی را تحت تاثیر قرار دهد. (معصومی، ۱۳۸۰، ص ۱۳)

۲- دیگر اینکه بحث ولایت فقیه تاثیر غیر قابل انکار آن در رفتارهای فردی و اجتماعی مسلمانان می باشد چون شکی نیست احکام الهی برای تصحیح اعمال انسان ها در جهت تکامل آنها وضع شده است. به همین دلیل آگاهی از احکام الهی و به کار بستن آنها می تواند نقش عمده ای در جهت دهی جوامع ایفاء نماید. و عدم آگاهی یا به کار نبستن آن می تواند ضربات مهلکی بر پیکر جوامع بشری وارد سازد. مخصوصاً آنکه در وضعیت کنونی بعد از گذشت قریب به ۱۲۰۰ سال از غیبت کبری، نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر تحقق همین اصل بر پا شده است. و بنابراین آگاهی از مبانی ولایت فقیه بیش از پیش برای آحاد مردم لازم و ضروری به نظر می رسد.

۳- یکی دیگر از عواملی که طرح این بحث را ضروری می کند عدم آگاهی مردم از مبانی ولایت فقیه است. اگر چه اکثر قریب به اتفاق مردم ما با پشتوانه همین ولایت توانستند به پیروزی بزرگی نایل آیند. ۴- یکی دیگر از موارد علل بحث ولایت فقیه میزان تاثیر گذاری آن در عرصه و حاکمیت های اجتماعی است به گونه ای که با برپایی نظام ولایت فقیه عملاً عرصه بر هر نوع حاکمیت دیگری در اجتماع تنگ می شود. و همین باعث می گردد دشمنان پیش از هر چیز به مبارزه با این اصل پردازند. و آن را به مثابه مرکز ثقل قدرت نظام با انواع شگرد های آشکار و پنهان مورد حمله قرار دهند.

۵- علل دیگر این است که متأسفانه از آنجا که از زمان غیبت کبری تا انقلاب اسلامی ایران هیچ گاه حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه محقق نشده بود، فقها به عنوان یک مساله مبتلا به، بدان نپرداخته اند. در نتیجه این موضوع همچون دیگر ابواب فقهی به اندازه کافی بسط علمی پیدا نکرده است. به همین جهت جای مشخصی برای آن در فقه اختصاص نیافته است لذا هر فقیهی آن را در قسمت های مختلف مباحث فقهی خود همچون مکاسب، قضا، دیه و امر به معروف و نهی از منکر به صورت پراکنده مطرح کرده است و همین امر باعث گردید امروزه با برپایی حکومت اسلامی جامعه در حل مشکلات نظری خود با سوالات بی شماری در زمینه ولایت فقیه روبه رو شود، به همین جهت امام خمینی (ره) می فرمودند: که محققان، متفکران و دانشجویان در این زمینه کار کنند و در حل معضلات این بحث بکوشند.

۶- علل دیگر طرح مبحث ولایت فقیه عدم استفاده از زبان مناسب جهت ارائه مطالب به عامه مردم می‌باشد. از آنجا که بحث ولایت فقیه در متون گذشته به صورت اجتهادی مطرح شده است در نتیجه فهم آن تنها برای کسانی مقدور بوده است که از اصطلاحات و شیوه‌های یک بحث اجتهادی آگاهی کامل داشته بوده باشند.

۷- نفوذ اندیشه‌های سیاسی غرب و الگوی فکری آنها برای اداره جامعه در کشور ما و ترویج و تقویت و حمایت آن از سوی پاره‌ای از گرایش‌های فکری و سیاسی و برخی از روزنامه‌های دگر اندیش و طرح و تبلیغ آن در محیط دانشگاهی و جامعه اسلامی ضرورت دفاع عقلانی و علمی و منطقی از حکومت دینی و رکن اساسی آن یعنی ولایت فقیه را آشکار می‌کند هر چند اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی مقالات و کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند. ولی جوادی آملی شخصیتی که چندین سال سابقه کارهای سیاسی و اجرایی داشته و فقیه و فیلسوف و متفکر و سیاستمدار می‌باشد در این زمینه تالیفات و مقالات فراوان و دیدگاه‌ها و نقد نظرات والایی داشته‌اند.

وی یکی از ارکان و پشتوانه محکم انقلاب اسلامی و یار وفادار امام راحل و مقام معظم رهبری بوده و خدمات علمی و سیاسی و فرهنگی فراوانی به اسلام و ایران چه در نماز جمعه و خبرنگان و حوزه علمیه و ... انجام داده است.

آیت الله جوادی آملی یکی از مراجع بزرگ و از فیلسوفان و اندیشمندان و متفکرین در عرصه فرهنگ و اندیشه‌های سیاسی و فقهی و کلامی و فلسفی است و همچنین یکی از مراجع صاحب نظر می‌باشد. وی در پیشبرد انقلاب اسلامی و به ثمر رسیدن آن و هدایت مردم و حمایت‌های بی‌دریغ از امام و رهبر انقلاب چه قبل و چه بعد از انقلاب بر کسی پوشیده نیست. با توجه به عظمت و بزرگی و جایگاه ایشان در مسائل علمی ذکر شده بخشی بزرگی از اندیشه‌های سیاسی ایشان در مورد ولایت فقیه و حکومت اسلامی و مسائل مورد نیاز جامعه اسلامی در عصر غیبت می‌باشد. که در این پژوهش مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳-پیشینه تحقیق:

به طور کلی می‌توان گفت کتابهای زیادی در زمینه عام ولایت فقیه یا نظریه‌های ولایت فقیه و حکومت اسلامی به رشته تحریر در آمده است. از جمله کتابهایی که در این زمینه انتشار یافته است عبارتند:

۱. ولایت فقیه امام خمینی(ره)، نشر موسسه تنظیم آثار امام خمینی (ره)

در این کتاب در مقدمه به ضرورت و بداهت ولایت فقیه می‌پردازد و بیان می‌کند که اعتقاد به ضرورت تشکیل حکومت جز ولایت است. و دلایل لزوم تشکیل حکومت بحث می‌کند و معتقد است که سنت و رویه رسول اکرم (ص) دلیل بر لزوم حکومت است و همچنین طرز حکومت اسلامی با تفاوت آن با هیچ یک از انواع طرز حکومت موجود را بیان می‌کند و معتقد است حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است و همچنین شرایط زمامدار را بیان می‌کند پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر دو شرط اساسی علم به قانون و عدالت را مطرح می‌کند. (مجلسی، ۱۳۵۳، ص ۱۱۶)

و در پایان ولایت فقیه به استناد اخبار را ذکر می‌کند که جانشینان رسول الله (ص) فقهای عادلند.

۲. کتاب نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه آیت‌الله تقی مصباح یزدی، ناشر انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی(ره)، نشر ۱۳۸۹ می‌باشد.

اهمیت و ضرورت بحث ولایت فقیه را مطرح می‌کند و همچنین عدم جدایی دین از سیاست را بیان می‌کند و معتقد است که اسلام فقط به جنبه‌های فردی زندگی بشر نپرداخته بلکه نسبت به مناسبات اجتماعی و سیاسی و حکومتی نظر داشته است و این حوزه را به خود افراد بشر واگذار کرده است.

در فصل دوم رابطه دین و سیاست را مطرح می‌کند و سیاست در اصطلاح عرفی امری مذموم قلمداد می‌شود و دارای بار منفی است اما در اسلام سیاست آیین کشور داری یا روش اداره امور جامعه بصورتی که مصالح جامعه اعم از مادی و معنوی در نظر داشته باشد در فصل سوم نقش مردم در حکومت اسلامی ذکر می‌گردد. در فصل چهارم اثبات ولایت و انواع ولایت را تشریح نمود وی معتقد است که مراد از ولایت فقیه ولایت تکوینی نیست بلکه ولایت تشریحی است و ادله‌های اثبات ولایت فقیه همان ادله عقلی و ادله نقلی ذکر می‌کند.

و در فصل پنجم: ولایت مطلقه فقیه را توضیح می‌دهد و معتقد است که ولایت فقیه با ولایت پیامبران و امامان معصوم(ع) هیچ تفاوتی ندارند و این همان ولایت مطلقه فقیه است که امام خمینی(ره) فرمودند: ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است.

در فصل ششم در مورد خبرگان و ولایت فقیه بحث می‌کند و ذکر می‌کند که ولی فقیه مجتهدی است اصلح و کسی که از لحاظ ویژگی‌های لازم برای تصدی رهبری و ریاست حکومت نزدیک‌ترین فرد به معصوم است و برای اینکه تشخیص بدهیم مجتهدی از میان سایر فقها اصلح‌تر است خبرگان بوجود آمده است.

۳. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام نوشته احمد آذری قمی، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۲.

وی در بخش اول کتاب اختیارات رهبری را ذکر می‌کند در اصل ۱۱۰ قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبر را مشخص کرده است. و وی معتقد است که فقها جانشین پیامبران هستند و حدیث اللهم ارحم خلفایی را مطرح می‌کند و همچنین آیت‌الله بروجردی (ه) معتقد است که منکر ولایت فقیه را منکر ضروری فقه می‌داند و مرحوم صاحب جواهر می‌گوید: استوانه‌های مذهب به ولایت فقیه حکم کرده‌اند و کسی که در ولایت فقیه و سوسه کند طعم فقه را نچشیده است و رمز کلمات ائمه (ع) را نفهمیده است.

همچنین در پایان بخش اول ولایت فقیه در کلمات مشایخ ثلثه (شیخ انصاری آخوند خراسانی و نائینی) ذکر می‌کند.

در بخش دوم کتاب بحث ولایت فقیه در قرون و اعصار بحث می‌شود و ولایت فقیه از دیدگاه قرآن و امامان بیان می‌شود و بهترین نام برای فقها، جانشین پیامبر و امام (ع) می‌باشد و همچنین دیدگاه‌های علما و فقها بزرگ قرون گذشته را ذکر می‌کند.

شیخ مفید در کتاب مقنعه می‌گوید: اقامه حدود به سلطان اسلام یعنی ائمه هدی که از خداوند متعال منصوب شده‌اند، محول می‌باشد. این بزرگواران، فقها شیعه خود را منصوب نموده و اظهار نظر در این امور را به آنان تفویض فرموده‌اند. شیخ مفید نیز معتقد است آنچه از اختیارات و مسئولیت‌ها که برای پیامبر (ص) و امام معصوم ثابت است برای فقیه نیز ثابت می‌باشد.

در پایان این کتاب نظر شهید ثانی در کتاب لعمه در مورد ولایت فقیه می‌باشد که اینان مراد از نواب، فقها عادل امامی جامع شرایط فتوا می‌داند که کلام امام (ع) هستند.

اما پایان‌نامه‌ها و مقالاتی نیز در زمینه ولایت فقیه یا حکومت اسلامی نوشته شده است از جمله ۱- حاکمیت پایدار و نظریه‌های ولایت فقیه مهدی قائمی، قم، ۱۳۸۰ ش در موسسه آموزشی عالی باقرالعلوم قم در مقطع

کارشناسی ارشد می‌باشد ایشان در قسمت پایانی تحقیق در مورد انواع نظریه‌های ولایت فقیه و نظریه نصب و انتخاب مطالبی را ذکر کرده است و از نظریات امام و آثار کدیور و آقای منتظری در این زمینه استفاده کرد. و مخالفان و موافقان نظریه نصب و انتخاب را بیان نمود شاخصه‌های مهم ناپایداری در نظریه نصب و به عکس در نظریه انتخاب را یادآوری کرد.

۱. حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی و مقایسه آن با علامه نائینی

دانشگاه آزاد تهران مرکزی (دانشکده الهیات و فلسفه و معارف اسلامی)، مریم زراعی اقدام، سال ۱۳۸۱، ۲۱۷ صفحه می‌باشد.

وی در فصل اول تعریف دین از نظر شخصیت‌های علمی و اسلام ارائه می‌کند وی معتقد است که در تاریخچه بشر هیچگاه وجود نداشته است که بشر بی دین باشد. حتی وجود قبیله‌ای که به نحوی دین نداشته باشد ثبت نشده است و بعد به تعریف انواع حکومت‌ها از نظر امام و نائینی می‌پردازد و مطرح می‌کند که امام خمینی یگانه فقیهی در عصر غیبت زمینه ساز عمل به دستورات الهی و اجرای قوانین الهی را فراهم و اقدام به تشکیل حکومت اسلامی نموده است.

امام در مورد اهمیت حکومت در اسلام می‌فرماید: اگر کسی به سر تا سر فقه و احکام اسلام نظر کند می‌بیند که حکومت جز با فقه اسلام و از ضروریات آن به حساب می‌آید. زیر اسلام دینی است در تمام شئون اجتماع حکومت اعم از سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و ...

علامه نائینی معتقد است که حفظ بیضه اسلام را اهم جمیع تکالیف و سلطنت (حکومت) اسلامی را از وظایف و شئون امام مقرر فرموده‌اند. حفظ نظام اراضی مملکت و رساندن هر ذی حقی به حق خود و منع از تعدی و همچنین تحفظ از مداخله اجانب است. وی حکومت مشروطه را منعکس کننده خواست اسلام در همه زمینه‌های زندگی نمی‌داند و کاستی‌های فراوانی دارد اما با این حال پاره‌ای از ارزش‌ها اسلام را بیان می‌کند.

در پایان فصل اول انواع اسلام از نظر امام و نائینی مطرح می‌شود. و در آخر فصل دوم. امامت و زعامت را مطرح می‌کند و تعاریف آنها در لغت و قرآن اشاره می‌کند وظایف رهبری بیان می‌گردد.

۲. حکومت ولی فقیه در قلمرو دین = مرکز جهانی علوم اسلامی قم محمد سعید رضا زاده ۱۳۸۴، ۱۸۰ صفحه می باشد.

وی در فصل اول تاریخچه نگارش فقه در حکومت اسلامی را مطرح می کند و معتقد است که مفهوم ویژه‌ای که امروزه از آن عنوان دیدگاه‌های اندیشه سیاسی در حکومت اسلامی یاد می شود. از جمله مفاهیمی است که در طول زمان و در قالب واژه‌ها و اصطلاحات گوناگون جای گرفته است و بر زبان محدثان و فقها و مفسران معاصر جاری گشته است. و در هر زمان در هر یک از متون تعبیر خاص به آن یافته است. چنانچه مجموعه مطالب مربوط به این موضوع زمانی احکام سلطانیه و امور سلطانیه (امام خمینی - بیع. ص ۴۷۲) و زمانی دیگر تنفیذ الاحکام در کافی و القضا یا و الاحکام در (تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۱۷) و احکام قضا و حدود نامیده است و گاهی به اسم ولایت فقیه به کار رفته و گاهی در اواخر بنام فقه سیاسی و حکومت اسلامی شهرت یافته است. و بعد انواع حکومت‌های رایج جهان را نام می برد.

در فصل دوم: وی تعریف سیاست را بکار می برد. و امام فرمود سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد و تمام مصالح جامع را در نظر بگیرد و آنچه صلاح امت اسلام است و این مختص انبیاء است و دیگران نمی توانند اداره کنند و این مختص انبیاء و اولیاء و تبع آن علمای بیدار اسلام (صحیفه نور، ص ۱۱۶). در فصل سوم: منابع اندیشه سیاسی و فقه سیاسی اسلام را بیان می کند. و انواع ولی و ولایت را ذکر می کند و در قرآن دو نوع ولی وجود دارد. ولی الله و ولی شیطان را مطرح می کند ولایت نیز ولایت الله و رسول و امام و فقیه می داند. و در فصل چهارم وی تبیین شناخت ولی فقیه در عصر غیبت و شبهه در ضرورت ولایت فضیه در عصر غیبت و همچنین دلیل نقلی عقلی ولایت فقیه را ذکر می کند و در فصل پنجم وی ادله و ولایت فقیه و اقسام آن را بیان می کند و شرایط ولی فقیه که باید دارای فقاقت و عدالت باشد را ذکر می کند و مهم ترین مناسب ولایت فقیه را در پایان می آورد.

۱. ولایت در قضا ۲. در فتوا. ۳. در اجرای حدود می باشد.

مهارت قدرت سیاسی در حقوق اساسی ایران و اسلام نوشته، محمد جواد ارسطو، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی ارشد حقوق، ۱۳۷۳، ۴۵۲ صفحه می باشد.

وی در مقدمه نگاهی به مفاسد قدرت کنترل نشده و لزوم کنترل قدرت از دیدگاه اسلام می‌پردازد.

در فصل اول وی ولایت مطلقه فقیه و معانی آن را در کتابهای امام و قانون اساسی ذکوی می‌کند. امام می‌فرماید:

حکومت اسلامی در چارچوب احکام قوانین اسلام است و حاکم اسلامی نمی‌تواند مستبد و خود رأی باشد

و با جان و مال مردم بازی کند. و حدود و اختیارات ولی فقیه تا آنجا است که از چارچوب سایر قوانین

اسلام تجاوز نکند (امام، بیع ج ۲، ص ۴۱۷)

وی در فصل دوم، مبانی فقهی ولایت مطلقه فقیه را بیان می‌کند و ضرورت حکومت امام را ذکر می‌کند وی

معتقد است که امام دو ادله را بیان می‌کند. ۱. ادله عقلی که هیچ یک از احکام اسلام نسخ نشده و تمامی آنها

تا روز قیامت باقی خواهند بود. ۲. دلیل نقلی: روایات متعددی وجود دارد مبنی بر این که هیچ یک از

نیازمندی‌های مردم نیست مگر اینکه حکم آن در کتاب یا سنت بیان شده باشد.

در فصل سوم مراتب قدرت ولی فقیه را ذکر می‌کند. ۱. اختیار. ۲. افتاء. ۳. قضا. اختیار حکومت و اعمال

ولایت را ذکر می‌کند.

در فصل چهارم در مورد قدرت و مصلحت بحث می‌کند و تقسیم‌بندی مصلحت را انجام می‌دهد. ۱.

مصلحت حفظ دین. ۲. مصلحت حفظ نفس یا جان. ۳. مصلحت حفظ عقل. ۴. مصلحت حفظ نسل. ۵.

مصلحت حفظ مال را مطرح می‌کند. وی معتقد است اینها مصالح هستند که در سر لوحه تمام ادیان آسمانی

قرار دارند و هیچ دینی نازل نشده مگر برای حفظ آنها و در پایان تعیین حدود و اختیارات ولی فقیه را در

قانون اساسی و در اصل ۱۱۰ ذکر می‌کند.

اما بعضی از آثار آیت الله جوادی در زمینه ولایت فقیه بدین شرح می‌باشد:

۱- عید ولایت = جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، قم چاپ اول، ۱۳۷۹. نویسنده در بخش اول بعد از آن که در

مورد عید ولایت در قرآن توضیح داده و نومیثدی کافران و خطر منافقان در مورد ولایت فقیه و تداوم امامت

بحث می‌کند و در آن می‌گوید همان گونه که کافران در انتظار مرگ پیامبر بودند تا بساط دین برچیده شود

ولی کوثر و غدیر، آنان را ناکام کرده است وی معتقد است که در عصر غیبت رهبری و زمامداری ولی فقیه

حافظ و نگهبان مرزهای دین و نظام اسلامی است. فقیه شخصیتی حقیقی دارد که از آن جهت بر دیگران

امتیازی ندارد بلکه با آنها یکسان است اما شخصیتی حقوقی دارد که آن فقاہت، عدالت، مدیریت، شجاعت و شہامت است او را از این جهت با سایرین متمایز می‌کند و ولی الله است و مزایای فراوانی دارد که ولایت فقیه در بخش فتوای فقهی و در بخش داور و قضا و نیز اداره نظام اسلامی همان ولایت و فقاہت و عدالت است.

در پایان کتاب اشاره می‌کند که ولایت فقیه هرگز بر اساس وکالت نیست چون کسی قیّم و صاحب اختیار این نیست تا فقیه را وکیل کند و جوه شرعیه را در اختیار دین نیست تا فقیه را وکیل کند و جوه شرعیه در اختیار مردم نیست تا برای خود وکیل برگزینند توکیل در جایی است که انسان در قلمرو و اختیارات خود به کسی وکالت دهد و چون کسی صاحب اختیار دین نیست حق توکیل هم ندارد همچنین در این کتاب اولین مدافع ولایت و مدافع حریم ولایت علوی وجود مبارک حضرت صدیقه طاهر (س) ذکر گردیده است.

۲- ولایت فقیه و رهبری در اسلام = جوادی آملی (نشر رجا، تهران، چاپ دوم، سال ۱۳۶۸)

نویسنده در این کتاب معانی حکومت و رهبری را مطرح می‌کند و بعد نیاز جامعه به والی و سرپرست را با اشاره به آیات و روایاتی ذکر می‌کند. وی در این کتاب برنامه های حکومت اسلامی را بیان می‌کند و همچنین درباره ولایت فقیه در زمان غیبت می‌پردازد و امتیازات ولایت بر وکالت و نیابت را تشریح می‌کند. و وکالت و نیابت را از اموری اعتباری می‌داند و پی تفاوت وکالت با ولایت را بحث می‌کند.

وی آخر بحث ولایت فقیه و مجتهد متجزی را پردازش می‌کند وی معتقد است که مجتهد مطلق کسی است که در صدر و ساحت اسلام را با استبطا و استدلال می‌شناسد و عدل مطلق نیز آن است که در تمامی زمینه ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند.

ولی مجتهد متجزی حق دخالت در سیاست و مملکت را ندارد چون فقیه جامع شرایط نیست و در پایان در مورد مشروعیت و ویژگی های ولایت فقیه و اقسام آن بحث می‌کند.

۱- ولایت فقیه، ولایت، فقاہت و عدالت (مؤلف: عبدالله جوادی آملی، نشر اسراء، قم، ۱۳۸۹ - چاپ دهم)

در فصل اول: در مورد انسان و آزادی بحث می‌کند و آزادی را وصفی از اوصاف انسان می‌داند و ضرورت

نظم و قانون در جامعه مطرح می‌کند ضرورت نظم و قانون در جامعه را بر اساس طبع استخدامگر انسان

تبیین نموده در فصل دوم در زمینه قانون و حکومت و شرایط حاکم اسلامی و فلسفه اهداف حکومت اسلامی می‌باشد. در فصل سوم نویسنده ولایت را تعریف می‌کند و ویژگی های فقیه جامع شرایط را بیان می‌کند. وی معتقد است که فقیه جامع شرایط باید شرایط زیر را دارا باشد: ۱- اجتهاد مطلق ۲- عدالت مطلق ۳- قدرت مدیریت و استعداد رهبری، وی بیان می‌کند که ولایت فقیه از علم کلام می‌باشد و ادله های ۳گانه در مورد ولایت فقیه ذکر می‌کند ۱- دلیل عقلی محض ۲- دلیل نقلی محض ۳- دلیل تلفیقی از عقل و نقل را اشاره می‌کند. وی در فصل چهارم تفاوت ولایت و وکالت را تشریح می‌کند حکومت را ولایت می‌داند نه وکالتی. همچنین در فصل پنجم وظایف و اختیارات ولی فقیه را می‌آورد وی معتقد است که حاکم اسلامی چهار وظیفه دارد ۱- وظیفه حفاظت ۲- وظیفه افتاء ۳- وظیفه قضاء ۴- وظیفه ولاء می‌باشد وی در فصل ششم در مورد امام خمینی و ولایت فقیه بحث می‌کند. همچنین در فصل هفتم به پرسش و پاسخ و نقد و جواب در مورد ولایت فقیه اشاره می‌نماید.

شمیم ولایت در آثار جوادی آملی (تنظیم و ویرایش: حجت الاسلام سید محمد صادقی، نشر اسراء، ۱۳۸۳ چاپ دوم) نویسنده در مقدمه این کتاب آورده است که در عظمت و شکوه ولایت همین بس که زبان عصمت و بیان امامت حضرت امام محمد باقر (ع) فرمود: ولم یناد بشیء کما نودی بالولایه هیچ چیزی به اندازه ولایت مورد توجه و گفت و شنود واقع نشده است. ولایت از سویی قرب به حق و دُنُوبه ساحت ربوبی است و از سوی دیگر ظهور فیض رب و اشراق مولویت حقیقی الله است. بارزترین و کامل ترین چهره ولایت بعد از شخص ارزشمند پیامپ (ص) همان وجود مبارک حضرت امیرالمومنین (ع) است. همچنین در فصل اول واژه ولی و ولایت را معنی می‌کند که ۲۳۳ بار در قرآن به کار رفته است که این دلیل بر اهمیت این موضوع است. و ولایت خدا و مومنان را اشاره می‌کند و در فصل دوم در مورد اسباب تحقق ولایت بحث می‌شود اقسام ولایت تکوینی و تشریحی را مطرح می‌کند همچنین ویژگی های ولی را ذکر می‌کند.

۴- سوال اصلی

در اندیشه آیت الله جوادی آملی در عصر غیبت امام معصوم (ع) ولایت فقیه از چه جایگاهی برخوردار

است؟

۵- فرضیه اصلی

در اندیشه آیت الله جوادی آملی به دلیل استمرار اجرای احکام اسلامی ولایت فقیه ضروری است و در این راستا فقیه جامع الشرایط به عنوان نزدیک ترین فرد به امام معصوم (ع) در فقاہت و عدالت، عهده دار رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت گردد. در صورتی که مردم مسلمان، از این فقیه اطاعت کنند حکومت اسلامی با ولایت فقیه شکل می‌گیرد.

۶- متغیرها

متغیر وابسته = غیبت امام عصر (عج)

متغیر مستقل = اندیشه سیاسی آیت الله جوادی آملی

۷- روش تحقیق:

تحقیق در این پایان نامه توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

۸- ابزار روش جمع آوری اطلاعات:

روش جمع آوری مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی است که از طریق فیش برداری از منافع کتابخانه‌ای و سایر منافع مجازی و تجزیه و تحلیل داده‌ها و اطلاعات و مطالب تنظیم و تدوین گردیده است

۹- تعریف اصطلاحی مفاهیم

۹-۱- ولایت فقیه:

ولایت فقیه به معنی حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع الشرایطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم (ع) باشد.

۹-۲- ولایت مطلقه فقیه:

فقیه حاکم، در اداره همه امور کشور حق دخالت و تصمیم‌گیری دارد و به گونه مستقیم و یا غیرمستقیم، حق دارد فرمان جنگ و صلح بدهد، مالیات بگیرد و با کشورهای دیگر پیمان‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی بندد و بطور کلی همه کارهای را که زمامدار گشاده دست و دارای تمامی اختیارات انجام می‌دهد فقیه حاکم نیز می‌-

تواند انجام دهد. یعنی فقیه اولاً ملتزم است همه احکام اسلامی را تبیین کند و ثانیاً همه را اجرا کند زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت قابل تعطیل شدن نیست. و ثالثاً برای تزامم احکام چاره‌ای بیندیشد یعنی در اجرای احکام اگر دو حکم خداوند با هم تزامم داشته باشند آن را حل نماید.

۳-۹- حکومت اسلامی

حکومتی که تمام ارکان آن براساس دین اسلام شکل گرفته باشد و احکام اسلامی در آن رعایت شود (غلام جمشیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۰)

۴-۹- مقبولیت:

منظور از مقبولیت «پذیرش مردم» است اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند عملاً حکومتی براساس خواست و اراده مردم تشکیل خواهد شد.

چنین حکومتی از مقبولیت مردمی برخوردار می باشد.

۵-۹- مشروعیت:

عبارت از مشروعیت در اسلام به معنی جواز شرعی اعمال حکم و قدرت است. و منجر به ایجاد حق حاکمیت می شود. در اندیشه غرب بین مقبولیت و مشروعیت تفاوتی قائل نمی شوند ولی در اسلام هر حکومتی مقبولیت و مشروعیتی ندارد بلکه حکومتی مشروعیت دارد که علاوه بر برخورداری از مقبولیت عمومی حاکم نیز دارای صلاحیت های مورد نظر شرع باشد و به شیوه های مجاز اسلامی قدرت را به دست گیرد.

۶-۹- بیعت:

یکی از اساسی ترین مفاهیم سیاسی در اسلام است که موجب اتصال افراد جامعه به رهبر جامعه اسلامی می شود. و مقبولیت حکومت را عملاً به نمایش می گذارد.

۱۰- محدودیتهای تحقیق:

- کمبود منافع دست اول

۸-۹- سازماندهی تحقیق

این تحقیق در ۴ چهار فصل تدوین گردیده است.

فصل اول: کلیات که شامل طرح مسئله و اهمیت موضوع و سوال و فرضیه تعریف مفاهیم می باشد.

فصل دوم: در چارچوب نظری شامل معانی ولایت و ولایت فقیه و حکومت اسلامی در عصر غیبت

و مشروعیت حکومت و جایگاه و فلسفه ولایت فقیه ذکر گردید. و همچنین استدلال به قرآن برای اثبات

ولایت فقیه بیان گردید.

فصل سوم: که حکومت اسلامی در عصر غیبت از منظر جوادی آملی می باشد.

که ساختار نگاه سیاسی در عصر غیبت و ضرورت تشکیل نظام سیاسی از نظر آقای جوادی آملی می باشد و

ادله ولایت فقیه و نظریه انتخاب و انحصار و جمع بندی آن و تفسیر ولایت مطلقه فقیه می باشد.

فصل چهارم: که نقش مردم در نظام ولایت فقیه می باشد که شرایط و وظایف و قلمرو ولایت فقیه مطرح شد

و نقش رهبری و سایر نهادهای نظام اسلامی یا ولایت فقیه بیان شده است.

تناقض ولایت فقیه و انتخاب مردم و اشکالات و ابهامات ولایت فقیه و همچنین اشکالات ولایت فقیه دکتر

مهدی حائری که آقای جوادی آملی جواب می دهد، اشاره شد.

فصل دوم:

چارچوب نظری

۱- معانی ولایت

ولایت در زبان فارسی به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است. (ابن منظور ۱۹۸۸ م، ص ۴۰۰)

ولایت: واژه ای عربی است که از کلمه ولی گرفته شده است ولی در لغت عرب به معنای آمدن چیزی است در پی چیزی دیگر، بی آنکه فاصله ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتیبی، نزدیکی و قرب آن دو به یکدیگر است.

از این رو این واژه با هیئت های مختلف (به فتح و کسر) در معانی حب و دوستی، نصرت و یاری، متابعت و پیروی و سرپرستی استعمال شده است که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است. مقصود از واژه «ولایت» در بحث ولایت فقیه به معنی سرپرستی و حاکمیت است. فقیه در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است یا به تعبیری دیگر آگاه به احکام حلال و حرام دین است. ولایت فقیه به معنای حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع الشرایطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی ادامه دهنده راه امامان معصوم (ع) می باشد.

۲-۱- معنای ولایت فقیه

ولایت در کتاب های لغت به معنای حکومت، ملک، و فرمانروایی است. ابن اثیر دانشمند بزرگ علم لغت ولایت را به معنای تدبیر و قدرت معنا کرده است. وی می گوید: کسی که این صفات در او نباشد والی نیست. پس همان گونه که در منابع لغوی آمده است والی به ولی به معنای فرمانروا، امیر، و دارای حکومت و

قدرت است و جمع والی ولات و جمع ولی اولیاء است. (المنجد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۹۹) اما فقیه به معنای عالم، فهمیده و کسی است که بر فقه آگاهی دارد و در اصطلاح به معنای کسی است که می تواند احکام شرعی را از قرآن، روایات، عقل و اجتماع استنباط نماید. پس ولایت فقیه به معنای حکومت و فرمانروایی انسانی آگاه به اسلام است که توان استنباط اظهار نظر شرعی از قرآن و روایات و عقل را دارد.

۳-۱- ولایت در کتاب و سنت

معنای ولایت در کتاب و سنت مثل معنای آن در عرف و لغت است و مفهومی جزء سرپرستی و قیام به شئون دیگری می باشد. البته این تصدی و مدیریت گاهی در شعاعی محدود مطرح است مانند: و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا (اسراء، آیه ۳۳) می باشد. و گاهی فلیحمل ولیه بالعدل (بقره، آیه ۲۸۳) و گاهی دایره ای وسیع و گسترده شامل می شود مانند ولایت تکوینی خداوند بر هستی «فالله هو الولی» (شورا، آیه ۹) و یا ولایت تشریحی ایزد سبحان و پیامبران و امامان معصوم در قانون گذاری و فرمان رویی بر جامعه. «انما ولیکم الله و رسوله و الذین ءآمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون» (مائده، آیه ۵۵) در این

احادیث هم نکته جدید نسبت به مفهوم ولایت نیست در برخی از روایات سخن از ولایت جزئی و خاص است که درباره تدبیر و تصدی در اداره دایره کوچک اظهار نظر می کند مانند ولایت بر قصاص که اختصاص به بستگان نزدیک دارد یا ولایت بر میت یا گروهی دیگر که به ولایت کلی و گسترده که همان تدبیر سیاسی جامعه است می پردازد و با تقسیم ولایت به مشروع و نا مشروع این دو را از هم جدا می کند. این دسته از احادیث ولایت در دو بخش طبقه بندی می شود: ۱- ولایت از زاویه اعتقادی می نگرد و بحث مشروعیت و امامت را مطرح می کند در وسائل الشیعه آمده است «بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولایه» (حر عاملی، ج ۱۳، ص) و «والله ما کانت لی فی الخلفاء رغبت و لا فی الولایئ اربة» یعنی قسم به خدا که من نه در خلافت رغبتی داشتم و نه در ولایت حاجتی (اسدالله مبشری، ۱۳۷۴، ص

(۸۴۱)

۲- بخش دوم شامل روایتی می شود که به احکام شرعی ولایت سیاسی می پردازد و وظیفه مردم را در ارتباط با هر یک از دو قسم مشروع و نا مشروع ولایت شرح می دهد، در وسائل الشیعه جلد ۱۲ آمده است

روایت «فوجه الحلال من الولایه، و لایه الوالی العادل... و اما وجه الحرام من الولای، فوالی الجائر. (حرّ عاملی، ج ۱۲، باب ۲)

بخشی وسیعی از این روایات در وسائل الشیعه جمع آوری شده است.

۴-۱- ولایت در اصطلاح سیاست و اجتماع

قرآن کریم امت‌های جوامع انسانی را دارای نوعی حیات اجتماعی می‌داند. علامه طباطبایی (ره) می‌نویسد: قرآن کریم، همانند افراد برای امت‌ها و جوامع نیز هویت وجودی، عمر معین، پرونده مشخص، شعور و فهم، عملکرد، طاعت و معصیت اعتبار نموده است و به همین جهت، قرآن کریم به تاریخ امت‌ها به همان نسبت توجه و اعتنا می‌نماید که به تاریخ افراد و اشخاص توجه نموده است و چه بسا بیشتر از اشخاص به تاریخ امت‌ها می‌پردازد. (علامه طباطبایی، ۱۴۱۱ ق، ص ۹۴) نیاز به ولایت و تدبیر و هدایت و رهبری در حوزه اجتماع و امت، ضروری‌تر از حوزه فردی است. خدایی که برای هدایت شخص، عقل و قلب را آفرید، نیاز به هدایت جمعی را در فطرت و نهاد جامعه تعبیه نموده است. حضرت آیت الله خامنه‌ای می‌فرماید: تدبیر امور جامعه و هدایت آن تا سر حد کمال، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسائل جامعه و محور و مبنای تمامی امور مرتبط به آن است. به بیان دیگر: «ولایت در اصطلاح اولی قرآنی، یعنی به هم پیوستگی، هم‌جهگی... و حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی در یک جامعه اسلامی، متوقف بر وجود قدرت متمرکزی است که افراد جامعه را به هم پیوند دهد تا همه نشاط و فعالیت و جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها و قطب‌ها و جناح‌های مختلف جامعه را مدیریت و رهبری کند و اسم آن «ولی» است اگر ولی نباشد جامعه از هم می‌پاشد؛ چون محوری برای تجاذب و تشکل وجود ندارد و اگر متعدد باشد اصلاً جامعه و تشکلی به وجود نمی‌آید. (سید علی خامنه‌ای ولایت، نشر حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۰، شماره ۳۶).

آیت الله جوادی آملی معتقد است که ولایت و سرپرستی جامعه همانند حق تصرف و اولویتی که یک فرد نسبت به اموال و امور شخصی خود دارد حقی اصولی و قانونمند و اولی است که بر اساس ملاک‌هایی ویژه برای «ولی» تعریف شده و به عنوان شأنی از شوون او می‌باشد. این حق تصرف و تدبیر از اصل عدم نفوذ ولایت احدی بر احد دیگر، تخصصاً خارج است. زیرا بر اساس همین اصل عدم نفوذ هر شخص فقط بر خود

و امور متعلق به خود ولایت دارد و در اموری که متعلق به او نیست و در محدوده اختیارات او قرار ندارد و حق برای تصرف ولایت ندارد اصولاً حوزه مناسبات اجتماعی، ظرف تحقق ملکیت و سلطنت اشخاص نیست تا قاعده سلطنت در آن جاری شود و به تعبیری دیگر جریان اصل عدم نفوذ «امر الناس» است و در حوزه امور اجتماعی یا «امر الله» نمی توان به آن تمسک نمود و امام خمینی می فرماید در این حوزه تنها خداوند ذی حق است و به همین دلیلی تنها کسانی می توانند در امور اجتماعی و شوون امت، تصرف و اعمال ولایت نمایند که از جانب خداوند ولی حقیقی و ولی علی الاطلاق مجاز و موظف باشند و ولایت آنان منطبق با مصالح مقرر الهی باشد و در واقع این قانون الهی است که مدیریت می کند نه شخص. ولایت، حق ولی مطلق است که به عنوان وظیفه ای برای اولیای خود مقرر نموده است و حکومت اسلام حکومت قانون است. (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۴۴) در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست... اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد، به امر خدا بود و خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است، «خلیفه الله فی الارض» نه اینکه برای خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود. حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمایی دارد آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول الله (ص) و ولات داده شده، از طرف خداوند است. (امام خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۸۸، ص ۴۵). فرض ما این است که ولایت انبیاء و اولیای معصوم و منصوب از جانب خداوند که به قصد هدایت و رهبری و مدیریت جامعه بشری قیام کرده اند ناشی از جعل قرارداد الهی و در طول ولایت کلیه الهیه و از احکام ضروریه اولیه و بلکه از اصول ناظر و حاکم بر تمامی احکام فرعیه تکلیفیه است. در مورد ولایت فقیه نیز اکثر فقها ادله نیابت عام را تمام می دانند و اگر مصداقی، جامع شرایط نیابت باشد، ولایتش به نیابت از ولی معصوم بالاصاله و به حکم اولی می باشد و اختیاراتش بر گستره امور سیاسی جامعه و «فی کل ما یرجع فیه الناس الی روسائهم» جاری و ساری است و در مقام تعارض این وظیفه با امور فردی و شخصی، حکم او تقدم دارد.

۱-۵- ولایت در اصطلاح فقه و حقوق

ولایت به مفهوم اولویت تصرف در اموال و امور و نیز اولویت در تدبیر و رسیدگی به یک شی یا یک شخص است. این ولایت ناشی از حقی است که هر انسان مختاری در حوزه امور فردی نسبت به اموال و افعال خود دارد. چنانچه برای برخی از افراد در اعمال این تصرفات، مانعی پدید آید. به گونه ای که از انجام آن ناتوان شوند، قانون به فرد یا افرادی ویژه، تکلیف یا تجویز نموده است تا به عنوان حکم ثانوی و با شرایطی خاص در امور و اموال متعلق به آن فرد، تصرف نمایند. ولایت شخص بر اموال و افعال خود ناشی از یک نوع رابطه وجودی بین آن دو و به «حکم اولی» است اما ولایت بر مولی علیه (صغیر، مجنون، غایب، اوقاف عامه و ...) تکلیفی شرعی و یا عرفی است که برای افرادی خاص (همچون پدر، وصی، قاضی و حاکم و عادل، نیکوکار و ...) به عنوان «حکم ثانوی» اعتبار شده است. موضوع این نوع از ولایت ناتوانی مولی علیه در اعمال ولایت و حدود تصرفات ولی تابع مقتضیات و مصالح خاصه، و یا اضطرار و به عنوان کلی تابع اعتبار است. «اصل اولی» جاری در این حوزه «قاعده سلطنت» و یا اصل عدم مشروعیت ولایت شخص بر نفس یا اموال و یا امور شخص دیگر است. امام خمینی (ره) فرمودند: چه داوری باشد، چه غیر از آن، هر گونه اعمال نفوذ دیگر، این اصل شامل پیامبر یا وصی او و یا هر فرد دیگری نیز می شود. مقام نبوت و رسالت، جانشینی پیامبر، دانشوری و فضایل دیگر در هر مرتبه ای که باشد باعث نفوذ فرمان صاحب این مقامات بر دیگران نمی شود. (امام خمینی ۱۳۸۵ق، ج ۲، ص ۱۰۰) از این رو، تصرفات غیر در این حوزه با عناوین ثانوی چون؛ وکالت، نیابت، تفویض، تولیت، رضا و عدم رضای شارع به اهمال امور حسبیه اعمال می گردد. مرحوم شیخ انصاری در این حوزه ولایت نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) را از باب تخصیص مقتضای اصل با استناد به ادله اربعه آورده است. (شیخ انصاری، ۱۳۸۰، ص ۱۶)

۲- اقسام ولایت

ولایت بر سه قسم: ۱- ولایت تکوینی ۲- ولایت بر تشریح ۳- ولایت تشریحی
ولایت تکوینی به معنای قدرت تصرف در موجودات عالم است، این ولایت از آن خداوند است. ذات اقدس الهی قادر است هر تصرف و تحولی را در موجودات عالم پدید آورد یا از بین ببرد، زنده کند، و بمیراند. این

ولایت به انبیاء، ائمه و اولیای الهی داده می شود و از آنها معجزات و کراماتی صادر می شود. ولایت بر تشریح عبارت است از حق قانون گذاری و صدور احکام شرعی است. که تنها مربوط به خداوند می شود. انبیاء و ائمه (ع) نیز از خود حکم و رای صادر نمی کنند و تنها به تبلیغ و تفسیر احکام الهی می پردازند. ولایت شریعی عبارت است از حکومت و سرپرستی جامعه اسلامی و اجراء قوانین و احکام الهی در همه ابعاد زندگی مسلمین است. این ولایت که در اختیار انبیاء، ائمه و فقها قرار می گیرد و چنانچه فقیهی از آن برخوردار گردد ولایت او را حکومت اسلامی یا ولایت فقیه گویند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۳)

۳- حکومت اسلامی در عصر غیبت

اسلام را نباید در برابر مکاتب فکری محض قوار داد زیرا مکتب های فکری صرف، تنها در حریم فکر و اندیشه برنامه دارند و اگر بخشی از اسلام مربوط به معارف و اعتقادات و جهان بینی است و بخش دیگری از آن مربوط به امور اخلاقی و تهذیب نفس می باشد. خدای سبحان درباره اسلام رسول اکرم (ص) می فرماید:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون (توبه، آیه ۳۳)

یعنی خدا تعالی رسولش را با هدایت و دین حق اعزام نمود تا مردم را در همه ابعاد زندگی هدایت کند و بساط طاغوت را بر چیند تا دینش را بر تمام مرام ها و حکومت ها و نظام ها پیروز گرداند.

پیامبر برای هدایت و موعظه و تعلیم ارائه قانون همچنین برای برچیدن ظلم ستم اسلام از آن جهت که دین و کامل و خاتم همه مکاتب هاست آمده و برای اجرای احکامش و برای ایجاد قسط و عدل در جامعه حکومت و دولت می خواهد. برای نبرد با طاغوت و ستیز با ظلم و تعدی طاغوتیان حکومت و حاکم می خواهد. اسلام بی حکومت و بی اجراء، قانون صرف است و از قانون که در سودای بر بیاض، است به تنهایی کاری ساخته نیست.

ضرورت وجود حکومت در هر جامعه ای، امر بدیهی است. و همواره مورد تایید مکاتب و اندیشه های گوناگون بوده است. اما برای اثبات تشکیل حکومت اسلامی نیز، ادله متعددی عقلی و آیات و روایات استفاده شده است در این زمینه دو دسته روایات وجود دارند:

۱- روایاتی که بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در هر زمان اعم از عصر حضور معصوم (ع) نقل شده است. که یکی از واجبات بزرگ در احکام الهی و اسلامی بر مسلمانان این است که چون پیشوایشان در گذرد و یا کشته شود. پیش از هر کار امامی و رهبری پاکدامن، عالم، پارسا و آگاه به احکام قضایی و سنت پیامبر برگزینند. تا جامعه را اداره کند و حق ستمدیده را از ستمگر بازستاند و مرزهای مسلمین را پاسداری کند و حج و نماز جمعه را بر پا دارد...

بر این اساس امیر المومنین (ع) برقراری حکومت عدل اسلامی و زمینه سازی جهت انتقال قدرت به امامی با کفایت را که بر اساس هنجارهای دینی عمل کند از واجبات بزرگ دینی دانسته که بر هر کاری مقدم است. روایت دوم: که به صورت خاص در مورد شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی در زمان غیبت صادر شده است.

امام زمان (عج) در توقیع شریف می فرماید:

اما الحوادث الواقعة، فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله (عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۴۰) در حوادث و پیشامدهای اجتماعی به راویان حدیث ما رجوع کنید. زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدایم. این قبیل روایات ضمن مسلم دانستن ضرورت حکومت در اسلام، به بیان شرایط و ویژگی های حاکم اسلامی پرداخته است.

به طور کلی همان طور که همه علمای بزرگ شیعه فرموده اند همه مسلمانان وظیفه دارند در هر شرایطی در راه برقراری و توسعه معارف و احکام اسلام بکوشند در برابر ستم و گناه پایداری و با امکانات خود با آن مبارزه کنند و به عبارت دیگر بکوشند تا زمینه حکومت عدل فراهم شود. یعنی جامعه را طوری تربیت دهند که همه خواهان عدالت باشند و اگر عملا ظلم در اجتماع حکمفرما است به آن اعتراض نمایند.

در جلد ۲ سفینه البحار به نقل از امام صادق آمده است: اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا لهواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یُقَلِّدوه. (حرعاملی بی تا، ص ۹۴)

هر یک از فقها که مراقب نفس و نگهبان دینش و مخالف هوا و هوس و مطیع فرمان مولایش (یعنی ائمه) باشد بر عوام است که از او پیروی کنند.

بنابراین در عصر امامان معصوم شیعیان و پیروان افعی به آنها مراجعه و نسبت به وظایف دینی و سیاسی خود کسب تکلیف می‌کردند در عصر غیبت نیز وظایف را تبیین فرموده‌اند. که باید در زمان غیبت کبری امور مسلمین به دست ولی فقیه باشد و باید حلال و حرام خدا را با نظر او بیان شود و بر کسی که به تکلیف رسیده واجب است که از آن بزرگوار که مورد تایید ائمه است پیروی کند.

آقای جوادی آملی معتقد است اگر در زمان غیبت مردم به خود واگذار شده باشند باز به دلیل خطا و دخالت هوی، زمینه پیدایش هرج و مرج فراهم می‌شود و جامعه چهره نظم انسانی خود را از دست می‌دهد.

از این رو، در این زمان نیز باید قوانین کلی ای که از طرف وحی برای تمشیت امور اجتماعی ابلاغ شده‌اند از اعتبار کافی برخوردار بوده اجرا شوند. اجرای این قوانین نیازمند مجریانی است که هر چند معصوم نیستند ولی آشنایی و آگاهی لازم از مسائل و دستورات دینی را داشته و از عدالت و تقوا برخوردار هستند.

بر این اساس در زمان غیبت امام معصوم (ع) همه حقایق و اصولی که در عصر قبل (عصر رسالت و امامت) وجود داشت محفوظ است پس تصور تعطیلی دین و حکومت وجود ندارد.

در نتیجه در عصر غیبت امام زمان (عج) مردم بلا تکلیف باقی نمی‌مانند بلکه زمام امور و حاکمیت دینی به عهده فقیه جامع الشرایطی می‌باشد.

۴- جایگاه ولایت فقیه

ولایت فقیه تجلی آموزه‌های سیاسی اسلام است که جایگاهی ممتاز و بی‌دلیل دارد. چرا که ولایت فقیه روحی در کالبد نظام اسلامی است که سایر احکام دین و محور آن تجلی عملی می‌یابند.

امام محمد باقر (ع) می‌فرماید:

بنی‌الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاة و الصوم و الحجّ و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية.

اسلام بر ۵ پایه نهاده شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و به چیزی به اندازه ولایت ندا داده نشده است. (اصول کافی، ۱۳۸۸ ق، ص ۱۸) ایشان می‌فرمایند ولایت برتر است زیرا کلید آنها است و والی دلیل و راهنمایی بر آنها است. و بالاترین مرتبه رکن، کلید، قله و درب همه چیز و رضایت خداوند اطاعت اما بعد از شناخت اوست. ولایت فقیه مشخصه اصالی خدا محوری نظام اسلامی است. و حاکمیت خداوند بر جامعه

بدون ولایت فقیه معنا ندارد. در نظام اسلامی دست مردم در دست ولی فقیه و دست ولی فقیه در دست اسلام است و با این جایگاه والای ارزشی ولایت فقیه است که مؤمنین در حکومت اسلامی آرامش و کمال می‌یابند. امامت و ولایت بالاترین جایگاهی است که در نظام اجتماعی مسلمانان تصور می‌شود. زیرا کلیدی-ترین و حساس‌ترین مسندی است که با تصدی آن می‌شود امتی را به ساحل سعادت، رهنمون کرد. از آنجا که ولی فقیه هادی انسانها به ارزش احکام و اهداف الهی اسلام است. جایگاهی بلند دارد. و اسلام نیز بیشترین بها را به آن داده است. امامت و ولایت بالاترین جایگاهی است که در نظام اجتماعی مسلمانان، تصور می‌شود زیرا کلیدی‌ترین و حساس‌ترین مسندی است که با تصدی آن می‌شود امتی را به ساحل سعادت، رهنمون کرد. و از آنجایی که ولی فقیه هادی انسانها به ارزش احکام و اهداف الهی اسلام است. جایگاهی بلند دارد. و اسلام نیز بیشترین بها را به آن داده است. و اسلام ولایت و رهبری را اساس دین دانسته است.

امام رضا (ع) می‌فرماید:

الإمامة أسّ الاسلام النّامی و فرعه السّامی (کلینی، ۱۴۰۵، ص ۲۰۰)

امامت اساس اسلام بالرده و شراخه سربلند آن است.

و من مات و لیس علیه امام حیّ ظاهر، مات میتة الجاهلیة هر کس بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد مثل

این است که در زمان جاهلیت مرده است. (ری شهری، ۱۳۷۷، ص ۲۱۴)

۵- فلسفه ولایت فقیه

۱- ۵- مشروعیت حکومت

۱- یکی از فلسفه‌های ولایت فقیه مشروعیت دادن به دستگاه‌های حکومتی در ابعاد قضائی، قانونی، اجرائی و لشکری است. حکومت شخصی که از ویژگیهای فقاها و عدالت برخوردار نباشد از نظر اسلام باطل است. و در روایات فراوانی از مراجع مؤمنین به دستگاه قضایی چنین حکومتی نهی شده است. حکومت طاغوت حکومت کسی است که از عدالت و فقاها برخوردار نباشد و از آنجایی که ولی فقیه عادل از این ویژگی برخوردار است حکومت و قضاوت او مشروعیت می‌یابد و قوانین مورد تصویب مجلس با تنفیذ او توسط

شورای نگهبان از مشروعیت برخوردار می‌گردند. چون که ولی فقیه خلیفه خدا بر مردم است که پرتو ولایتش به همه دستگاههای نظام هویت دینی می‌بخشد و اگر کسی غیر از او باشد، نماینده خدا نخواهد بود. و هر کس که نماینده خدا نباشد مشروعیت ندارد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: لا عدّ بنّ کلّ رعیه فی الاسلام اطاعت اماما جائرا لیس من الله عزوجلّ و ان كانت الرعیة فی اعمالها بیه تقیه (مجلسی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰) هر آینه مردمی را که در اسلام تن به ولایت هر امام ستمگری که از طرف خدا نیست می‌دهند و از او اطاعت می‌کنند عذاب می‌کنم. اگرچه آنها در اعمال خود نیکوکار و با تقوا باشند. نتیجه این که ولایت فقیه معیار اصلی مشروعیت حکومت اسلامی است که به ساختار نظام جهت و معنای دینی می‌بخشد.

۲-۵- هدایت جامعه

فلسفه دیگر ولایت فقیه هدایت جامعه است. امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: علی الامام ان یعلم اهل ولایت حدود الاسلام و الایمان. بر امام مسلمین است که معارف اسلام و ایمان به خدا را به مردم بیاموزد. از آنجایی که اجتماعات بشری چشم به رفتار و افکار سران خود دوخته‌اند و از آنها می‌آموزند و بر سیره آنها عمل می‌کنند. مبلغین اسلام درصد کمی از مردم را می‌توانند در یک نظام غیرالهی تحت پوشش تبلیغات دینی خود قرار دهند. اینجاست که باید ولی فقیه سرپرستی کشور را بر عهده گیرد تا ضمن واکسینه کردن مردم در برابر تهاجمات فکری و فرهنگی آنها را در مسیر هدایت قرار دهد. اسلام را به دور از هر پیرایه‌ای تفسیر و تبیین کند. مبلغین و اسلام را به هدایت و ارشاد مردم گمارد، ائمه جمعه و جماعت را برای هدایت مردم منصوب نموده و دستگاه رادیو و تلویزیون را وسیله هدایت آنها سازد. و مطبوعات را آئینه ارزشهای اسلامی قرار دهد. تا پرچم دین و علم‌های هدایت فراروی امت به اهتزاز درآید و مردم هدایت شوند و به ارزشهای اسلام روی آورند... ولی فقیه قلّه رفیعی است که چشمه سارهای معارف دینی‌اش دامنه سرسبز امت را آبیاری می‌کند و به جامعه طراوت دینی و نشاط مذهبی می‌بخشد تا نهال ارزش‌های اسلام از افق جان مؤمنین سرزند و شکوفه‌های تقوا و پاکی بر شاخسارهای وجودشان شکفته گردد. این است فلسفه ولایت فقیه که امت اسلامی را شادمان و دشمنان را اندوهگین ساخته است.

۳-۵- صیانت از اسلام

حفظ احکام و ارزش‌های اسلامی از هرگونه انحراف و در نتیجه سلامت دینی جامعه، فلسفه دیگر ولایت فقیه است. حکومت اسلامی و اساس هر نوع حکومت مکتبی دیگر که براساس مبانی فکری و عقیدتی مختلف شکل می‌گیرند. با حکومت‌های دیگر تفاوت‌های دارند.

۴-۵- وحدت

فلسفه دیگر حفظ وحدت جامعه است ولی فقیه محور وحدت جامعه است و از تفرقه‌ها و مشکلات جلوگیری می‌کند وقتی ولایت بر مجموعه‌های حکومتی و جامعه اسلامی سایه افکنده باشد. حکومت اسلامی روال طبیعی خود را پیدا می‌کند اگر مشکلی در هر یک از موارد مذکور به وجود آید یعنی در دولت، مجلس و امت اختلافی ایجاد شود. یا به افراط و تفریط و سستی گرایش پیدا کنند یا بین هر یک از این مجموعه‌ها درگیری به وجود آید این سرانگشتان ولی فقیه است که با جایگاه بلندی که دارد گره‌ها را باز می‌کند و حرکت به سوی کمال را هموار می‌سازد. بنابراین ولی فقیه محور وحدت امت اسلامی است که در فراز و نشیب‌ها آن را همسو کرده، از غرقاب مخاطره آمیز اختلافت به ساحل نجات بخش وحدت رهنمون کند.

۵-۵- اجرای احکام اسلام

وظیفه ولی فقیه اجرای احکام اسلام و حرکت در جهت رسیدن به اهداف و آرمانهای اسلامی است. اسلام دین قانون و ضابطه است و دستورات آن جامع، کامل و برای همیشه تاریخ زندگی بشر است، که در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست. بدیهی است اجرای احکام اسلام با همه گستردگی که دارد تمام جوانب زندگی بشر را در برمی‌گیرد. و فلسفه ولایت فقیه اجرای این احکام است. فقیه سرپرستی کشور را بر عهده می‌گیرد. و به احکام اسلامی جامه عمل می‌پوشاند. تا دین خدا به کهنگی نگراید، غریب نشود و احکام آن تعطیل نگردد. و راهزنان فرهنگی، دین را مورد دستبرد بیگانه خود قرار ندهند.

امام رضا (ع) می‌فرماید: اگر یک رهبر امین برای مردم گمارده نشود اسلام به کهنگی می‌گراید و دین از بین آنها می‌رود و سنت و احکام الهی تغییر می‌یابد. (مجلسی، ۱۳۸۸، ص ۳۲)

۶-۵- حفظ منافع کشور اسلامی:

به ویژه در عصر حاضر از جمله مسائل مهمی است که کوتاهی در آن بسیاری از کشورهای اسلامی را رنج می‌دهد زیرا آنها به خاطر حفظ قدرت خود بیت‌المال کشور را به راحتی به جیب استکبار جهانی ریخته و ملت خود را فقیر نگه داشته‌اند. و در برابر دشمنان ملت مسلمان را غنی کرده‌اند. و نفت و طلای این کشورها در مسیر اهداف استکباری جهان به کار گرفته می‌شود. سران این کشورها از سرمایه‌داران محسروب می‌شوند و تزییع بیت‌المال جزء مسائل معمول جامعه آنها درآمده است. ولی فقیه به خاطر ویژگیهای نظیر، عدالت، شجاعت، آگاهی و تدبیری که دارد منافع میهن اسلامی را از چنگال و چپاول غارتگران بین‌الملل حفظ می‌کند و با ویژگیهای فقاہت و ولایتی که دارد ملت را با تمامیت میهن اسلام حفظ می‌کند. و به خاطر همین استعمارگران و زورگویان هر دوره و زمان بر علیه اصل مهم ولایت فقیه، این مترقی ترین نمود حکومت دینی همواره توطئه می‌کردند. و امام امت روح خدا امام خمینی (ره) فرموده است: ولایت فقیه برای مسلمین یک هدیه الهی است که خدای تبارک و تعالی داده است.

۶- پیشینه تاریخی ولایت فقیه

تاریخچه علمی ولایت فقیه از جمله مسائل مهم در این زمینه می‌باشد. اساس ولایت فقیه در زمان پیامبر و ائمه (ع) ریخته شده است، که به صورت جدول در آخر بحث نمایش داده می‌شود. با توجه به قراین و شواهد تاریخی و حدیثی، می‌توان پیشینه تاریخی ولایت فقیه را در زمان پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) جستجو کرد. مسلمانان از همان صدر اسلام با دو مسئله اساسی رو برو بوده‌اند. یکی غیبت پیامبر و عدم حضور ایشان در بسیاری از شهرها و دیگری نیاز مبرم به احکام و دستورات اجتماعی و فردی. بنابراین آنان نیازمند کسانی بودند که دستورات پیامبر را برای آنان تبیین و در میان آنها قضاوت کنند. و امور سیاسی و اجتماعی آنها را سر و سامان بخشند. این مسئله در دوران ائمه معصوم (ع) نیز مطرح بوده است. چنین شرایطی اقتضا می‌کرد که پیامبر (ص) کسانی را آموزش دهد و در شهرهای مختلف، متصدی امور مردم گرداند. یکی از کارهای مهم پیامبر، استحکام و تداوم رهبری به وسیله نخبگان دینی بود، بنابراین، نخستین بار براساس دستوراتی که از سوی خداوند بر او نازل شده بود ولایت سیاسی را از نظراً و عملاً پایه‌گذاری کرد.

در من لایحضره الفقیه آمده است که پیامبر (ص) ولایت عالمان به سنت را بر جامعه عقلا و شرعا لازم می‌دانست و می‌فرمود: جانشینان من کسانی هستند که پس از من راویان حدیث و سنت هستند. بر این اساس دیدگاه پیامبر (ص) فقیهان امانت داران پیامبر (ص) هستند. و عالمان وارث انبیاوند که علم آنها را به ارث می‌برند (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ص ۳۴) پیامبر پس از ارائه چنین نظریه‌ای، از میان فقیهان، نخبگان آنها را که همان معصومان (ع) بوده‌اند به عنوان جانشینان خود و فقیهان غیرمعصوم را به عنوان جانشینان عام معرفی کرد. پیامبر (ص) دیدگاه سیاسی خویش را که مبتنی بر ولایت بود برای مقابله با آنچه که خود آن را سلطنت می‌دانست تبیین کرد. و فرمود: فقیهان امین پیامبرانند تا زمانی که وارد دستگاه سلطنتی نشده باشند. شاید بتوان گفت پیامبر اکرم (ص) در جامعه شناسی، نجوم‌گرا و بر این اعتقاد بود که فقیهان باید بر جامعه حاکمیت یابند لذا می‌فرمود: اگر زمام امر ملتی واگذار به کسی گردد که در میان آن ملت اعلم از او وجود داشته باشد وضع آن ملت همیشه رو به انحطاط و سقوط خواهد بود. مگر آنکه مردم از آن راه برگردند و زمام امر را به دست داناترین خود بسپارند. پیامبر هیچگاه راضی نمی‌شد امتش بدون سرپرست عالم به زندگی خود ادامه دهند و از این روی، جانشینان خود در جامعه را به معصومان محدود نکرد و فقیهان و عالمان دینی را نیز به عنوان امانتداران و وارثان خویش معرفی کرد.

و پس از پیامبر اکرم (ص) علی (ع) نیز می‌فرمود: اگر رهبر جامعه اسلامی، اعلم به احکام الهی نباشد یعنی فقیه نباشد حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده و بدین وسیله مردم را گمراه ساخته و خود نیز گمراه خواهد شد. (نهج البلاغه، ۱۳۷۸، خطبه ۲۰۵) براین اساس آن حضرت اجازه ورد برخی از پیروان فقیه خویش مانند حذیفه بن یمان، عمار و سلمان فارسی را در دستگاه و حکومتی عمر داد. و ولایت آنها را بر امور جامعه عملی ساخت و نیمه دوم سده غیبت و نیمه اول سده دوم هجری را باید سال‌های بالندگی نظریه ولایت دانست در این سالها امام باقر و صادق (ع) در رد حاکمان ظالم و حکومت‌های عرضی و تثبیت حکومت ولایی اظهار نظر کرده‌اند. این دو امام، نخستین دانشگاه فقه، معارف و علوم تجربی را پایه‌گذاری کرده‌اند و شاگردان فراوانی و مقام‌های مهمی در بسیاری از گروه‌های عمده فقه و کلام را بدست آورده‌اند و اثری در زمینه نظریه شیعه منتشر ساختند. برای نمونه، در سده دوم هجری، هشام و مؤمن الطاق، رساله‌های

درباره امامت نوشتند. و در این رساله‌ها استدلال می‌شد که ولایت ساختاری است که برای بقای جامعه و تعالی انسان‌ها ضرورت دارد و در این دوران جلسات فقهی متعددی تشکیل می‌شد و مردم گروه گروه می‌آمدند و مسائل خود را مطرح کرد، و پاسخ می‌گرفتند بنابراین در این زمان طبقه فقیهان به صورت رسمی شکل گرفت و در هر شهر یک فقیه وجود داشت که پاسخگوی مسائل مهم بود. و امام صادق (ع) فرمود: فقیهان را حافظان دین و شریعت می‌داند. وی زرارۀ اعین از نظر او فقیه‌ترین مردمان زمان خود بود فرمود: اگر زرارۀ نبود احادیث پدرم از بین می‌رفت. امام صادق (ع) به مردم در صورت عدم دسترسی به امام معصوم (ع) به محمد بن مسلم نقی ارجاع می‌داد. و در روایات متعددی علت اجازه فتوی و ارجاع مردم به چنین کسانی را مشخص کرده است درباره ابان بن نغلب فرمود: به او رجوع کنید چون احادیث بسیاری از من شنیده است و در جای دیگری می‌فرماید: سی هزار حدیث از من روایت کرده است. در رجوع به فقیهان و یاران امام تا زمان غیبت امام عصر (عج) ادامه داشته است.

علما و فقها در زمان غیبت دو وظیفه مهم را بر عهده دارند:

۱-۶- مرجعیت دینی

از نگاه شیعه، امامان از رهگذر نوعی ارتباط با منبع خطا ناپذیر معرفت محتوی دین و تفسیر معصومانۀ قرآن را در اختیار همگان قرار می‌دادند. طبیعی است که در دوران غیبت، ارتباط مسلمانان با چنین معرفتی قطع می‌شود. از این رو نقش عالمان دینی و سنت اجتهادی در این دوران برجسته تر می‌گردد. در عصر حضور امامان نیز عالمان دین حضور جدی داشته و ارتباط علمی میان امام و مردم را برقرار ساختند و گفتار ایشان را برای مردم بازگو می‌کردند و بسیاری از آنها بر نقل حدیث و صلاحیت و قدرت تفسیر و تجزیه و تحلیل نیز داشتند، و امامان مردم را در امر فراگیری معارف دینی به آنان ارجاع می‌دادند. در آن اعصار هرگاه گره‌ای در کار دین و فهم شریعت می‌افتاد، مراجعه به امام معصوم، گره‌گشایی می‌کرد. لیکن در زمان غیبت به دلیل عدم دسترسی مستقیم به امامان معصوم (ع) وظیفه عالمان دینی بس بزرگ و خطیر است در فرهنگ شیعی، در غیاب امامان مهم‌ترین وظیفه، یعنی تفسیر دین بر دوش عالمان و مجتهدان گذارده شده است. آنان کسانی هستند که معارف را بر مبنای اجتهاد از منابع دین استنباط می‌کنند و در اختیار مردم قرار می‌دهند، و کسانی را

که خود از چنین توانایی و استعداد برخوردار نیستند به طور طبیعی به کارشناسان دینی مراجعه می‌کنند چون انسانها تنها اندک و مختصری از آنچه که باید بدانند می‌دانند و به بقیه و تفصیل حقایق، جاهل و ناتوان هستند. و ما اوتیم من العلم إلا قليلا. بنابراین تنها راه چاره این است که انسان در دانستنی‌ها که برای خودش به تحقیق نپیوسته است از محققان و عالمان بپرسد این پرسش هم معقول و موجه است، و هم مقتضای فطرت و قریح انسان است. قریح انسان حکم می‌کند انسان چیزی را نمی‌داند و به دانستنش نیازمند است به این دلیل به کسانی که حکم ادله کافی برای اعتبار رأی و قولشان هست رجوع کنند و این همان تقلید در اصطلاح فقها درگی شدن زندگی روزمره مردم با بسیاری از مسائل فرعی و عملی دین و کثرت و فراوانی مسائل، پیچیده و دشوار تحقیق درباره مبانی و منابع این فروع است می‌باشد که سبب می‌شود چاره‌ای جز مراجعه به فتوای فقیهان به عنوان جلوه‌ای از قول و عمل معصوم نباشد. این تقلید، آن‌گاه که به تحقیق درباره احراز شایستگی مرجع و حتی برتری علمی و تعهد دینی او به دیگران، مستند باشد، هم معقول و منطقی است و هم معصومان (ع) آن را تایید و سفارش کرده‌اند.

۲-۶- رهبری و زعامت سیاسی

با توجه به روایات صادره شده از پیامبران و امامان معصوم، وظیفه عالمان دینی، منحصر در فهم و تفسیر و اجتهاد نیست. بلکه رهبری و زعامت سیاسی مسلمانان نیز بر عهده آنان است. در سالهای غیبت صغری، نایبان خاص نقش سرپرستی و رهبری امت را زیر نظر امام بر عهده داشتند در پایان دوره نیابت، نایب چهارم، امام زمان (عج) اعلام فرمود که از این پس، کسی را به نیابت خاص خود معرفی نخواهد کرد. بر این اساس حضرت پیش از پایان یافتن دوران غیبت صغری، طی نامه‌ای در پاسخ اسحاق بن یعقوب که پرسیده بود در زمان عدم دسترسی به شما تکلیف ما چیست و به چه کسی باید رجوع کنیم، عالمان دین را مرجع همه امور و حجت خود بر مردم معرفی کرد. با توجه به اهتمام ویژه ائمه بویژه امام زمان (عج) در ارجاع مردم به آشنایان به کتاب و سنت در عصر غیبت در میان شیعیان جای هیچ گونه شک و تردیدی در واگذاری زمامداری و رهبری جامعه دینی از سوی شارع مقدس به فقیهان عادل نبوده است. از این روی، فقیهان شیعه به جای بحث در اصل این موضوع (ولایت فقیه) بیشتر به دستاوردهای آن پرداخته و آن را مورد تحقیق قرار

داده اند. شیخ مفید (۳۳۳-۴۱۳) که نزدیکترین فقیه دوران غیبت صغری، حکومت بر جامعه را از سلاطین عرفی، نفی کرد. و آن را از آن فقیهان جامع شرایط می‌داند. اقامه حدود و احکام جزایی اسلام، مربوط به حاکم اسلامی است که از سوی خداوند نصب می‌شود و آنان همان معصوم از نسل پیامبر (ص) هستند و کسانی که ائمه (ع) آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب کنند و ائمه اظهار نظر در این مطالب را در به فرض امکان آن، به فقهای شیعه واگذار کرده‌اند بر فقیهان پیرو آل محمد (ص) است که در بین برادران خود به حق داوری نمایند، زیرا ائمه (ع) به استناد روایتی که از آنها رسیده و در نزد آگاهان صحیح و معتبر است این امر را در صورت امکان اجرا و به آنان تفویض کرده‌اند. (محمد بن عمان، ص ۸۱۰ - ۸۱۱) شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ ق) که شاگرد شیخ مفید است می‌فرماید: حدود الهی جز برای امام معصومی که از جانب خدا منصوب شده و یا کسی که از سوی او برای اجرای حدود نصب شده است جایز نیست و داوری میان مردم و فیصله دادن به منازعات نیز جز برای کسی که از سوی امام معصوم به این مقام نصب شده باشد جایز نیست و ائمه این شأن را به هنگام عدم تمکن خود، به عهده فقهای شیعه نهاده‌اند. ابن ادریس (متوفای ۵۹۸) نخستین فقیهی بود که به صورت مستقل در پایان کتاب فقهی خود به بحث ولایت فقیه پرداخت. علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ق) فقیه و متلکم که اساس به طرح بحث ولایت در علم فقه اعتراض می‌نماید و می‌نویسد عادت بر این جاری شده است که بحث امامت را در ایفا - قتال با اهل بغی - ذکر کنند تا امام واجب اطاعه‌ای که باید از او پیروی کرد. و انسان با خروج بر او باغی شمرده می‌شود را معرفی نمایند. در صورتی که این بحث از علم فقه نیست و از مباحث علم کلام است. وی نخستین فقیهی است که برای تبیین مقام فقها، واژه نصب را به کار برده است. فقیه امین از جانب امام معصوم نصب شده است و به همین دلیل، فرمانش نافذ بوده واجب است او را در اجرای حدود الهی و داوری بین مردم یاری کرد.

در اینجا به طور خلاصه نظرات بعضی از علمای و فقهای معروف در زمینه ولایت فقیه ارائه می‌گردد.

۱- شهید اول می‌گوید: اجرای حدود و تعزیرات در صلاحیت امام معصوم و نایب اوست هر چند که نایب عام باشد. (پلویکی، ۱۳۸۳، ص ۷۲) ۲- محقق کرکی (متوفی ۹۴۰ ق) دانشمند بزرگ دوره صفویه فقیه عادل را نایب امامان معصوم معرفی می‌کند. فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که فقیه جامع شرایط که از آن به مجتهد

تعبیر می‌شود در عصر غیبت از سوی امامان معصوم (ع) دارای سمت نیابت است. این نیابت شامل همه مواردی است که دخالت موقوف به نیابت است. (حسین کرکی، ج ۱، ص ۱۴۲) ۳- شهید ثانی زین‌الدین بن علی (متوفی ۹۶۶ - ۹۱۱ ق) می‌فرماید: فقیه عادل امامی مذهب، که همه شرایط فتوا را داشته باشد نایب و نماینده از سوی امام معصوم است. ۴- فیض کاشانی (متوفای ۱۰۱۹ ق) می‌گوید: بطور کلی، وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، تعاون در کارها، فتوا دادن و داوری به حق میان مردم، اجرای حدود و تعزیر است و دیگر برنامه‌های اجتماعی دین همگی از ضروریات و امور محوری دین است که پیامبر بر آن مبعوث شده‌اند و اگر این امور ترک شود فایده نبوت زایل و دین نابود می‌گردد... و بر فقهای امین است که به نیابت از امام غایب به امور فوق بپردازند. ۵- ملا احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵ ق) با گردآوری اختیارات ولی فقیه از ابواب مختلف برای نخستین بار رساله مستقلی با عنوان ولایه الحاکم نوشت. (پازوکی: ۱۳۸۳، ص ۸۴)

۶- شیخ مرتضی انصاری شیخ در کتاب مکاسب به مشهور بودن ولایت فقیه بین اصحاب تصریح کرده است همچنین در کتاب القضاء و الشهادات در مورد ولایت عامه فقیه سخن گفته است وی جواز حکمیت فقیه در خصومات را شعبه‌ای از ولایت مطلقه فقیه می‌داند که از سوی معصوم به او عطا شده است. وی در بحث ولایت فقیه سه منصب افتاء - قضاوت و تصرف برای فقیه ذکر می‌کند. (پازوکی؛ ۱۳۸۳، ص ۸۹)

۷- میرزا حسین نایبی وی از جمله قائلان به ولایت فقیه آن هم در سطح گسترده است. اما چون تحقق آن را در زمان خودش غیرمقدور می‌داند از باب قاعده «ما لایدرک کله لایتک کله» نظریه سلطنت مشروطه با نظارت فقها را به جای سلطنت جائر مطلق می‌پذیرد. وی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه مله در مورد ولایت فقیه نظراتی داشته است: (پازوکی: ۱۳۸۳، ص ۹۵)

امام خمینی (ره) می‌فرماید: در عصر غیبت ولایت و حکومت از آن فقهای جامع شرایط است. این ولایت مبتنی بر نیابت عامه فقها است نیابتی که از قطعیات مذهب امامیه می‌باشد. امام خمینی طرفدار ولایت عامه فقیه است و زنده کننده ولایت فقیه در قرن حاضر بوده است و در چهار مرحله درباره ولایت فقیه بحث کرده است.

- ۱- کتاب کشف الاسرار که در آن معتقد است در زمان غیبت امام معصوم (ع) فقیه عادل می‌باید ناظر به تشکیل حکومت و استمرار آن باشد. و انتخاب سلطان و حاکم پدید از سوی فقیه و یا مجلسی از فقها صورت گیرد. (امام خمینی، بی‌تا، ص ۱۸۵-۱۷۹)
- ۲- دهه چهل شمسی در فقه استدلالی و فتوایی خود به ترتیب در کتاب رساله اجتهاد و تقلید و کتاب الرسائل، و مبحث امر به معروف و نهی از منکر در کتاب تحریر الوسیله و بحث ولایت فقیه در کتاب البیع و درس‌های فقهی در نجف به عنوان ولایت فقیه و حکومت اسلامی که در آنها دلایل اثبات ولایت فقها را بیان می‌کند.
- ۳- نیمه دوم سال ۵۸ در سخنرانی‌های و مصاحبه‌های مختلف دیدگاه‌های خود را برای دفاع از تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی مطرح کرد.
- ۴- مجموعه اظهار نظرهای ایشان درباره محدوده اختیارات و شرایط ولی امر در طی چند نامه و سخنرانی از زمستان ۶۶ تا یک ماه پیش از رحلت آمده است.

قرن ۱۵	قرن ۱۴	قرن ۱۳	قرن ۱۲	قرن ۱۱	قرن ۱۰	قرن ۹	قرن ۸	قرن ۷	قرن ۶	قرن ۵	قرن ۴	قرن ۳	قرن ۲	قرن ۱
روح الله موسوی خمینی	میرزا شیرازی	وحید بهبانی	محمد باقر مجلسی	شیخ به‌الدین محمد عالی	شیخ کرکی	فاضل مقاداد	حسن بن یوسف علاءه حلّی	خرامه نصیر الطوسی	ابن زهره حسینی	سید رضی	حسن بن علی افروزش	عبدالمقلم حسینی	حسن محبوب	علی بن رافع
محمد رضا گایبگانی	شیخ فضل الله نوری	سید مهدی بحر العلوم	سید محمد طباطبایی	میر محمد باقر داماد	محقق ثانی	ابن فهد حلّی	علی بن هلال جزایری	جعفر بن سعید حلّی محقق اول	ابن ادریس حلّی	شیخ مفید	محمد بن عثمان	عثمان بن سعید	ابن نصر بزنطی	سلمان فارسی
شهاب-الدین مرعشی نجفی	محمد کاظم خراسانی	جعفر کاشف الغطاء	فاضل هندی	محمد تقی مجلسی	زین‌الدین شهید ثانی	محمد بن حلّی	محمد بن حسن حلّی			ابن سینا	محمد بن روح	عبدالله بن سعید	حسین بن سعید	عبدالله ابن ابی رافع
خوئی	محمد کاظم یزدی	ابوالقاسم قمی		محقق سبزواری	حسین بن عبدالصمد	محمد بن محمد مکی شهید اول				سید مرتضی	علی بن محمد سمیری		فضل بن شاذان	ابورافع
محمد علی اراکی	محمد حسن ثانی	ملا احمد نراقی		آقا حسین خراسانی	شیخ احمد مقدس اردبیلی					سید مرتضی	علی بن بابویه قمی		یونس بن عبدالرحمن	عبدالله بن عباس
سید محمد باقر صدر	عبدالاکریم حائری	محمد حسن جوهر								ابن براج	فارابی			ابن کعب
مرتضی مطهری	ابوالحسن اصفهانی	شیخ مرتضی انصاری									محمد بن قزلبه			عبدالله بن مسعود
سید محمد بهشتی	مدرس										ابن ابی عقیل			سعید بن جبیر
حسینعلی منتظری	ابوالقاسم کاشانی										جعفر بن قزلبه			عروه بن زبیر
سید علی خامنه‌ای	محمد حسین کاشف الغطاء										ابن جنید اسکافی			سعید بن مسیب
جوادی آملی	آقای حسین بروجرودی													

۷- استدلال به قرآن برای اثبات ولایت فقیه

با مطالعه نوشته‌ها و آثار علمی فقیهان در می‌یابیم که آنان برای اثبات وجود ولایت برای فقیه، به آیات قرآن کریم استناد نکرده‌اند. برخی از متقدمین، به طور خلاصه در این باره، به طور گسترده سخن رانده‌اند، اما همگی در عدم استناد به آیات قرآن کریم برای اثبات امر ولایت، مشترک هستند. این در حالی است که می‌بینیم شماری از آیات قرآن کریم بر ثبوت ولایت برای فقیه دلالت دارند. شمار این آیات افزون بر ده آیه است. بنابراین، این یک بحث نو و از مطالب منحصر به فرد این نوشتار است که به همین دلیل به بحث و واکاوی بیشتر نیازمند است؛ زیرا اثبات ولایت برای فقیه از رهگذر آیات قرآن بسیار ارزشمند است.

حتی اگر فرض گردد که آیات قرآن بر اثبات ولایت برای فقیه دلالت ندارد؛ باز این امر به اثبات ولایت از ادله دیگر، آسیب نمی‌رساند و برای منکران آن نیز سودی ندارد؛ چرا که خواهیم گفت: ثبوت ولایت برای فقیه نیز همچون دیگر احکام اولی فقهی و ضروریات اعتقادی ماست که در قرآن کریم از آنها سخنی به میان نیامده است و یا می‌توان گفت در قرآن از آنها سخن گفته شده، ولی علم تفصیلی و کامل آن نزد معصومین (ع) است. برای تأیید این سخن، روایت صحیحی از مرحوم کلینی آن را در اصول کافی آورده است. از ابو بصیر روایت شده که می‌گوید: «مردم می‌گویند: چرا در کتاب خداوند - عزوجل - نام علی و فرزندان او نیامده است؟ آن حضرت پاسخ داد: به آنان بگویید: [حکم] نماز [در قرآن] بر رسول خدا (ص) نازل شد. اما خداوند برای آنان مشخص نکرد که این نماز سه یا چهار رکعت است، تا اینکه خود رسول خدا آن را برای مردم تفسیر کرد. زکات نیز بر آن حضرت نازل شد، اما [قرآن] مشخص نکرد که از چهل درهم، یک درهم زکات پرداخت شود تا اینکه حضرت رسول [حکم] آن را برای مردم تفسیر کرد. [همچنین در قرآن، حکم] حج نازل شد، اما [قرآن] به آنان نگفت که هفت بار طواف کنید تا رسول خدا برای مردم [حکم آن را] تفسیر کرد. (کلینی، ۱۳۸۸ ق، ص ۲۸۶) این روایت چنان گویاست که نیازی به توضیح بیشتر نیست.

آیه اول: «یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فإن تنزاعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول» (نساء، آیه ۵۹) بی‌تردید ظاهر این آیه ناظر به اثبات اصل حکومت اسلامی است. این آیه به دنبال اشاره به امری بسیار با اهمیت است. این ظهور اولیه و ابتدایی آیه کریمه است. این ظهور، چنان روشن

است که حتی اهل سنت نیز از زمان رحلت پیامبر گرامی اسلام تاکنون به آن استناد کرده و فرمانبرداری از حاکم و سلطان - هر که باشد - را واجب می‌دانند؛ اما به ظاهر، استدلال به این آیه برای ثبوت ولایت فقیه در سخنان بزرگان - چه شیعه و چه سنی - نیامده است. پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) اطاعت از کسی که به ناحق بر تخت حکومت تکیه زده را بر نتابیده‌اند. عقل انسان نیز به مخالفت با اطاعت پذیری از چنین حاکمانی حکم می‌دهد؛ زیرا عقل نمی‌پذیرد که خداوند - سبحانه و تعالی - حکم به وجوب از ظالمان و فاسقان را بدهد. فرستادن رسولان نیز بهترین گواه بر عدم رضایت خداوند به پیروی از چنین حاکمانی است. از سوی دیگر، در برخی از روایات، واژه «اولی الامر» به امام دوازده گانه اطلاق شده است. این اطلاق، تنها دلیل عدم استدلال به آیه از سوی فقیهان - حتی فقیهان متأخر - در راستای ثبوت ولایت برای فقیه است. تنها دلیل عدم استناد به این آیه برای ثبوت ولایت فقیه، آن است که در این روایات «اولی الامر» این گونه تفسیر شده که منظور، امامان دوازده گانه است. اما جای طرح این پرسش است که آیا منحصر کردن اولی الامر در این روایات به معصومین (ع) یک حصر حقیقی ایت یا حصر اضافی؟ اگر این حصر، اضافی باشد، باید گفت: روایات در صدد نفی ولایت برای کسانی است که به ناحق و بدون شایستگی، این مقام را به دست آورده‌اند. در اینصورت باید گفت که روایت، در صدد تبیین نادرستی استدلال اصحاب سقیفه بنی ساعده و پیروان آنان به این آیه شریفه برای اثبات وجوب اطاعت از حاکمان ظالم و فاسق بوده است. اما این روایات، پیروان و جانشینان ایشان را نیز که آگاه به احکام شرعی و آراسته به عدالت می‌باشند و نیز شایستگی‌های ذاتی دارند، شامل می‌شود. بنابراین، روایات پیش گفته در صدد نفی ولایت از اینان نیست، بلکه باید گفت دلالتی بر این مسأله ندارد. فقیه جامع الشرایط فتوا کسی است که از حیث علم، عدالت و شایستگی، برتر از دیگران است. از این رو، [به موجب این آیه] به اطلاع از او نیز امر شده‌ایم. بنابراین، آیه شریفه، همچنان که بر وجوب اطاعت از معصومان (ع) دلالت دارد، بر وجوب اطاعت از جانشینان ایشان، یعنی فقیهان عادل، در هر زمان و هر مکانی نیز دلالت دارد. اما اگر فرض کنیم حصر این روایات، حقیقی باشد، علت استنباط از این آیه یا قاعده جری، حکم می‌کند اطاعت از هر حاکمی که در مسیر آنان حرکت کند و آراسته به ویژگی‌های آنان باشد نیز واجب است. بله، تردیدی نیست که برخی مراتب ولایت، فقط ویژه ائمه معصومین است.

بنابراین، آیه ۵۹ سوره نساء همچنان که بر ثبوت ولایت - در بالاترین مرتبه آن - برای چهارده معصوم دلالت دارد، بر ثبوت ولایت برای فقیه در زمینه‌های تشریح (به معنای تبیین احکام)، قضاوت و نیز ریاست بر جامعه دلالت دارد. به ظاهر، این استدلال تامّ بوده و در آن اشکالی راه ندارد. آیه دوم «ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمروا أن يكفروا به و يريد الشيطان أن يضلهم ضلالا بعيدا» (نساء، آیه ۶۰) این آیه به روشنی، ظهور در حرمت مراجع به طاغوت دارد. طاغوت در فرهنگ قرآنی، هر مخالف و ضد خدایی را شامل می‌شود. خداوند در سوره بقره، طاغوت را اینگونه معرفی می‌کند: «الله وليّ الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور و الذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور إلى الظلمات أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون» (بقره، آیه ۲۵۷) استنباط می‌شود که مراجعه به طاغوت و نیز انکار نکردن طاغوت، انسان را از نور به تاریکی می‌برد و سرانجام، انسان را به آتش می‌کشاند. از این رو، واجب است از مراجعه به طاغوت خودداری کنیم و به آنان تکیه ننماییم. از سوی دیگر، بدیهی است که حیات اجتماعی انسان، اقتضا می‌کند که انسان با حکومت در تعامل باشد و از این لوازم زندگی جمعی است و گریزی از آن وجود ندارد. پس چاره چیست؟ آیا می‌توان به سوی کسی رفت که خداوند از مراجعه به او نهی نموده است؟ یا باید از جامعه بیرون رفت، و به تنهایی زندگی کرد؟! بی‌تردید گزینه اول از نظر شرعی ممنوع است. گزینه دوم نیز از نظر عقلی، نشدنی است. راهکار شارع برای ما، مراجعه به حکم خداوند و پیروی از آن است. اما راه رسیدن به حکم خدا در زمانی که حکومت از دست اهل بیت پیامبر خارج شده و در دست دیگران افتاده است، چیست؟ تنها راه، مراجعه به نایب امام معصوم است که از سوی آنان برای رسیدن به این منصب، تعیین شده است. عقل حکم می‌کند که نمایندگان امام معصوم در زمانی که حکومت از دست آنان خارج شده، فقیهان عادلّی هستند که مدیر و مدبّر می‌باشند. روایت مقبوله عمر بن حنظله نیز حکم عقل را تأیید می‌کند. امام صادق (ع) در این روایت می‌فرماید: «کسی که در حلال و حرام ما خوب بنگرد [تأمل و استنباط کند]،... باید او را به داوری برگزینند... همانا من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام» بنابراین، آیه مبارک، ناگزیری انسان از مراجعه به حاکم و حکومت و از سوی دیگر، حرمت مراجعه به طاغوت و حکومت‌های غیر مشروع را بیان می‌کند. عقل انسان از کنار هم گذاردن این دو مقدمه،

به وجوب نصب حاکم الهی حکم می‌کند؛ حاکمی که مراجعه به وی، مراجعه به طاغوت نباشد و چنین فردی، همان فقیه جامع شرایط فتوا است که هم دارای شرایط علمی است و هم عملی. این یک حصر حقیقی است که عقل و نقل به آن حکم می‌کنند. این آیه شریفه بر ثبوت ولایت برای فقیهان عادل در زمان خروج حکومت از دست معصومان (ع) دلالت آشکاری دارد.

آیه سوم «و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به و لو ردّوه إلى الرّسول و إلى أولى الأمر منهم لعلمه الذّین یستنبطونه منهم و لو لا فضل الهل علیکم و رحمته لا تبتم الشیطان إلا قلیلاً» (نساء، آیه ۸۳) دلالت این آیه بر اثبات ولایت فقیه با توجه به نکات زیر که از نصّ آیه استخراج شده‌اند ممکن است. الف - حیات جمعی پر از تضاد و تمایز است. از یک سو در آن گشایش و راحتی دیده می‌شود و از سوی دیگر مشکلات و دشواری‌هایی در آن هست. در این آیه از اولی به «امن» تعبیر شده و از دومی به «خوف». بنابراین، در آیه بالا، «من الأمن أو الخوف» به مظاهر گوناگون حیات انسانی اشاره دارد. ب- در این آیه، دستور داده شده است که در چنین مواردی به رسول خدا (ص) مراجعه شود و در صورتی که این امر ممکن نباشد، باید به اولی الامر که جانشین ایشان هستند، مراجعه شود. ج- آنچه از آن نهی شده است، متحیر ماندن در پیشامدهای دنیا و مراجعه نکردن به رسول خدا (ص) و اولی الامر است. در آیه بالا از این موضوع با عبارت «اذاعوا به» یاد شده که به معنای استبداد فکری و خودرأیی به هنگام ظهور رفاه یا ناامنی و نیز عدم ارجاع این امور به رسول خدا و اولی الامر است.

د- پرسش این است که چه کسی «اولی الامر» و مصداق همانی که به ما فرمان داده شده در این وقایع از او پیروی کنیم؟ عبارت «الذّین یستنبطونه منهم» پاسخ این سؤال بنیادین را می‌دهد؛ یعنی خداوند تعالی ولایت امور در رویدادهای اجتماعی را به فردی سپرده است که به شریعت واقف باشد (همچون رسول خدا (ص)) و نیازهای جامعه را به خوبی بشناسد. چنین فردی، همان فقیه خبره است؛ یعنی کسی که هم در زمینه فقه و هم در زمینه آشنایی با نیازهای جامعه، کارشناس و خبره است. این همان چیزی است که از آن به ولایت مجتهد جامع شرایط یاد می‌کنیم. بنابراین، آیه بر وجوب مراجعه به فقیه در مشکلات اجتماعی و پذیرش

رای و حکم او، دلالتی تام و آشکار دارد. از آنجا که این آیه به صراحت مصداق ولایت پس از پیامبر (ص) را تعیین کرده که همان استنباط کننده [مجتهد] است.

آیه چهارم «الم تر إلی الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی إذا قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال ألا تقاتلوا قالوا و ما لنا ألا نقاتل فی سبیل الله و قد أخرجنا من دیارنا و ابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا إلا قلیلا مرهم و الله علیم بالظالمین (بقره آیه ۲۴۶) و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن أحق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم» (بقره، آیه ۲۴۷) استدلال به این آیه را پس از توجه به نکات زیر می توان بیان کرد: الف - این آیه بر لزوم حکومت و زمامداری در جامعه تأکید می کند. عبارت «ابعث لنا ملکا» گویای همین مطلب است. ب - قرآن کریم سیره بزرگان و معتمدان را که انتخاب فرمانده و حاکم باید از جانب خدا و رسول باشد تأیید می کند. آنان به

پیامبرشان مراجعه کردند و از او خواستند برایشان فرمانده ارتش انتخاب کند تا در جنگ، سپاهیان را فرماندهی کند از این تقریر قرآن، آشکار می شود که مردم، شایستگی انتخاب حاکم را ندارند؛ بلکه لازم است از سوی خداوند سبحان برگزیده شود. گویا این امر در ذهن این بزرگان و معتمدان، امری پذیرفته شده بوده است که به خود جرأت ندادند حاکم را براساس امیال خویش و یا از راه انتخابات همگانی و قومی برگزینند. ج - خداوند مسئولیت را به جوانی می سپارد که از شمار سرمایه داران و بزرگان قوم که دارای قدرت و شوکت بودند، نبود. قرآن دلیل این امر را دو چیز بیان می کند؛ اولی اینکه او به امور، علم و آگاهی دارد و دوم اینکه او برای انجام این مسئولیت شایستگی دارد. خداوند این دو مؤلفه را این گونه بیان می کند: «ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم»؛ یعنی او شایستگی دارد که فرمانده ارشد سپاهیان بشود و امور آنها را تدبیر کند و نیز مردم را به سوی پیروزی رهنمون سازد. د - خداوند پس از بیان دلایل شایستگی آن جوان، قاعده‌ای کلی را در زمینه حاکمان بیان می کند و آن اینکه «و الله یؤتی ملکه من یشاء»؛ یعنی خداوند حکیم؛ [امور مردم را] فقط به فردی می سپارد که به دو مرتبه زیر نائل آمده باشد؛ یکی مرتبه دانش و دیگری شایستگی و کفایت. ه - امروزه مردم در هر زمان و مکانی به وجود حاکم نیاز دارند فقط کسی شایسته حکومت است که از شرط

برتری علمی و جسمی برخوردار باشد. در میان اقشار مردم، کسی عالم‌تر از فقیه مجتهد نیست. اگر این فقیه به مرتبه کفایت و شایستگی نسبت به امور نیز برسد، به طوری که بتواند امور را در مسیر درست هدایت کند، او همان کسی که خداوند ملک خویش را به او اعطا کرده است. او می‌تواند بر جامعه حکومت کند و مردم نیز باید از او اطاعت و فرمانبرداری کنند. بنابراین، دلالت آیه بر ثبوت ولایت فقیه، دلالتی تام است؛ به گونه‌ای که تردیدی در آن راه ندارد. آیه پنجم «قل هل من شركائکم من يهدى إلى الحقّ قل الله يهدى للحقّ أ فمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لآ يهدى إلاّ ان يهدى فما لكم كيف تحکمون» (یونس، آیه ۳۵). این آیه بر این دلالت دارد که پیروی از کسی که شأن هدایت را ندارد، قبیح است؛ همان‌گونه که با عبارت «فما لكم كيف تحکمون» به این نکته دقیق اشاره شده است؛ یعنی عقل انسان، این نکته دقیق را در می‌یابد و به آن حکم می‌کند، پس چه شده است که شما به حکم عقل عمل نمی‌کنید و با آن مخالفت می‌ورزید؟! از این فراز آیه «أ فمن يهدى إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لا يهدى إلاّ أن يهدى» این گونه استنباط می‌شود که «شریکان» که در ابتدای آیه از آن یاد شده، منحصر به بت نیست؛ زیرا می‌توان فعل «هدایت شود» را برای بت به کار برد. بنابراین، منظور از شریکان، هر فرد یا چیزی است که مردم در امور دینی یا دنیایی خود به آن مراجعه کنند، ولی شایستگی و صلاحیت ارشاد مردم به سوی خیرهای دنیایی و دینی آنها را نداشته باشد. از سوی دیگر، این پرسش را مطرح می‌کند که آیا هدایتگر به سوی حق برای پیروی شایسته‌تر است یا فردی که هدایت می‌شود؟ عقل بدون اندک درنگی حکم می‌کند که هادی بر هدایت شوند برتری دارد؛ چنانکه خداوند در جای دیگر می‌پرسد: «قل هلّ يستوی الذّین یعلمون و الذّین لا یعلمون (زمر، آیه ۹) و نیز «و قل هلّ يستوی الأعمی و البصری» (انعام، آیه ۵۰) در این موارد نیز پاسخ داده می‌شود که عالم و بینا بر جاهل و نابینا مقدم هستند. بنابراین، در آیه مورد بحث ما نیز باید گفت که تقدم و برتری هادی بر دیگران از نگاه عقول، بسیار روشن است. لذا به طور خلاصه می‌توان گفت که: الف- این آیه بر وجوب پیروی مردم از فردی دلالت دارد که امول آنان را تدبیر کند. ب- این آیه پیروی از فردی را که شأن هدایتگری به سوی خیر را ندارد، قبیح می‌داند. نتیجه: پیروی مردم از فردی که شأن هدایتگری در امور دنیایی و اخروی آنها را داشته باشد واجب است. چنین فردی همان فقیهی است که بعدو مرتبه فقه و کفایت برای تدبیر امور جامعه، دست یافته است.

آیه ششم «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانه من دونکم لا یألونکم خبالاً و دُؤاً ما عتتم قد بعت البغضاء من أفواههم و ما ضغفی صدورهم أكبر قد بیننا لکم الآیاتِ إن کنتم تعقلون» (آل عمران، آیه ۱۱۸) راغب اصفهانی درباره «لا تتخذوا بطانه من دونکم»؛ - می گوید: «(بطانه) - برخلاف طهاره - یعنی آستر هر چیز. خداوند می فرماید: یعنی آنها را محرم خود نگیرید که به باطن امورتان پی ببرند و این معنا از آستر لباس - بطانه الثوب - استعاره شده است، بنابراین، ابتدای آیه شریفه، مؤمنان را از همچون آستر قرار دادن (محرم دانستن) غیر مؤمنین برای خویش نهی کرد است. از سوی دیگر، حاکمان شدن ولایت پیدا کردن، بزرگترین مصداق بطانه است که در ایه آمده است. بنابراین، جایز نیست که فردی غیر مؤمن، متولی امور مؤمنان شود؛ بلکه باید فردی از میان مؤمنان - و حتی عالم ترین آنان - به این مقام برسد. چنین فردی نیز همان فقیه عادل و آگاه به امور مؤمنان است. اینکه در پایان آیه می فرماید: «قد بیننا لکم الآیاتِ إن کنتم تعقلون» به خوبی به این مسأله توجه می دهد که انسان عاقل در درستی این گفته تردید نمی کند.

آیه هفتم «و قال الملک ائتونی به أستخلصه لنفسی فلما کلمه قال إنک الیوم لدینا مکین لدینا امین (یوسف، آیه ۵۴) قال اجعلنی علی خزائن الأرض إنی حفیظ علیم (یوسف آیه، ۵۵) و کذلک مکمل یوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لانضیع أجر المحسنین» (یوسف، آیه ۵۶) استدلال به این آیت در راستای موضوع چند نکته ضروری است. الف- از این آیات چنین استفاده می شود که حکومت الهی نزد خداوند تعالی محبوب است. این امر از اقدام حضرت یوسف (ع)؛ یعنی ورود به حکومت عزیز مصر و همکاری با او نمایان است؛ چرا که لازمه این کار، وارد شدن این پیامبر خداوند در حکومت طاغوت بوده است. اما این کار، ممنوع نبود؛ زیرا وی قرار بود در آینده، خود حاکم بشود و حکومتی الهی را بنیانگذاری کند. که این حکومت پیرو حکم و فرامین خداوند خواهد بود. از امامان معصوم (ع) نیز روایت شده که به برخی شیعیان خود دستور می دادند وزارت و امیری در حکومت های ظالم را رها نکنند؛ چرا که چنین امری می تواند زمینه ساز برپایی حکومتی اسلامی باشد. ب- از این آیات چنین استنباط می شود که در حکومت الهی، شرایطی برای حاکم تعیین شده است که فقط در صورت داشتن این شرایط، فرد می تواند به این مقام برسد. گفته حضرت یوسف که «إنی حفیظ علیم» گواه این سخن است؛ چرا که آن حضرت پس از درخواست

از عزیز مصر برای سپردن امور خزانهداری حکومت به ایشان، استدلال کرد. که من حافظ اموال و دانا هستم؛ یعنی می‌توانم وظایف و آنچه را که این جایگاه اقتضا می‌کند، انجام دهم. ج- سخن حضرت یوسف، فقط خبردادن از یک واقعه جزئی و موردی نبود؛ بلکه سخن ایشان، یک قاعده کلی است که خرد انسانی آن را تأیید می‌کند و سیره عقلا نیز عمل به آن را تقریر می‌نماید. این قاعده، عبارت است از اینکه فقط فردی می‌تواند کاری را به عهده گیرد که توان انجام آن را داشته باشد و از عهده آن برآید. گویا این امر در نزد عزیز مصر نیز امری نهادینه بوده است؛ چرا که در پاسخ به حضرت یوسف می‌گوید: «إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ»؛ یعنی تو توانایی عهده‌دار شدن این پست مهم را داری و نسبت به آن امانتدار هستی. بنابراین، برآیند آیات فوق، محبوب بودن تشکیل حکومت الهی و برپایی آن نزد خداوند - و چه بسا وجوب آن - است. این امر از سیره حضرت یوسف استفاده می‌شود؛ زیرا ایشان در پذیرش وزارت خزانهداری حکومت عزیزی، مصر، درنگ نکرد. سمتی که از مهم‌ترین و والاترین مقامهای حکومت است. نتیجه دیگر اینکه وجود صلاحیت در حاکم، لازم است تا بتواند پاسخگوی نیازها و شرایط این مقام باشد. پس از پایان دوران نبوت و در دوران غیبت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - کسی شایسته تر از فقیه عادل و مدبر برای امر حکومت وجود ندارد؛ زیرا او به احکام خداوند آگاه است و به نیازها و اقتضاهای این مقام مهم واقف است و همچنین دارای ویژگی عدالت است که با این صفات از فجور و ستمگری جلوگیری می‌شود. به ظاهر، استدلال به این آیات برای اثبات ولایت فقیه تام است.

آیه هشتم: «لقد أرسلنا رُسُلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس» (سوره حدید، آیه ۲۵) استدلال به این آیه کریمه نیز با توجه به دو مقدمه انجام می‌شود. مقدمه اول برگرفته از همین آیه و مقدمه دوم، حکمی عقلی است. مقدمه اول: این آیه به چند نکته دلالت دارد: الف- ولایت پیامبران، شامل ولایت تشریعی و ولایت در قضاوت نیز می‌شود. عبارت «و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان» دلالت بر این نکته دارد. ب- ولایت آنان، ولایت بر جامعه و حتی زمامداری جامعه را نیز شامل می‌شود. این فراز از آیه شریفه که می‌فرماید: «و أنزلنا الحديد فيه بأس شديد»، اشاره به این معنا دارد. از این نکته می‌توان این مقدمه را استنباط کرد که هدف فرستادن رسولان، سپردن امور جامعه در زمینه

تبیین احکام، قضاوت، حکومت و زمامداری جامعه به ایشان است. مقدمه دوم: عقل انسان این‌گونه حکم می‌کند که جامعه، ناگزیر به حکومت نیاز دارد. این نیاز نیز ویژه زمانی مشخص نیست؛ بلکه قاعده‌ای همیشگی است که از دوران پیامبران و معصومان بوده و در دوران غیبت نیز همچنان پابرجاست. اکنون باید گفت، جانشین معصومان (ع) در زمان غیبت برای زمامداری جامعه، کسی که دو شرط اول؛ یعنی ولایت تشریحی و ولایت در قضاوت را داشته باشد. بنابراین، فردی که به زیور دانش آراسته شده و به شریعت اسلام نیز احاطه کامل دارد و از سوی دیگر، دارای عدالت – که از بزرگترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های پیامبران است – باشد، او می‌تواند بر جامعه ولایت داشته باشد و حکومت کند. چنین فردی، همان فقیه عادل است. درباره شرط کفایت و شایستگی نیز باید گفت که این شرط به عنوان یک امر پذیرفته شده و مسلم در اینجا ذکر نشده است؛ زیرا خداوند حکیم، زمامداری را به فردی می‌دهد که کفایت این مهم را باشد؛ نه اینکه ناتوان از انجام آن باشد.

آیه نهم: «لَا يَتَخَذَ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ نَفَقًا» و يحذركم الله نفسه و إلى الله المصير» (آل عمران، آیه ۲۷) از این آیه شریفه چند نکته برداشت می‌شود: الف- تأکید فراوان این آیه بر حرمت پذیرش سرپرستی و ولایت کافران از سوی مؤمنان است. این نکته را از این فراز آیه که می‌فرماید: «و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء» برداشت می‌کنیم. این عبارت، فقط در این آیه از قرآن کریم آمده است. به همین دلیل، حکمی که خداوند در این آیه بیان کرده، اهمیت بسیار فراوانی دارد. هر چند در این آیه، بر امور دیگری نیز تأکید شده است. ب- منظور از «ولایت» در این آیه، دوستی و مودت نیست، بلکه به معنای سرپرستی و زعامت است؛ چرا که در آیه‌های هشتم و نهم سوره ممتحنه نیز آمده است: «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتَلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ يَتَوَّاهُمْ وَ تَقْسُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يَحِبُّ الْمَقْسُطِينَ (ممتحنه، آیه ۸) إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مِنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (ممتحنه، آیه ۹) از ظاهر این دو آیه چنین برداشت می‌شود. که می‌توان با کافران نیز دوستی کرد و تا زمانی که محارب نشده‌اند، روابط دوستی برقرار کرد. بنابراین، جواز دوستی با کافران و ارتباط با آنان در این آیه، معنای ولایت در آیه

۲۸ سوره آل عمران را به خوبی تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد ولایتی که در آن آیه، شدیداً ممنوع شده است، دوستی نیست؛ بلکه واگذاری زمامداری جامعه به کافران، به جای مؤمنان است. بنابراین، ولایت در این آیه، به معنای ریاست و حکومت است؛ نه دوستی. اگر منظور از ولایت در این آیه، دوستی نیز باشد، باز می‌توان به این آیه استدلال کرد؛ زیرا محتوای روایت بر مطلوب ما دلالت می‌کند؛ از این رو، وقتی خداوند سبحان، مؤمنان را از دوستی با آنان نهی کرده حتی براساس قیاس اولویت - به طریق اولی، پذیرش ولایت و حاکمیت کافران بر مؤمنان ممنوع است. ج- منظور از کافران در این آیه، فقط کسانی نیست که ضروریات دین اسلام را منکر شده و به آن، ایمان نیاورده‌اند؛ بلکه در اینجا، معنایی فراگیر مدنظر است؛ به طوری که کفر عملی را نیز در برمی‌گیرد؛ مانند فردی که به غیر حکم خداوند، حکومت می‌کند [اگرچه در مرحله باور، منکر احکام خدا نیست]. خداوند در سوره مائده می‌فرماید: «و من لم یحکم بما أنزل الله فأولئک هم الظالمون» (مائده، آیه ۴۵) بنابراین، برآیند این آیه، حرمت سپردن حاکمیت، به کسانی است که مؤمن کامل نیستند. بنابراین، آیه بالا دلالت می‌کند که خداوند، فرد عالمی را که براساس احکام خداوند، حکم می‌دهد در رأس حکومت قرار داده است و مردم نیز باید از او پیروی کنند، زیرا در صورت مخالفت با او واگذاری حکومت به فردی دیگری، به فرموده آیه مبارکه، «هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به طور کلی از خدا گسسته می‌شود)»؛ یعنی این کار، مورد تأیید خداوند نیست. عالمی که به احکام خداوند، حکم می‌کند، همان فقیه جامع شرایط فتوا دادن است. با این بیان، دلالت تام آیه بر ولایت فقیه و نفی این ولایت برای دیگران را بیان کنیم. آیه دهم: «و لقد بعثنا فی کلّ أمة رسولا أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطّاغوت فمّن هدّی الله و منهم مّن حقت علیه الضّلاله فسرّوا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین» (نحل، آیه ۳۶) این آیه بر چند نکته دلالت دارد؛ الف- همه مردم به پیامبران نیاز دارند. به همین دلیل، برای همه ملت‌ها و در تمام نقاط، پیامبری فرستاده شده است؛ چرا که در این آیه می‌فرماید: «لقد بعثنا فی کلّ أمة رسولا» ب- پیامبران نسبت به امور اعتقادی و افعال عبادی مردم؛ یعنی دعوت به یگانه پرستی و لوازم آن وظیفه دارند؛ همچنان که در این آیه می‌فرماید: «أن اعبدوا الله» ج- پیامبران نسبت به امور اجتماعی؛ یعنی نفی طاغوت و بر کنار کردن آنان از حکومت تا اینکه حکم از آن خداوند باشد، وظیفه دارند. عبارت «و اجتنبوا الطّاغوت» این معنا را بیان می‌کند.

د- در فراز بعدی آیه، چگونگی واکنش اقوام در برابر این دعوت، بیان شده است: «فمنهم مَن هدی الله و منهم مَن حَقَّتْ علیه الضَّلَالَةُ». ه- پس از بیان واکنش اقوام، مسلمانان - و بلکه همه مخاطبان - را دعوت می‌کند که در سرانجام دو گروه، درنگ کنند، گروهی که به دعوت پیامبر خویش پاسخ دادند و پیرو او شدند و گروهی دیگر که سرپیچی کردند و پیامبر خویش را انکار نمودند. خداوند در پایان آیه شریفه می‌فرماید: «فسیروا فی الأرض فانظروا کیف عاقبة المکذبین». بنابراین، آیه شریفه به بهترین وجه، ندا می‌دهد که همه امت‌های پیشین به شدت، نیازمند فردی بودند که بتواند در دو بعد تشریح و برپایی حکومت الهی، زمام امور آنان را بر عهده گیرد. مردم نیز باید حکومت وی را می‌پذیرفتند تا سرانجام آنان نابودی نباشد. وانگهی! این امر، ویژه امت‌های پیشین نیست؛ بلکه نیاز همیشگی جوامع است. تا زمانی که انسان و جامعه هست، این نیاز نیز پیوسته وجود دارد. هم عقل و هم خاتمین پیامبر اسلام و شریعت اسلامی به این حقیقت، حکم می‌دهند. بنابراین، در هر زمانی لازم است که فردی عهده‌دار حکومت بر جامعه شود. این نیز از شؤون پیامبران مبلغی است که خداوند آنان را این گونه توصیف می‌کند: «الَّذین یبَلِّغون رسالات الله و یخشونہ ولا یخشون أحدًا إلا الله» که منظور انسانهای عالم به احکام شریعت و دارای ویژه‌گی کفایت برای عهده داری حکومت است. در دوران غیبت امام معصوم، این شأن فقیه عادل و مدبّر به امور است و اوست که می‌تواند در دو بعد تبیین احکام و ارشاد جامعه به سمت خیر و نیکی، جانشین پیامبران شود. این آیه نیز در دلالت بر موضوع، رسام می‌باشد. در پایان، علاوه بر آیات ده گانه بالا، به مجموعه‌ای از آیات وجود دارند که دلالت بر موضوع دارند. در اینجا به برخی از این آیات - که نزدیک ۱۰۰ آیه از قرآن را تشکیل می‌دهند - اشاره می‌کنیم: - آیاتی از قرآن کریم بر لزوم اجرای حدود دلالت می‌کنند؛ مانند: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أیدیہما جزاء بما کسبا نکلا من الله و الله عزیز حکیم» (مائده، آیه ۳۸) این آیه بر وجوب قطع کردن دست دزد دلالت دارد. اجرای این حکم نیز در چارچوب یک حکومت، ممکن است. حکومت نیز نیاز به حاکم دارد و فقط کسی شایستگی این مقام را دارد که آگاه به حکم باشد تا بتواند به مقتضای حکم عمل کند. چنین کسی، همان فقیه است. - همچنین که در جای دیگر می‌فرماید: «الزَّانِیَةُ وَ الزَّانِی فاجلدوا کلَّهُمَ واحِدًا مِنْهُما مِائَتًا جلدۀ (نور، آیه ۲) - برخی آیات نیز بر لزوم تقویت حکومت اسلامی دلالت می‌کنند؛ مانند: «واعِدُوا لهم ما استطعتم من قوَّة»

(انفال، آیه ۶۰) می‌دانیم که تجهیز ارتش و تهیه تجهیزات، فقط در پرتو حکومت، امکان پذیر می‌شود. -
 برخی آیات نیز بر اخذ زکات، خمس و انفال دلالت می‌کنند؛ مانند «يَسْرُطُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ
 الرَّسُولِ» (انفال، آیه ۱) چنین آیه‌ای دلالت می‌کند که باید در هر زمانی، فردی جانشین رسول خدا (ص) باشد
 تا با ولایتی که بر جامعه دارد، امور انفال در زمینه اراضی، معادن، آبها، غنیمتها و ... را مدیریت کند. -
 برخی آیات نیز بر لزوم تأمین امنیت اجتماعی و اقتصادی دلالت دارند؛ مانند: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ
 رَسُولَهُ وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَاتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ يُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُخْفَوْنَ مِنَ
 الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده، آیه ۳۳) علاوه بر این، برخی آیا نیز
 بر لزوم ترویج دین در زمینه عبادات، معاملات و امور سیاسی دلالت می‌کنند؛ اما از آنجا که این آیات، فراوان
 هستند، در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنیم. نتیجه اینکه می‌توان با استدلال به آیات اشاره شد، ثبوت
 ولایت برای فقیه را به اثبات رسانید.

۸- ولایت فقیه از دیدگاه عقل

اگر محدوده ولایت را هم از طریق عقل اثبات کنیم ایرادهایی که به طریق نقل یعنی برخی روایات مطرح می -
 شود بر ما وارد نخواهد بود. ولی فقیه باید کشور و ملت را براساس احکام اسلام اداره کند، و طبیعی است که
 چنین مسئولیت عظیمی با اختیارات محدود عملی نیست، با ولایت محدود نمی‌توان کشور را اراده کرد. اداره
 کشور با همه گستردگی در عصر حاضر جز با ولایت مطلقه امکان پذیر نیست، حدود ولایت را نیاز اسلامی
 کردن جامعه و تأمین منافع مسلمین، تعیین می‌کند. اگر ولایت فقیه محدود و مقید باشد انتظار نمی‌رود که
 ولی فقیه اسلامی بودن جامعه و نهادهای حکومتی را در تمام ابعاد آن تضمین کند. مطلقه بودن ولایت به این
 است که فقیه بتواند هر حرکت و عملی را که لازم باشد برای تحقق احکام و اهداف، آرمانها و ارزش‌های
 اسلامی انجام دهد. بنابراین ایجاد تحول در هر یک از عرصه‌های جامعه اسلامی و قوای سه گانه، عزل و
 نصب‌ها، حل و عقدها، صلح و جنگ‌ها و هر حرکت مصلحت آمیز دیگر در قلمرو ولایت او خواهد بود. هر
 مقدار این ولایت نقصان یابد اسلامی بودن جامعه نقصان پیدا خواهد کرد. ولایت فقیه ضرورتاً باید مطلقه
 باشد زیرا با ولایت محدود نمی‌توان جامعه را براساس احکام و ارزش‌های اسلامی اداره کرد. ولایت چیزی

نیست که بخواهیم آن را محدود کنیم. ولایت همان حکومت است که جهت اداره جامعه اسلامی به علمای دین به ارث رسیده است چه این که در روایت آمده است: العلماء ورثه الانبياء (علماء ورثه انبياء هستند) و از آنجایی که ولایت انبیاء مطلقه بوده است ولایت فقیه هم مطلقه است زیرا ولایت فقیه همان ولایت به ارث رسیده از انبیاء است. در قانون اساسی نیز مطلقه بودن آن تصویب شده است. در اصل ۵۷ قانون اساسی آمده است قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند مطلقه بودن ولایت فقیه براساس مصلحت جامعه اسلامی است تا فقیه بتواند احکام اسلامی و مقاصد الهی و اسلامی را در جامعه سبب و توسعه دهد اگر ولایت مطلقه نباشد. ولی فقیه نمی‌تواند همه مصالح نظامی اسلامی را به منصفه ظهور و اجرا درآورد. زیرا در مواردی تشخیص می‌دهد که باید این چنین عمل کرد. اما محدودیت ولایت او را از انجام مقاصد الهی اش باز می‌دارد. همان‌گونه که پیامبر (ص) ولایت تشریحی مطلقه داشت و پس از او امام علی (ع) از چنین ولایتی برخوردار بود نایب امام (ع) که وارث انبیاء و خلیفه ائمه (ع) است به همان اندازه ولایت تشریحی دارد. از همین رو است که فقیه عالم تشیع مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب عواید می‌گوید: کل ما کان للنبی و الامام الذین هم سلاطین الانام و حصون الاسلام فیه الولای و کان لهم فللفقیه ایضا ذلک إلا ما أخرجہ الدلیل من اجماع او نص او غیرهما. آنچه برای پیامبر و امام و پیشوای مردم بودن ثابت بود برای فقیه نیز ثابت است. مگر اینکه دلیلی نظیر اجماع، روایات و امثال آن حقی را تنها به آنها اختصاص داده باشد. امام خمینی (ره) می‌فرماید: ولایتی که برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد برای فقیه ثابت است، در این مطلب هیچ شکی نیست. (پازوکی، ۱۳۸۳، ش، ص ۸۴) و در جای دیگر می‌فرماید: این توهم که اختیارات حکومت رسول الله (ص) بیش از حضرت امیر بوده یا اختیارات حکومتی امیرالمؤمنین (ع) بیش از فقیه است باطل و غلط است. صاحب جواهر می‌فرماید: ظاهر روایات حاکی از آن است که فقیه بطور کامل اختیار دارد و تمام اختیاراتی که برای امام (ع) است برای او می‌باشد و این مقتضای فرمایش امام (ع) است که می‌فرماید: من او (فقیه) را حاکم قرار دادم. یعنی او را در قضاء و غیرقضاوت ولی و برخوردار از حق تصرف قرار دادم. و مقتضای سخن امام زمان (عج) نیز همین است که فرموده است: فقها حجت من بر شما هستند و من حجت

خدا هستیم. منظور امام (ع) از این حدیث این است که فقها حجت بر شما هستند در همه آنچه من در آنها

حجت بر شما هستیم. (محمد حسن نجفی، ۱۳۶۲، ص ۱۸ و ۱۹).

فصل سوم:

حکومت اسلامی در عصر

غیبت از منظر آیت

الله جوادى آملی

۱- ساختار نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت از منظر جوادی

از دیدگاه آیت الله جوادی ساختار کلی نظام سیاسی اسلام بر اساس نظام امامت و ولایت استوار شده است. در چنین نظام سیاسی ای قوانین از ناحیه خداوند تنظیم شده است، و به منظور تحقق حاکمیت وحی الهی، امام معصوم در زمان حضور و نزدیک ترین فرد به او در زمان غیبت عهده دار رهبری و هدایت جامعه می‌باشند.

سه محور کلی، ساختار نظام سیاسی اسلام از منظر ایشان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- عناصر نظام اسلامی:

منظور از عناصر نظام اسلامی مجموعه نهادها و گره‌هایی است که بنای دولت را تشکیل می‌دهند.

۳- رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت

عناصر اصلی و محوری نظام اسلامی، رهبری نظام اسلامی است، حقیقت رهبری نظام اسلامی، به حاکمیت دین و مکتب بر می‌گردد؛ زیرا حاکم اسلامی - چه امام معصوم - در عصر حضور و چه ولی فقیه در عصر غیبت - مامور اجرای قانون الهی است

روشن است که بنای دستیابی به اهداف متعالی و نورانی شدن انسان‌ها و کسب لیاقت مقام خلیفه الهی تنها وجود قوانین جامع، کامل و معصومانه و خالی از هرگونه جهل و هوس، کافی نبود و قانون بدون اجرا نمی‌تواند جامعه را به سر منزل مقصود هدایت نماید. بلکه در کنار این قوانین، به وجود مجریانی نیاز است که

این قوانین را در جامعه به طور کامل اجرا نمایند. به یقین حکومتی که به دنبال تامین سعادت مادی و معنوی انسان ها است. و متعالی شدن، نورانی گشتن و تحقق مقام خلیفه الهی او را هدف اساسی و عالی خویش قرار داده است نیازمند حاکمی است که توانایی لازم برای هدایت و رهبری جامعه در دستیابی به این قله ها را دارا باشد. تنها کسی قادر خواهد بود انسان ها را خلیفه الله نماید که خود خلیفه خاص خدا باشد. و از آن سرچشمه ناب سیراب گشته باشد.

در عصر غیبت نیز گستردگی احکام اسلام نسبت به پهنه زمان و مکان و رسالت فرا زمانی و فرا مکانی اسلام برای هدایت بشر و ضرورت اجرای احکام اسلام در این عصر، همچون عصر ظهور ایجاب می کند که به حکومت و ساختار آن نیز توجه شود و در این راستا، فقیه جامع شرایط به عنوان نزدیک ترین فرد به امام معصوم در فقاہت و عدالت، عهده دار رهبری نظام اسلامی در عصر غیبت می گردد. و ماهیت این حکومت نیز همچون حکومت عصر حضور معصوم، حاکمیت دین می باشد و ولایت فقیه جامع شرایط به تصدی فقاہت عادلانه و سیاست فقیهانه به عنوان نیابت از معصوم و سرپرستی حوزه اجرای قوانین الهی باز می گردد. این خصیصه مهم، تنها در حکومت اسلامی یافت می شود در نظام اسلامی، حاکمیت از آن دین و مکتب است نه از آن اشخاص، حتی اگر آن شخص، خود پیامبر یا امام معصوم باشد.

مردم یکی ولی بیشتر ندارند که همان خدا و دین اوست و کسی نمی تواند چیزی از دین بکاهد یا پ آن بیفزاید و اگر فقیه عادل و آگاه به زمان و توانا بر اداره کشور حکومت کند. «شخص فقیه» حکومت نمی کند بلکه شخصیت فقیه که همان فقاہت و عدالت و مدبّر بودن و شرایط برجسته رهبری است حکومت می کند. شخص فقیه تابع شخصیت دینی خویش می باشد و چنین انسانی، امین مکتب و متولی اجرای دین است تو خود او، نه تنها همراه مردم، بلکه پیشاپیش آنان، موظف به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین می باشد.

(جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۷)

بر همین اساس امام خمینی (ره) در جلد دوم از کتاب بیع در بحث ولایت فقیه می فرمایند. آنچه که در اسلام حکومت می کند فقاہت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است نه

شخص خاص؛ زیرا شخص فقیه، یک تافته جدا بافته از مردم نیست؛ بلکه او نیز همانند یکی از آحاد مردم، موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است.

(امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۴)

۴- ضرورت تشکیل نظام سیاسی از نظر جوادی آملی

۴-۱- ضرورت نظم و قانون در جامعه

اصل وجود نظم و قانون در جامعه امری ضروری می‌باشد و هیچ عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که جامعه انسانی بدون نظم و قانون باشد.

وجود قانون، اگرچه سبب محدود گشتن انسان و کم شدن آزادی او گردد، ضرورت دارد و انسان اگرچه براساس فطرتش موحد است و عبودیت ذات اقدس الله را می‌پذیرد.

ولی بر اساس طبیعتش، استخدماگر و بهره جوست و اگر او را بر اساس طبیعتش رها کنند بر مبنای استخدام دیگران حرکت می‌کند، و از آنجا که نیازهای فراوان دارد و به تنهایی قادر نیست خواسته های خود را تامین کند، از هر چیز و از هر شخصی بهره می‌جوید و آنها را به خدمت خود در می‌آورد. بدیهی است که جامعه ای متشکل از انسان‌های این چنین، اگر دارای نظم و قانونی درست نباشند. تزاخم و درگیری و هرج و مرج و فساد، آن را نابود خواهد ساخت.

بنابراین، باید نظامی حاکم باشد تا هیچ کس خود را بر دیگری تحمیل نکند و تنها در سایه این نظم عادلانه است که جامعه شکل می‌گیرد. و حیثیت اجتماعی افراد انسانی، ظهور می‌کند و حیات اجتماعی آنان تحقق می‌یابد و از زندگی حیوانی و نباتی ممتاز می‌گردد و بدون نظم، هرج و مرج بر جامعه بشری حاکم می‌گردد و سعادت انسان بر باد می‌رود.

لازم به ذکر است که نیاز به قانون در نظام های غیر دینی بر پایه انسان شناسی و جهان بینی مادی استوار است با نظام های دینی که بر پایه انسان شناسی و جهان بینی الهی و توحیدی مبتنی است متفاوت می‌باشد. در نظام دینی که بر پایه جهان بینی الهی شکل می‌گیرد ضرورت وجود قانون از جامعه ناشی نمی‌شود، بلکه انسان ها برای رسیدن به سعادت مادی و معنوی و کمال خویش نیازمند قانون هستند، در نظام الهی و

اسلامی، قانون بر جامعه مقدر است، در حالی که در نظام های غیر الهی نیاز جامعه قانون را می سازد، بر این اساس، در نظام اسلامی، انسان محتاج قانون است، فرد باشد، یا جامعه، لیکن چون ظهور و تجلی زندگی قانونی در میان جمع است نیاز به نبوت و قانون و مانند آن در جامعه انسانی مطرح می شود، و گرنه یک انسان در همه ابعاد زندگی، نیازمند قانون و آورنده آن از طرف پروردگار است یعنی همان طور که جامعه نیاز به قانون دارد، فرد نیز نیازمند قانون است.

و بر همین اساس خداوند اولین انسان یعنی حضرت آدم (ع) را با قانون آفرید. بنابراین، بشر بی قانون رها نمی شود و فقط اجتماع، عامل نیاز به قانون نیست بلکه کسی که بر اساس جهان بینی الهی در جهان هستی، خود را مسافر و زندگی دنیای خود را مقدمه حیات جاوید آخرت می داند. هم نیاز به قانون دارد.

(جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۱۷)

۲-۴- ضرورت قانون الهی و نیاز به دین

نظم، بدون قانون تحقق نمی یابد و قانون صحیح قانونی است که در همه جنبه های هستی انسان در آن ملحوظ گشته، برای شکوفایی استعدادی انسان، برنامه ریزی درستی در آن شده است. و چون بشر، گذشته از بدن مادی و حیثیت هلوع بودنش، دارای روح الهی و فطرت توحیدی و نفس ملهم به فجور و تقوا است. بی شک علاوه بر کارهای غریزی، دارای ابعاد اخلاقی است. و برتر از آن، واجب جنبه های اعتقادی می باشد. اگر قانونی فقط جنبه های طبیعی و عملی او را رعایت کند. و ابعاد اخلاقی و یا اعتقادی او را نادیده بگیرد، چنین قانونی، شایسته جامعه انسانی نیست و نمی تواند انسان ها را به سعادت نهایی برساند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۵۲).

از آنجا که قافله انسانیت جزئی جدا یافته از تافته های اجزای جهان نیست، بلکه جزئی از اجزای منسجم جهان است که به اندازه خود در آن اثر می گذارد و از آن اثر می پذیرد، کسی می تواند انسان را رهبری کند که او را به خوبی بشناسد و از رابطه او با جهان آفرینش با خبر باشد و چون تحقق ربط، فرع تحقق طرفین است، شناخت رابطه انسان با جهان نیز متفرع بر شناخت طرفین و از جمله متفرع بر شناخت جهان است.

کسی که انسان و جهان را نیافریند، نه انسان شناسی راستین و نه جهان شناسی اصیل است. پس تنها آن کسی که انسان و جهان را آفریده است به انسان و جهان و ربط و پیوند این دو، شناخت و آگاهی تمام داشته و در نتیجه از توان هدایت و راهبری انسان برخوردار است و آن جزء ذات اقدس الله نیست. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲ و ۱۱۱)

از این رو انسان هیچ گاه و هیچ حالتی بی نیاز از دین نیست، بلکه همیشه و در همه موارد، چه آن گاه که یک فرد است و چه آن هنگامی که در اجتماع زیست می نماید و به عبارت دیگر، در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی خود نیازمند آن است. بنابراین ضرورت وجود دین از آنگاه که اولین آدم، پای به عرصه طبیعت می گذارد تا آنگاه که آخرین آنها از طبیعت رخت بر می بندد، ثابت و برقرار است؛ زیرا ضرورت دین از لحاظ قرآن کریم، تنها برای تامین سعادت اجتماعی و ایجاد جامعه برین و تنظیم روابط متعادل و تدوین قانون حق محور و سایر مسائل مربوط به زندگی جمعی نیست.

بلکه همه افراد کره خاکی خواه فرد و یا خواه جمع نیازمند به دین می داند و تامین سعادت او را، چه در صورت فردی و چه در صورت جمعی، م‌رهون وحی به شمار می آورد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۲ و ۱۱۱)

۳-۴- ضرورت حکومت اسلامی

از نظر ایشان ماهیت احکام اسلام به خوبی ضرورت تشکیل حکومت را ترسیم می کند زیرا با یک نگاه اجمالی به مجموعه احکام اسلام، روشن می شود که روح جمعی، در همه احکام اسلام منتشر و مفروش است.

اگر از احکام اسلامی، دستوره‌های اجتماعی آن روز از مسلمانان ما روح جمعی آنان گرفته شود. بی خاصیت می گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۶۸.)

بنابراین اگر اسلام نظارت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد و دفاع دارد و اگر حدود و مقررات و قوانین اجتماعی و جامع دارد. این نشان می دهد که اسلام یک تشکیلات همه جانبه و یک حکومت است.

و اگر اسلام آمده است جلوی همه مکتب های باطل را بگیرد و تجاوز و طغیان طواغیت را در هم بکوبد. چنین انگیزه ای، بدون حکومت و چنین هدفی بدون سیاست، هرگز ممکن نیست و رسول اکرم (ص) می فرماید: «هوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ». (توبه، آیه ۹) خدای تعالی رسولش را با هدایت و دین حق اعزام نمود تا مردم را در همه ابعاد زندگی هدایت کند و بساط هر طاغوتی را برچیند، و دینش را بر تمام مرام ها و حکومت ها و نظام ها پیروز گرداند. اسلام از آن جهت که دینی الهی است و از آن جهت که کامل و خاتم همه مکتب ها برای اجرای احکامش و برای ایجاد قسط و عدل در جامعه حکومت و دولت می خواهد. برای نبرد با طاغوت و ستیز با ظلم و تعدی طاغوتیان، حکومت و حاکم می خواهد. اسلام بی حکومت و بی اجراء قانون صرف است. و از قانون که «سوادى بر بياض» است به تنهایی کاری ساخته نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۷۵-۷۶). ضرورت حکومت اسلامی، ضرورت تعیین حاکم اسلامی را به همراه دارد زیرا برای اجرای احکام و دستورات اسلام، هدف وجود قانون الهی و حکومت اسلامی کافی نیست و نیاز به مجریانی است که این قوانین را به طور دقیق اجرا کنند. که این مجریان باید از سوی خداوند برگزیده شوند. زیرا بر اساس بینش توحید، تنها کسی که **بِالْإِصْلَافِ** حق ولایت و سرپرستی انسان و جامعه بشری را دارد. خالق انسان و جهان است. و از میان انسان ها، آن کس می تواند جانشین خداوند باشد و از سوی او بر مردم حکومت کند که خداوند به او اذن داده باشد و برای آن وحی خداوند بر جامعه بشری حکومت کند این اذن را به کسی سپرده که در مقام علم و عمل عصمت داشته باشد. در نتیجه حاکمیت او، حاکمیت الهی خواهد بود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۹۶ و ۹۷). در قرآن کریم خداوند به رسول اکرم (ص) فرمود: **لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ** (سوره نساء، آیه ۱۰۵). تو مبعوث شدی تا به عنوان حاکم در بین مردم حکومت کنی. اما نه به میل و اراده و فکر خود، نه به آنچه می بینی، بلکه به آنچه از وحی می یابی. و آنچه را که خداوند متعال به وسیله وحی به تو نشان داد، بر اساس همان حکومت کن و بس.

(جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۹۷ و ۹۶)

۵- فلسفه و اهداف حکومت اسلامی

در حکومت دینی، رهبری و مدیریت جامعه، ابزار و وسیله‌ای برای دین است. از این رو هدف آن مستقل از اهداف دین نیست، یعنی حکومت ارزش مستقلی ندارد؛ بلکه ملاک ارزش گذاری آن براساس میزان اثرش در اجرای اهداف دین و حکومت دینی است. و دو هدف عمده نهایی و میانی دارد که در طول یکدیگر هستند.

۵-۱- هدف میانی

هدف میانی حکومت دینی، اهتمام به اجرای عدالت در جامعه است. خداوند در این باره می‌فرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه بأس شديد (حذیه، آیه ۲۵) ما پیامبران را با معجزه و ادله روشن فرستادیم و با آنان کتاب آسمانی را که در بردارنده مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین حقوقی و عملی است نازل کردیم تا مردم به عدل و داد قیام کنند و آهن را که وسیله سختی است فرو فرستادیم تا به یاری اش طاغیان، دفع شده و حریم عدالت رعایت شود.

اجرای عدالت که وظیفه و هدف همه پیامبران و زمامداران دینی است. از زمینه‌ها و شرایطی قطعی هدف نهایی حکومت دینی به شمار می‌آید. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۷ و ۲۶) به طور کلی، رعایت حقوق فرد و جامعه و تامین همه مظاهر تمدن از فروع هدف نهایی حکومت دینی (نورانی شدن افراد جامعه) محسوب می‌گردد.

۵-۲- هدف نهایی حکومت

تعالی یافتن و نورانی شدن انسان است. این هدف که هدف والای رسالت و نزول قرآن معرفی شده است غرض اصلی حکومت دینی اسلام را رقم می‌زند.

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید. (ابراهیم، آیه ۱) قرآن کتابی است که ما آن را به سوی تو فرستادیم تا مردم را از هر تیره گی و تاریکی ای برهانی و آنان را به نور برسانی.

بر این اساس باید حکومت اسلامی شرایط لازم را برای نورانی کردن جامعه انسانی و رهایی آن از ظلمت‌ها فراهم کند.

انواع انحرافات فکری و عقیدتی و اخلاقی و آلودگی به هواهای نفسانی و ابتلا به وسوسه ها و دسیسه ها، از ظلمت هایی است که حکومت دینی باید برای برچیدن آن تلاش کند تا آحاد جامعه در پرتو رهایی از چنین تیره گی هایی به صراط مستقیم حق دست یابند. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۲۶)

۶- ضرورت حکومت در عصر غیبت

ضرورت حکومت در ماهیت احکام اسلام است و صدر و ساقه شریعت بیانگر ضرورت آن است. و این ضرورت، مختص به زمین و یا زمانی خاص نبوده و دامنه گستره آن، زمان عدم دسترسی به حاکم معصوم را نیز فرا می گیرد. زیرا در هیچ زمانی بشر، بی نیاز از قوانین الهی و مجریانی که منصب از ناحیه او هستند نمی باشد.

اگر در زمان غیبت، مردم به خود اگذار شده باشند، باز به دلیل خطا و دخالت هوی، زمین پیدایش هرج و مرج فراهم می شود. و جامعه، چهره نظم انسانی خود را از دست می دهد. از این رو در این زمان نیز باید قوانین کلی ای که از طرف وحی برای تمشیت امور اجتماعی مردم ابلاغ شده اند، از اعتبار کافی برخوردار بوده. و اجرا شوند. اجرای این قوانین نیازمند مجریانی است که هر چند معصوم نیستند و در اجراء برهان یقینی بر حجیت و مؤمن بودن مجاری ظنی آن در هنگام خطا و عدم اصابت به واقع قائم باشد بر این اساس در زمان غیبت امام معصوم (ع) همه حقایق و اصولی که در دو عصر قبل (عصر رسالت و امامت) وجود داشت محفوظ است.

آنچه در عصر بعثت از اسلام بود. با همه خصوصیات آن تا ظهور حضرت حجت مهدی (عج) ماندگار است. بنابراین، سعه ظرف زمان به تعطیل احکام یا نسخ تعالیم نخواهد انجامید. پس طولانی شدن غیبت امام زمان (عج) نباید باعث انزوای اسلام و در نتیجه سبب عزلت مسلمانان در صحنه بین الملل گردد. لازم است که تعالیم دین برای همیشه در میان مسلمانان با عقاید و اخلاق و احکام فقهی و حقوقی آنان عجین باشد. زیرا انسان به دور از دین الهی موجودی فرومایه است و عامل به تعالیم و احکام دین، انسانی کریم است. پس انسان همیشه به تعالیم و احکام و مقررات دین الهی نیازمند است. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۴۱ - ۴۴۲)

آیا اسلام برای آن صد سال پس از غیبت امام تا کنون و این سالها یا سده ها و یا هزاره هایی که تا ظهور آن یگانه دوران در پیش است، برنامه ای برای اجرای احکام خویش نداشته باشد؟ آیا دین در پی عدم حضور امام معصوم (ع) تعطیل و عقاید آن پنهان و احکام و حدود آن درون کتابخانه ها برجامانده و مرزهای عزت اسلامی و حیثیت اعتقادی تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی مسلمانان بدون مرزبان و این قافله بزرگ با آن همه گنجینه های ارزشمند بی ساربان رها شده است؟ چنین نظریه ای به وضوح ناصواب است و غیرعقلانه، زیرا تصور تعطیل طولانی دین در ادوار ممتد که در میان دو دوره حضور معصوم واقع می شود. مستلزم ناتوانی ناکارآمدی احکام خداوند برای اداره بشریت در همه دوران ها است! و این سخن، هم با بدیهات عقلی ناسازگار است و هم با مسلمات قرآنی و روایی. پس جامعه اسلامی تا دامنه قیامت نیازمند امام معصوم است که در سایه او برکت ها تامین شود. و این قافله نور در زمان غیبت به شیوه های دیگر سیر ملکوتی خویش را ادامه می دهد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۳۷۰)

۷- ادله ولایت فقیه

جوادی آملی در بحث ادله ولایت فقیه به ۳ دلیل استدلال می کند.

این تقسیم بندی متناسب با مقدماتی است که در آنها مورد استفاده قرار گرفته است.

۷-۱- دلیل عقلی محض بر ولایت فقیه

دلیل عقلی محض همان برهان ضرورت نظم در جامعه اسلامی است و دانستن این نکته درباره آن ضروری است که این برهان به دلیل آنکه مقدماتی عقلی دارد هرگز ناظر به اشخاص نیست و دارای چهار خصوصیت، کلیت، ذاتیت، دوام و ضرورت می باشد.

به همین دلیل نتیجه ای که از آن حاصل می شود. نیز کلی، ذاتی، دائمی ضروری خواهد بود.

از این رو آنچه در مساله ولایت فقیه طبق برهان عقلی اثبات می شود اصل ولایت برای فقیه جامع الشرایط است. و اما اینکه کدام یک از فقیهان جامع الشرایط باید ولایت را به دست گیرد امری جزئی و شخصی است که توسط خبرگان برگزیده مردم یا راه های دیگر صورت می گیرد.

حیات اجتماعی انسان و نیز کمال فردی و معنوی او از سویی نیازمند قانون الهی در ابعاد فردی و اجتماعی است که مصون و محفوظ از ضعف، نقص، خطا و نسیان باشد. و از سوی دیگر نیازمند حکومت دینی و حاکمی عالم و عادل است. برای تحقق و اجرای آن قانون کامل، حیات انسانی در بعد فردی و اجتماعی اش بدون این دو و یا با یکی از این دو، محقق نمی شود و فقدان آن دو، در بعد اجتماعی سبب هرج و مرج و فساد و تباهی جامعه می شود. که هیچ انسان خردمندی به آن رضا نمی دهد. این برهان دلیلی عقلی است و مختص به زمین یا زمان خاصی نیست، هم شامل انبیاء می شود که نتیجه اش ضرورت نبوت است هم شامل زمان پس از نبوت رسول خاتم است که ضرورت امامت را نتیجه می دهد و هم ناظر به عصر غیبت امام معصوم است که حاصلش، ضرورت ولایت فقیه است. بر این اساس کسی که در عصر غیبت، ولایت را از سوی خداوند بر عهده دارد باید دارای سه ویژگی ضروری باشد این سه خصوصیت عبارت است از:

۱- شناخت قانون الهی داشته باشد زیرا تا قانونی شناخته نشود اجرایش ناممکن است.

۲- استعداد و توانایی تشکیل حکومت برای تحقق بخشیدن به قوانین فردی و اجتماعی اسلام داشته باشد.

۳- امانت داری و عدالت در اجرای دستورهای اسلام و رعایت حقوق انسانی و دینی افراد جامعه است.

به دلیل همین سه ویژگی ضروری است که گفته می شود. نیابت امام عصر ولایت جامعه در عصر غیبت از سوی خداوند بر عهده فقیهان جامع شرایط می باشد.

در این زمینه فقیه نامی حاج آقا رضا همدانی می گوید: ولایت فقیه در هر بابی از امور مسلم در نزد فقها بوده و حتی عده ای از آنها دلیل آن را اجماع ذکر کرده اند. (محمد حسن نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۹۷)

مرحوم ملا احمد نراقی نیز می گوید: از تصریح بسیاری از علما معلوم می گردد که ولایت فقیه از امور مسلم و قطعی است.

آیت الله بروجردی می فرماید: در مجموع از نظر عقل این که فقیه عادل، منصوب از ناحیه ائمه (ع) عهده دار کارهای مورد نیاز جامعه اسلامی است کمترین اشکالی وجود ندارد. و ما برای اثبات این ولایت نیازی به روایت مقبوله عمر بن حنظله هم نداریم اگر چه آن روایت هم به عنوان یک شاهد بر مدعا است.

از این رو اگر حکومت عدل اسلامی ضروری است و اگر تاسیس چنین حکومتی ضروری، بدون حاکم نخواهد بود. اگر حاکم اسلامی مسئول تبیین، دفاع و حمایت و اجرای قوانینی است که اصلا مسامی با اندیشه بشری ندارد و اثبات، تخفیف و عفو و حدود و مانند آن در حوزه حقوق انسانی نبوده و نیست و منحصر حاصل وحی الهی است زمام چنین قانونی فقط به دست صاحب شریعت خواهد بود. و تنها اوست که زمامدار را معین و نصب می نماید و تعیین زمامدار به عنوان حکومت و عنایت، واجب عن الله است و فتوای عقل مستقل، پس از کشف چنان حکمت و عنایت، چنین است که حتما در عصر طولانی غیبت، والی و زمامداری را تعیین کرده که دو رکن رصین علم و عمل (فقاہت و عدالت) نزدیک ترین انسان به والی معصوم باشد. و این تنها راهی است که وجوب تصدی و وظیفه سرپرستی ولایت را برای فقیه و وجوب تولی و پذیرش را برای جمهور مردم به همراه دارد. زیرا نه جمهور مردم در مدار تدوین قانون الهی و دین خداوند سهیم می باشند تا از سوی خود، وکیل تعیین نمایند و نه تفکیک وکیل جمهور از ناظر بر حسن جریان، راهگشاست. به طوری که ملت مومن مدیری را انتخاب نماید. و فقیه عادل بر او نظارت کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷-۱۵۸).

۲-۷- دلیل نقلی محض بر ولایت فقیه

چون بحث مبسوط پیرامون تمام ادله نقلی، اعم از قرآنی و روایی، خارج از محور این پایان نامه می باشد لذا وظیفه ام تحلیل و تبیین و علل عقلی ولایت فقیه می باشد و از سوی دیگر در ثنایای مسائل مطروحه آمده است. چه اینکه در نوشتار دیگران، از قدماء، و متاخرین، به ویژه مولی احمد نراقی (رحمه الله) و امام خمینی (ره) نیز بازگو شده است و آقای جوادی آملی نیز به ۱۹ روایت اشاره کرده که چند مورد را در زیر یادآوری می نمایم.

این روایات از پیامبر و ائمه تاییدی بر ولایت فقها در دوران غیبت می باشد.

روایت امام علی (ع) به نقل از رسول خدا (ص) فرموده: (۱) اللهم ارحم خلفائی، قیل یا رسول الله (ص) و من خلفائک؟ (شیخ صدوق، ۱۳۷۷ ق، ص ۳۷)

حضرت علی (ع) از رسول خدا نقل کرده بار خدایا جانشیان ما مورد ترحم قرار گفته شد: یا رسول الله جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و نسبت مرا روایت می کنند.

۲) قال (ص) الذین یاتون من بعدی یروون عینی حدیثی و نستی (شیخ صدوق، ۱۳۸۰، ص ۳۷)
جانشینان شما چه کسانی هستند آنان پس از من بیایند و احادیث مرا برای مردم روایت کنند و سنت مرا به مردم بیاموزند.

۳- عن ابی عبدالله (ع) قال رسول الله (ص) الفقها امنا الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا. (حمد بن یعقوب کلینی - ۱۴۰۵ ق، ص ۴۶)

فقها افراد امین و مورد اطمینان پیامبران هستند تا هنگامی که در داخل دنیا نشوند و گفته شد یا رسول الله! درود آنان در دنیا چگونه است؟ فرمود پیروی از سلطان آنگاه که این گونه شد. از آنان نسبت به دین تان برحذر باشید.

۴- امام زمان (ع) طی نامه ای به نواب اربعه فرمودند:
... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم (محمد بن حسن حر عاملی، ۱۴۰۳، ص ۱۸۱) درباره حوادث واقع به راویان حدیث و سنت ما رجوع کنید. همانا آنان دلیل و محبت بر شما هستند و من نیز حجت خدایم.

۵- حدیث ابو البختری: العلماء ورثة الانبیاء (کلینی، ۱۳۷۷، ۴۲)
علما وارثان پیامبران هستند.

۶- المروی فی الفقه الرضوی: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمزله الانبیاء فی بنی اسرائیل. (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۳۴۶)

مقام و منزلت فقیه در این زمان همانند منزلت انبیاء در بنی اسرائیل

۶- روایت در جامع الاخبار از پیامبر اکرم (ص):

افتخر یوم القیامه بعلماء امتی فأقول علمای امتی کسائر الانبیاء قبلی. (تاج الدین شیعنی، ۱۳۶۳، ص ۳۸)
روز قیامت به علمای امتم افتخار می کنم و می گویم علمای امت من همانند سایر انبیاء پیشین اند.

۸- مقبوله عمر بن حنظله: ينظران الی من كان منكم ممن قد روى حديثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف احكامنا، فاليرضوا به حكما، فانی قد جعلته عليكم حاكما، فاذا حكم بحكمننا فلم يقبل منه، فانما استخف بحكم الله، و علينا ردة، و اتلوا علينا الراذعلى الله، و هو هو على حد الشرك. (كلینی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶)

فرمودند: دقت کنند در بین شما آن کس که حدیث ما را روایت می کند و حلال و حرام را به عنوان حکم قرار دهند: چرا که من او را حاکم بر شما قرار دادم پس آنگاه که به حکم ما حکم کرد و از وی نپذیرفتند. بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی که به ما پشت کند به خدا پشت کرده و این در حد شرک به خدا است.

۳-۷- دلیل تلفیقی بر ولایت فقیه

برهان تلفیقی از عقل و نقل، دلیلی است که برخی از مقدمات آن را عقل و برخی دیگر از مقدماتش را نقل تاسیس می کنند.

در صلاحیت دین اسلام برای بقاء و دوام تا قیامت، یک مطلب قطعی و روشن است و هیچ گاه بطلان و ضعف و کاستی در آن راه نخواهد داشت.

لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه. (فصلت، آیه ۴۲).

تعطیل نمودن اسلام در عصر غیبت و عدم اجرای احکام و حدود آن، سد از سبیل خدا و مخالف با ابدیت اسلام، در همه شئون عقاید اخلاق و اعمال است و از این دو جهت، هرگز نمی توان در دوران غیبت که ممکن است به هزاران سال بینجامد بخش مهم احکام اسلامی را به دست فراموشی سپرد حکم جاهلیت را به دست زمامداران خود سر اجرا کرد. و نمی توان به بهانه اینکه حرمان جامعه از برکات ظهور آن حضرت، نتیجه تبهکاری و بی لیاقتی خود مردم است. زعامت دینی زمان غیبت را نفی نمود و حدود الهی را تعطیل کرد.

از آن در برابر مهاجمان، چیزی نیست که در مطلوبیت و ضرورت آن بتوان تردید نمود و اگر چه جامعه اسلامی از درک حضور و شهد آن حضرت محروم است ولی هتک نوامیس الهی و مردمی و ضلالت و

گمراهی مردم تعطیای اسلام، هیچ گاه مورد رضایت خداوند نیست و به همین دلیل انجام این وظایف بر عهده نمایندگان خاص و عام حضرت ولی عصر است.

بررسی دقیق احکام اسلام اعم از بخش های عبادی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، سیاسی و حقوق بین الملل، شاهد گویای آن است که اسلام در همه بخش های یاد شده یک سلسله دستورهای عمومی و اجتماعی دارد این احکام و دستورها، برای آن است که نظامی بر اساس عدل استوار گردد و هر گونه سلطه گری یا سلطه پذیری برطرف شود و افراد انسان به سعادت و کمال شایسته خویش برسند. استنباط عقل از این مجموعه آن است که مسئول و زعمیم آن، ضرورتاً باید اسلام شناس پارسا باشد که همان فقیه جامع الشرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۸-۱۷۷).

۸- حکومت ولایت فقیه یا حکومت وکالت

ولایت و وکالت در مقابل یکدیگر قرار دارند زیرا ولی سرپرستی و فرمانروایی و حاکمیت دارد و وکیل و نائب مردم مورد امر و نهی آنها قرار می گیرد. تا به دستور و دلخواه موکل عمل کند بنابراین در نظام ولایتی، فقیه بر مردم ولایت و حکومت دارد و در نظام وکالتی مردم بر فقیه حاکمیت دارند. اگر سرپرست جامعه، سمت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را براساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد. وکیل آنان خواهد بود و چنین حکومتی، حکومت وکالتی است، ولی اگر حاکم اسلامی، سمت خود را از خداوند و اولیاء او یعنی پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) دریافت نموده باشد. منصوب از سوی بزرگان، و سرپرست و ولی جامعه خواهد بود. و چنین حکومتی، حکومت ولایتی است.

در حکومتی که براساس ولایت است فقیه جامع الشرایط، نائب امام عصر (عج) و عهده دار شئون اجتماعی آن حضرت است و تا آن زمان که واجد و جامع الشرایط لازم رهبری باشد. دارای ولایت است و هرگاه همه آن شرایط یا یکی از آنها را نداشته باشد صلاحیت رهبری ندارد و ولایت او ساقط گشته است و نیازی به عزل ندارد. اما اگر حاکمی براساس وکالت از مردم، اداره جامعه را دست گیرد وکیل مردم است و همان گونه که مردم وکالت را به او داده اند و او را به این مقام نصب کرده اند، عزل او از این مقام نیز به دست خود آنان است و چون عزل وکیل، طبعاً جایز است. مردم می توانند هرگاه که بخواهند او را عزل کنند، اگرچه هنوز

شرایط لازم را دارا باشد و هیچ تخلفی از او سرزده باشد. از سوی دیگر، اختیارات چنین حاکمی اولاً مربوط به انجام کارهایی است که مردم در جامعه اسلامی اختیار آنها را دارند و در کارهایی که در اختیار مردم نیست و در اختیار امام معصوم (ع) است حق تصرف و دخالت ندارد و ثانیاً غیر این مورد نیز اختیارات او به اندازه‌ای است که مردم بپسندند و صلاح بدانند و لذا دایره حکومت و اختیارات او از جهتی مقید به زمان است و از جهت دیگر محدود به مواردی است که مردم مشخص می‌کنند.

محور حکومت و کالتی همان حکومت مردم به مردم است. یعنی حکومت آراء جامعه (نمایندگان جامعه) بر خود جامعه و بازگشت چنین حکومتی به حکومت هوا به هوا خواهد بود. زیرا هر چه مخالف وحی است، هوای نفس تو مشمول کردیم (أ فیهیت من اتخذ الهه هواً) (سوره جاثیه، آیه ۲۳). می‌باشد. نظریه وکالت فی حدّ نفسه، نظریه‌ای بی‌پایه و فاقد هرگونه دلیل حقوقی و فلسفی و سیاسی است و با توجه به وضوح و انتقان نظریه ولایت فقیه، ضعیف و وهن نظریه وکالت معلوم است و نیازی به دفاع از ولایت فقیه در برابر وکالت نیست، هر چند برخی به این عمل اقدام کرده‌اند. در حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، همانند حکومت مبتنی بر ولایت پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) مردم، ولایت خدا و دین او را می‌پذیرند نه ولایت شخص دیگر را و تنها در امور حسبیه می‌تواند دخالت کند امر و نهی نماید و در دیگر موارد که از امور حسبیه به شمار نمی‌آید حق دخالت ندارد. در مقابل این نظریه، اغلب فقها معتقدند ولی در تمام اموری که پیامبر اکرم (ص) و معصومین (ع) ولایت داشته‌اند، حق امر و نهی دارد مگر دلیل شرعی موردی را استثناء کند. بنابراین بحث بر سر این است که آیا فقیه حق دارد در همه امور اجتماعی، اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم را امر و نهی کند یا اینکه تنها ولی حق دارد در امور حسبیه دخالت نماید. (امور حسبیه کارهایی که متولی خاص ندارد و شارع مقدس به رها ماندن و ترک آنها راضی نیست مانند امور مربوط به قضاوت، سرپرستی صغار، مجانین کسی که می‌میرد و ارث ندارد، مصرف خمس و وجوهات شرعیه...) اگر قائل به ولایت فقیه در امور حسبیه شدیم معنایش این است که ولی فقیه تنها از طرف شارع حق امر و نهی و سرپرستی در امور حسبیه را دارد و در دیگر موارد همچون سرپرستی اجتماعی و شئون اقتصادی، سیاسی و مسائل مربوط به اداره امور جامعه حق دخالت ندارد.

۹- ولایت فقیه و مشروعیت آن

در مورد مشروعیت ولایت فقیه دو دیدگاه عمده وجود دارد

۱- دیدگاه اول که نظر اکثر فقها می‌باشد این است که مشروعیت ولایت فقیه به نصب و اذن خداوند باز می‌گردد و مردم نقش در مشروعیت به آن ندارند و تنها در عینیت بخشیدن به حکومت اسلامی و مقبولیت آن تأثیرگذاری می‌باشند.

۲- دیدگاه دوم این است که مشروعیت ولایت فقیه الهی - مردمی است. به این معنی که مردم نیز به عنوان پایه و رکن دیگر مشروعیت ولایت فقیه محسوب می‌شوند. آقای جوادی آملی مشروعیت ولایت فقیه را به نصب از سوی خداوند می‌دانند و معتقدند همان‌گونه که مردم در جریان سمت «افتاء» و «قضاء» فقیه را انتخاب نمی‌کنند که وکیل آنان باشد. برای بدست آوردن فتوا یا برای استنباط احکام قضایی و اجرای آنها، مسئله ولایت همین‌گونه می‌باشد و مردم او را وکیل خود برای حکومت نمی‌کنند. فقیه نائب امام معصوم (ع) است و لذا «ولی الافتاء و ولی القضاء» و «ولی الحکومه» است. در روایت مقبوله عمر بن حنظله امام (ع) می‌فرماید «فارضوا به حکما» یعنی شما به «حکمیت» چنین فقیهی راضی باشید زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم. «فانی قد جعلته علیکم حاکماً (حر عاملی - ۱۴۱۴ ق - ج ۱۸)» امام نمی‌فرماید شما به حکمیت او راضی باشیند و او را وکیل خود کنید بلکه می‌فرماید: حاکمیت او بر شما را من جعل کردم. عبارت فارضوا به حکما مربوط به قضاست، ولی عبارت فانی قد جعلته علیکم حاکما که تعلیل است مربوط به حکومت و ولایت است. بنابراین امامان معصوم (ع) سمت‌های سه‌گانه افتاء، قضا، ولا و حکومت را حق فقیه جامع شرایط و بلکه وظیفه او قرار داده‌اند و نکته دیگر آن است که این سمت‌های سه‌گانه، پیش از رجوع مردم نیز برای فقیه وجود دارند و با رجوع مردم، تحقق عملی و خارجی می‌یابند. از این رو فقیه جامع شرایط از ناحیه امام معصوم، منصوب به امر ولایت و رهبری نظام اسلامی است. البته نصب بر دو قسم است عامه و خاص، نصب خاص یعنی تبیین یک شخص معین مانند مالک اشتر که منصوب امیرالمؤمنین (ع) بود ولایت و حکومت مصر بر عهده داشت. اما نصب عام: یعنی تعیین فقیه شرایط مقرر در فقه برای افتاء قضا و رهبری بدون اختصاص به شخص معین با عصر معلوم یا عصر معهود روشن است. نصب فقیه جامع شرایط مزبور

عام است نه نصب خاص. زیرا شخص معینی از طرف امام معصوم (ع) منصوب نشده است. بر این اساس در نظام اسلامی مشروعیت حکومت به اذن و اجازه خداوند باز می‌گردد. و مردم در این خصوص نقشی ندارند و با پذیرش و همراهی آنان، زمینه ساز برپایی حکومت و مقبولیت آن است.

۱۰- ولایت فقیه، علم کلام یا علم فقه

ابتدا با تعریف علم کلام و فقه و بیان تفاوت مسئله کلامی از فقهی، معیار کلامی یک مسئله از فقهی بودن آن را بیان می‌کنم تا آشکوار گردد که مسئله ولایت فقیه موضوع مصداق کدام یک از این دو علم است. این امر سبب می‌شود که در ادامه ثمره کلامی یا فقهی بودن مسئله ولایت فقیه نیز روشن شود.

۱۰-۱- تعریف علم کلام

جوادی آملی در کتاب ولایت فقیه و رهبری در اسلام در تعریف علم کلام می‌گوید «علم کلام، علمی است که درباره خداوند سبحان و اوصاف و افعال الهی بحث می‌نماید» در تعریفی دیگر نیز آمده است. «علم باحث عن الله تعالی و صفاته الذاتیه و الفعلیه». (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۶، ص ۳۰)

کلام علمی است که درباره خداوند سبحان و اسماء و صفات ذات و فعل او سخن می‌گوید.

موضوع کلام: ذات باری تعالی و صفات و افعال الهی است. مثلاً در علم کلام بحث می‌شود آیا فرستادن رسولان بر خداوند واجب است؟ آیا فعل قبیح از خداوند صادر می‌شود؟ آیا بر خداوند واجب است که بعد از پیامبران، امامان و رهبرانی را تعیین کند؟

۱۰-۲- تعریف علم فقه

۱- الفقه لغه: الفهم اصطلاحاً: العلم بالاحکام الشرعیه العلمیه المکتسبه من ادلتها التفصیلیه (شهید ثانی، ۱۳۷۴، ص ۳۲): فقه از نظر لغوی به معنای فهم است و از نظر اصطلاح، علم به احکام شرعی عملی که از دلیل‌های تفصیلی آن به دست می‌آید را فقه گویند (شهید ثانی، ۱۳۷۴، ص ۳۲) می‌فرمایند: علم فقه علمی است که عهده دار کاوش پیرامون فعل مکلف می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۷)

موضوع علم فقه بیان وظایف و تکالیف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفات است توضیح اینکه، هر عملی که مکلفان انجام می‌دهند دارای حکمی از احکام الهی است. از این رو فقیه می‌کوشد تا از طریق مبانی و منابعی که در اختیار دارد آن حکم را کشف نماید؛ مثلاً چه افعالی واجب یا حرام است و اینکه چه افعالی جایز و غیر جایز است.

۱۱- ولایت فقیه بحثی فقهی است یا کلامی

وظایف و اختیارات فقیه و انتصابی و انتخابی چیست؟ در زمیه ولایت فقیه از دو جنبه کلامی (فعل الله) و فقهی (فعل مکلف) می‌توان سخن گفت.

بحث کلامی درباره ولایت فقیه این است که آیا ذات اقدس الله که عالم به همه ذرات عالم است، «لا یجرب عنه مثقال ذره» (سوره سباء، آیه ۳) برای زمان غیبت دستوری داده یا اینکه امت خود را به حال خود رها کرده است. همچنین اگر دستوری داده است آیا آن دستور، نصب فقیه جامع شرایط رهبری و نیز لزوم مراجعه مردم به چنین رهبر منصوبی است یا خیر؟ موضوع چنین مسأله ای «فعل الله» است. و لذا اثبات ولایت فقیه و برهانی که بر آن اقامه می‌شود مربوط به علم کلام است. از نظر کلامی، ولایت فقیه با مسئله امامت در پیوند است. بدین بیان که همان ادله امامت، در خصوص مسئله ولایت فقیه نیز مطرح است البته پس از اثبات ولایت فقیه در علم کلام، در علم فقه نیز از دو جهت سخن از ولایت فقیه به میان خواهد آمد. (جواد آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳)

۱- اول آنکه: چون خداوند در عصر غیبت، ولایت را برای فقیه تعیین فرموده، پس بر فقیه جامع شرایط واجب است که این وظیفه را انجام دهد.

۲- بر مردم عامل و بالغ و حکیم و فرزانه نیز واجب است که ولایت چنین رهبری را بپذیرند. و احکام شرعی و قضاها و ولایت های شرعی که توسط او ثابت یا صادر می‌شود اطاعت کنند این دو مسئله فقهی اند؛ چون در آنها سخن از فعل مکلف است، یکی فعل فقیه و دیگری فعل مردم، که هر دو، مکلف به انجام وظایف دینی اند. (جواد آملی، ۱۳۸۹، ش ۱، ص ۴۹)

بنابراین، اصل ولایت فقیه، مساله ای کلامی است، ولی از همین ولایت فقیه در علم فقه نیز بحث می‌شود. تا لوازم آن حکم کلامی در باید و نبایدهای فقهی روشن شود. زیرا که باید ها بر هست ها مبتنی اند و بین این دو ملازمه وجود دارد. به نحوی که می‌توان از یک مساله کلامی اثبات شده به لوازم فقهی آن رسیده چه اینکه اگر در فقه نیز مسئله ای به صورت دقیق و قطعی ثابت شود، لازمه آن پی بردن به یک مساله کلامی است، یعنی اگر ما در فقه، اثبات کردیم که واجب است فقیه جامع شرایط، ولایت امر مسلمین را به دست گیرد. یا اینکه حکم نمودیم که بر مردم واجب است از فقهی جامع شرایط پیروی کنند در هر یک از این دو صورت کشف می‌شد که خداوند در عصر غیبت، فقیه را برای ولایت و رهبری جامع اسلامی تعیین کرده است، زیرا تا خداوند دستور ولایت مداری نداده باشد. فقیه برای تصدی سمت رهبری، وظیفه پیدا نمی‌کند و مردم نیز مکلف به تولی و اطاعت نمی‌شوند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳-۱۴۴).

در کلام شیعه، ولایت از شئون امامت است. بر این اساس ولایت مسئله ای اعتقادی و کلامی است نه یک مسئله علمی و فقهی. از سوی دیگر، ولایت از اصول مذهب است نه از فروع اعتقادی باید یادآوری نمود که کلام بودن ولایت فقیه از کلامی بودن امامت سرچشمه می‌گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴)

وی معتقد است که برخی تصور کرده اند که امتیاز علمی مانند کلام و فقه، بستگی به دلیلی دارد که در آنها جاری است یعنی هر مساله ای که دلیل عقلی بر آن اقامه می‌شود آن مساله کلامی است. و هر مساله ای که دلیل عقلی بر آن نباشد بلکه دلیل نقلی باشد آن مساله فقهی است این تقسیم، تصویر درستی نیست. زیرا ممکن است برهان عقلی، هم بر مسئله کلامی اقامه شود و هم بر مساله ای فقهی؛ یعنی حاکم در یک مساله فقهی، فقط عقل و دلیل عقلی باشد. به همین دلیل، صرف عقلی بودن دلیل، مساله ای را کلامی یا فلسفی نمی‌گرداند به عنوان مثال دو مساله عدل الهی و عدل انسانی هر دو عقلی اند و عقل مستقلاً حکم به وجوب عدل خداوند و به وجوب عدل انسان می‌کند. لیکن یکی از این دو مساله، فلسفی یا کلامی و مساله دیگر فقهی است، زیرا وجوب در عدل الهی به معنای هستی ضروری است و معنایش الله عادل بالضروره می‌باشد. یعنی خداوند ضرورتاً عادل است ولی در عدل انسانی وجوب به معنای تکلیف فقهی است و معنایش یجب علی الانسان ان یکون عادلاً می‌باشد.

شاید بتوان نهج البلاغه را یکی از قدیمی ترین منابعی معرفی کرد که در آن بحث امامت در حوزه مباحث کلامی مطرح شده است.

۱۲- راههای اثبات کلامی بودن ولایت فقیه

۱۲-۱- دلیل اول: قاعده لطف

یکی از دلایل کلامی ولایت فقیه را قاعده لطف دانسته‌اند و ادله‌ی که درباره لطف بودن امامت آورده‌اند قابل تعمیم به ولایت فقیه (حاکم) در عصر غیبت نیز است. در این مورد علامه حلی (ره) می‌فرماید: «امامت عبارت است از ریاست عامه در امر دین و دنیا ... به دلیل عقل، نصب ان از جانب خدا واجب است؛ زیرا که لطف است؛ چون که ما قطع داریم به اینکه اگر بر مردم رئیسی باشد که ایشان را راهنمایی کند و مردم فرمانبردار او باشند و داد مظلوم را از ظالم بخواهد و ظالم را از ظلم و ستم کردن بازدارد، البته نزدیک‌تر به صلاح و دورتر از فساد خواهند بود که لطف واجب است. پس وجود امام (ع) بعد از پیامبر ثابت می‌شود.

سید مرتضی در کتاب الذخیره فی علم کلام درباره باب لطف تعیین حاکم لازم است و اختصاص به زمان خاص ندارد، در فصلی با عنوان «فصل فی الدلاله علی وجوب الریاسه فی کل زمان» می‌گوید: «... و الذی یوجبہ و تقتضیه العقل، الریاسه المطلقه... و الذی یدل علی ما ادعیناه ان کل عاقل عرف العاده و خالط الناس یعلم ضروره ان وجود رئیس المهیب النافذ الامر اسدید التدبیر یرتفع عنده التظالم و التقاسم و التبغی و ... ان فقد من هذه صفته يقع عنده کل ما اشرنا الیه من الفساد او یكون الناس الی و قوعه اقرب فالریاسه علی ما بیناه لطف فی فعل الواجب الامتناع عن القبیح فیجب أن لا یخلی الله تعالی المکلفین منها و دلیل وجوب اللطاف تتناولها... آن چیزی که عقل آن را لازم می‌داند، ریاست مطلقه است. آنچه بر ادعای ما دلالت دارد این است که: هر عاقلی که با مردم زندگی کند و عادت مردم را بشناسد بصورت بدیهی در می‌یابد که با وجود رئیسی قوی و بانفوذ که به خوبی و استواری امور جامعه را تدبیر می‌نماید، ظلم و ستم و تجاوز از بین می‌رود. اگرچنین شخصی وجود نداشته باشد تمام فسادی که ذکر کردیم به وجود می‌آید یا مردم به انجام آنها نزدیک می‌شوند پس تعیین ریاست با توجه به بیان ما، لطفی است در انجام و واجبات و جلوگیری از کارهای بد، پس بر خداوند

لازم است که مردم را از وجود چنین رئیسی بی نصیب ننماید و دلیل وجوب لطف بر خداوند ضرورت تعیین ریاستی برای تمام زمان ها از طرف خداوند را اقتضا می کند.»

آیت الله جوادی آملی در این باره می فرماید: «.. اولاً مقتضای صنف اول از ادله که عقلی محض بود، همانا این است که ولایت فقیه به عنوان تداوم امامت امامان معصوم (ع) می باشد؛ یعنی هم آفرینش و ایجاد تکوینی فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت - به مقتضای حکمت الهی - بر مبنای حکیمان یا قاعده لطف متکلمان واجب است، منتها به نحو «وجوب عن الله» نه «وجوب علی الله» و هم دستور و نصب تشریحی آنان برابر همین تعبیرهای یاد شده لازم می باشد...» (جوادی آملی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۳)

اگر ضرورت تعیین ولی فقیه را از باب لطف واجب بدانیم (البته به عنوان لطف تبعی) در این صورت مسئله ولایت فقیه مسئله ای کلامی خواهد بود.

۱۳- اشکال به قاعده لطف

به تعیین ولی فقیه از باب لطف اشکالاتی وارد شده که به یکی از مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

اشکال:

برخی در مقام مناقشه نسبت به بیان شده گفته اند: «قاعده لطف یا مقتضای حکمت الهی تنها در موردی تطبیق می شود که مورد منحصر به فرد باشد، [یا] به عبارت فنی، با فوت آن، غرض فوت شود ولایت فقیه بر مردم زمانی براساس این برهاین عقلی اثبات می شود که انتظام دنیای مردم بر مبنای دین، جزء با ولایت انتصابی فقیه بر مردم «مسلمان» سامان نیابد ... و تنها در صورتی از باب لطف بر خداوند واجب است که ولایت انتصابی فقیه راه منحصر به فرد اقامه دین در جامعه و برپایی حکومت دینی، باشد. اما اگر برای انتظام دینی و دنیایی مردم و اقامه دین در جامعه راههای بدلیل به دست آوریم، این برهان مخدوش می شود به عنوان مثال، حکومت دینی با انتخاب فقیه از سوی مردم یا انتخاب مومن کاردان از سوی مردم، با نظارت فقیه نیز قابل اقامه است». بنابراین دیگر تعیین فقیه از باب لطف واجب نمی شود. (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۳۶۸).

پاسخ:

۱. قاعده لطف و حکمت الهی ایجاب می‌کند که تحصیل غرض به بهترین شکل ممکن صورت گیرد. منظور از فوت غرض در بحث ما این نیست که غرض به کلی از بین رود، بلکه اگر به گونه‌ای مطلوب نیز غرض تأمین نشود، باز غرض واقعی حاصل نشده است. به علاوه در تحصیل غرض نیز همیشه بهترین راه را بر می‌گزینند، اگرچه راههایی بدیل باشد. مثلاً در مورد یحیث ما، انتخاب مومن کاردان از سوی مردم با نظارت فقیه به نوعی غرض را تأمین می‌کند، اما حتی بانیان این نظر - مانند آیت الله نائینی در عصر مشروطیت - نیز این فرض را به عنوان بدل جایگزین اضطراری پذیرفته‌اند؛ هم چنان که خود تصریح کرده‌اند: «در این عصر که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیرمقدور است، آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و غضب اندر غضب است، به نحوه ثانیه و تحدید استیلائی جوری به قدر ممکن واجب نیست؟» (نائینی، ۱۳۲۷ق، ص ۴۱).

بنابراین به نظر می‌رسد لطف واقعی (در عصر غیبت) در تعیین ولی فقیه جامع شرایط برای اداره جامعه اسلامی است.

۲. از آنجا که رهبری و زعامت سیاسی فقیه، ادامه و استمرار رهبری و زعامت امام معصوم(ع) است که رهبری معنوی مردم را نیز برعهده دارد از این جهت لطف خاص نیز هست، باید بین رهبری جامعه اسلامی و رهبری امام معصوم(ع) سنخیتی وجود داشته باشد. بنابراین باید کسی زمام امور جامعه را در دست گیرد که شبیه‌ترین فرد به معصومین باشد و آن کسی جز ولی فقیه جامع شرایط نیست.

۳. اگر آن گونه که اشکال کننده می‌گویید، در قاعده لطف مهم این است که دین اقامه شود و دنیای مردم تأمین می‌گردد. آیا با این بیان، حتی در عصر حضور نیز می‌توان ولایت امام معصوم را با قاعده لطف اثبات کرد؟ چه آنکه ممکن است کسی بگوید در آن زمان نیز خلیفه کاردان می‌توانست وظیفه اقامه دین و تأمین دنیای مردم را انجام دهد، اگرچه در سطحی پایین‌تر؛ درحالی که؛ در قاعده لطف مهم این است که لطف واقعی حاصل شود، نه غرض جزئی، به علاوه مسئله امامت و رهبری جامعه مهم این است که لطف واقعی حاصل شود، نه غرض جزئی. به علاوه مسئله امامت و رهبری جامعه اسلامی لطفی است در تکلیف عقلی؛ یعنی هرچند عقل وجود

رهبری و حکومت را برای جوامع ضروری می‌داند، خداوند نیز با نص یا وصف افرادی را تعیین می‌کند تا بندگانش بهتر به خداوند نزدیک و از مفسد دور شوند.

۴. دلیل عقلی، تخصیص بردار نیست و در صورت درستی، تمام ملازمات عقلی خود را اثبات می‌کند. بنابراین

اگر ضرورت وجود رهبری را در عصر غیبت از باب قاعده لطف ثابت کردیم، ضرورت رهبری فردی ثابت می‌شود که شبیه‌ترین فرد به امام معصوم است؛ آن هم با تمامی اختیاراتی که معصوم (ع) در اداره جامعه اسلامی دارد و این لازمه لطف کامل، شایسته مقام الهی و بردارنده شخصیت خدایی است و آن شخص کسی نیست جز ولی فقیه جامعه شرایط.

۱۴- اشکالات در مورد کلامی بودن ولایت فقیه

اشکال اول:

برخی چنین پنداشته‌اند اگر ولایت فقیه را مسئله‌ای کلامی بدانیم، در شمار اصول دین و مسائل اعتقادی قرار می‌گیرد و از این رو اعتقاد به آن - به همان گونه که اعتقاد به نبوت و امامت لازم است - ضروری خواهد بود. آنان سپس بدن امر معترض شده‌اند که «آیین کشور دارای نه جزئی از اجزای نبوت است و نه در ماهیت امامت...». (مهدی حائری، حکمت و حکومت، ص ۱۷۲).

پاسخ:

در پاسخ باید گفت برخلاف زعم اینان، این گونه نیست که هر مسئله‌ای کلامی شد، جز اصول دین قرار گیرد. به بیان دیگر، مسائل بسیاری وجود دارد که از فروعات یک مسئله کلامی‌اند، اما اعتقاد به آنها امری ضروری نیست؛ مانند فروعات معاد و عصمت ائمه (ع) و همین مسئله مورد بحث ما که از فروعات امامت است. در کتاب اجوبه الاستفتائات در پاسخ به سوالی در این مورد آمده است: «ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت است که از اصول مذهب می‌باشد و کسی که به نظر خود براساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است.» (آیت الله خامنه‌ای، ۱۳۸۹، ص ۲۵).

اشکال دوم:

برخی طرح ولایت فقیه را - به عنوان یک مسئله کلامی - مربوط به یکی دو دهه اخیر می‌دانند. آنان در این باره قائل‌اند: «تا ده سال پیش ولایت فقیه از فروع فقهی شمرده می‌شد، اما در دهه اخیر دو قول متفاوت با رأی اتفاقی گذشته ابراز شده است: قول اول، ولایت فقیه را از مسائل کلامی معرفی می‌کند؛ به این معنی که چون برخداوند از باب حکمت و لطف واجب است که برای اداره جامعه اسلامی فقیهان عادل را به ولایت بر مردم منصوب فرماید، لذا مسئله از عوارض فعل الله است و متکفل بحث از عوارض فعل خداوند علم کلام است، و قول دوم، ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی را... از ارکان مذهب حق اثنی عشر می‌داند.» (کدیور، ۱۳۷۸، ص ۲۳۳).

پاسخ:

برای پاسخ به این اشکال، ذکر مواردی چند ضروری می‌نماید:

۱. دلیل طرح مسئله ولایت فقیه در کتابهای فقهی گذشتگان استطرادی بوده است و یا از آن روی بوده که می‌خواستند لوازم فقهی آن و همچنین وظیفه ولی فقیه و دیگران را در قبال آن بیان نمایند. همچنین ذکر یک مسئله در علمی خاص، سبب نمی‌شود که از موضوعات آن علم قرار گیرد؛ همان گونه که بررسی موارد متعددی از ولایت معصومان در کنار فروع فقهی نیز آن‌ها را در شمار مسائل فقهی قرار نمی‌دهد.
۲. روشن است که در گذشته از یک سو به دلیل در اقلیت قرار گرفتن شیعیان و فشارهای مختلف که از جانب حکومت‌های وقت بر علیه آنان اعمال می‌شد، و از جهت دیگر به سبب ناامیدی از برپایی حکومت شیعی، علمای شیعه کمتر به مسائل فقه سیاسی پرداختند. از این رو مباحث آن را در کنار فروع فقهی جزئی مطرح نمودند. از همین رو با پیروزی انقلاب اسلامی و فراهم شدن فضای سیاسی مناسب، علمای شیعه به طرح بحث ولایت فقیه در کتب کلامی پرداختند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳)
۳. دو قرن پیش بزرگانی مانند صاحب جواهر مسئله تعیین ولی فقیه را فعل خداوند و در نتیجه کلامی دانستند. در کتاب جواهر الکلام آمده است: خداوند اطاعت از ولی فقیه را بر ما واجب کرده و چون وجوب اطاعت فرع تعیین شخص است، از این رو خداوند فقیه را تعیین نموده است. بنابراین تعیین ولی فقیه فعل خداست و مسئله‌ای کلامی، «اطلاق ادله حکومتی خصوصاً روایت النصب التي وردت عن صاحب الامر - روحی له الفدا - بصیره اولی الامر الذین اوجب الله علينا اطاعتهم.»

۴. اگر بپذیریم که ولایت فقیه مسئله‌ای کلامی و از عوارض فعل خداوند است، اصولاً بحث قدیم و جدید بی‌معناست. از این رو شاید بهتر باشد بگوییم جدیداً بیشتر در خصوص آن در علم کلام بحث شده است.

۵. گفتنی است پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شخصیت بزرگ امام خمینی (قدس) و رهبری معجزه آسای او سبب گردید مسئله رهبری جایگاه واقعی خود را در کلام و جغرافیای سیاسی شیعه بیابد.

۶. در خصوص قسمت اخیر این اشکال باید گفت برخلاف نظر اشکال کننده، هیچ یک از قائلان به ولایت فقیه، آن را از ارکان مذهب شیعه نشمرده است.

در پایان به کلام یکی از فقهای معاصر آیت الله صافی در مورد دلالت قاعده لطف بر ولایت فقیه اشاره می‌کند. و

الحاصل: انه كما أن الواجب على الحكيم جل اسمه بمقتضى الحمه و قاعده اللطف، نصب الامام و الحجج و الوالى على العباد فيجب على الامام و الوالى أيضا نصب من يقوم مقامه فى الأمصار التى هو غائب عنها و كذا فى الازمنه التى ه و غائب فيها و تصديق ذلك قوله تعالى «و واعدنا موسى ثلاثين ليله و اتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليله و قال موسى لأخيه هارون اخلقنى...» و ذلك لانه لايجوز على الله ترك الناس بغير حاكم و وال: همان گونه که بر خداوند- به مقتضای حکمت و لطف- نصب امام و والی بر عباد واجب است، بر امام (ع) نیز واجب است در شهرها و زمانهای که حضور ندارد، کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و آیه شریفه «واعدنا..». نیز این امر را تصدیق می‌کند و علت آن نیز این است که واگذاشتن مردم بدون رهبری بر خداوند قبیح است.»

اشکال سوم: اصطلاح واجد حق پیشین بودن

برخی از معاصران این اصطلاح را مطرح کرده‌اند نویسنده مقاله «باور دینی، داور دینی» بر این باور است که اگر بحث ولایت فقیه را بحثی کلامی بدانیم، در واقع فقها بی‌آنکه مردم فردی از آنان را برای حکومت برگزینند، دارای حق پیشین برای حاکمیت بودند ولی اگر این بحث را بحثی فقهی قلمداد کردیم، حق پیشین وجود نخواهد داشت، بلکه همه حقوق و مزایا بعد از انتخاب و دریافت آرای مردم ایجاد می‌گردد.

صاحب این مقاله آورده است: «اما برویم به سراغ معنای دیگر این سوال یا انگشت گذاشتن بر روی یک مسئله مهم و آن اینکه اصلاً حقی داریم به نام حق الهی یا شرعی برای حکومت کردن؟ و آیا کسانی هستند که از پیش خود واجد حق حکومت کردن باشند؟ اصلاً چنین مسئله‌ای تصور صحیح دارد یا ندارد؟ در هم پیچیدن متفکران و فیلسوفان مغرب زمین با نظام کلیسایی بیشتر بر سر همین مسئله بود که آیا چیزی به نام حق پیشینی حکومت وجود دارد یا ندارد، و لیبرالیسم سیاسی یا دموکراسی، اصلی‌ترین هدفش عبارت بود از زدودن چنین حقی وانکار آن.» (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۴۹)

درخصوص این مطلب نکاتی چند در خور توجه است:

۱. چگونه است که اگر جانب مردم برای حکومت کردن حقی به کسی داده شود، او صاحب حق حاکمیت می‌شود اما اگر خداوند - که صاحب ولایت و حکومت واقعی است - بر اساس «پذیرش توحید ربوبی» این حق یا جلوه‌هایی از آن را به خصی واگذار نماید که همه صفات لازم برای احراز چنین نیات و مقامی در اوست، عده‌ای با آن مخالفت می‌کنند؟ افزن بر این، فقه جامع‌الشرایط جواز حکومت را از خداوند دریافت می‌کند، اما کارآمدی حکومت خود را از رأی مردم می‌گیرد و خلاصه اینکه بون رأی مردم عملاً حاکمیت تحقق نمی‌یابد.

۲. در اینکه بنای حکومت و حاکمیت در مسیحیت چیست، اثبات آن بر عهده کسی است که مشکل حاکمیت در آنجا را به دنیای اسلامی می‌آورد و بین این دو را مقایسه می‌کند، اما این قیاس، قیاس مع‌الفارق است؛ زیرا یکی از شرایط اساسی برای حاکم اسلامی عدالت به معنای وسیع و دقیق آن است. عادل کسی است که واجبی را ترک نکند و حرامی را مرتکب نشود و برگناه صغیره نیز اصرار نداشته، مطیع هواهای نفسانی خود نباشد. آیا با وجد چنین شرایطی در رهبری که مورد اتفاق علمای بزرگ شیعه است - و در اصل ۱۰۹ق اساسی نیز به آن تصریح شده - به دور از انصاف نیست که فقیهان جامعه‌الشرایط را با بعضی از پایها و کشیسه‌های فرصت طلب، دنیاپرست و سوءاستفاده‌گر مسیحی مقایسه کنیم؟

در نظام کلیسایی، پاپ تعیین شده از جانب خدا است و در برابر هیچ کس و مقامی مسئول نیست. اما ولی فقیه جامع‌الشرایطی مقامی است مسئول در برابر مردم و قابل نظارت و کنترل بوسیله مراکز مختلف که در قانون اساسی آمده است.

۱۵- ابعاد فقهی ولایت فقیه

هرگاه ولایت فقیه را از این منظر مورد توجه قرار دهیم که وظایف و حقوق شرعی ولی فقیه و مکلفان در ارتباط با حکومت چیست این بحث جنبه فقهی و فرعی خواهد یافت. به بیان دیگر اگر گفته شود در زمان غیبت کبری برای حفظ ارزشهای دینی و برقراری نظم اجتماعی - به منظور اجرا کردن قوانین اسلامی - بر فقها جامع شرایط واجب است قبول ولایت نموده و اعمال حاکمیت نمایند و از این سو بر مردم نیز واجب است که در این زمینه از فقها اطاعت نمایند. در این صورت مسئله ولایت فقیه از مباحث علم فقه شمرده می‌شود. این مطلب از کلام حضرت امیرالمومنین در نهج البلاغه در زمان بیعت مردم با ایشان نیز بر می‌آید؛ آنجا که فرمود: «لولا حضور الحاضر و قیام الحجۃ بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء أن یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم لالقیتم حبلاً علی غاربها...» اگر تعهد خداوند و حضور یاران و بیعت کنندگان نمی‌بود، ه مانا افسار شتر حکومت را بر گردنش می‌انداختم و آن را ها می‌ساختم، ولی اکنون که حجت با حضور مردم تمام است - یعنی حال که مردم به وظیفه واجب خود عمل کرده‌اند - تعهد الهی بر ذمه من است، از این رو باید خلافت را بپذیریم؛ یعنی بر من نیز پذیرش ولایت واجب است.

این نکته گفتنی است که حضرت حضور بیعت‌کنندگان را مجوز حق حاکمیت بیان نمی‌کند، بلکه مجوز مشروعیت حکومت همان تعهدی است که خداوند از علما گرفته و این از آن روست که حضرت پیش از بیعت مردم بارها از ح غصب شده خود سخن گفته است. اما اینکه قبول خلافت را منوط به حضور مردم کرده است، از باب الزام کردن مردم است، به آنچه خود را بدان ملزم کرده‌اند و این همان اتمام حجت می‌باشد. افزون بر این، با بیعت مردم حکومت کارآمد شده و زمینه فعالیت نیز فراهم می‌گردد. بنابراین حکومت حضرت که مشروعیت الهی داشت، با بیعت مردم کارآمد نیز شد. در واقع اگر حضرت خلافت را نمی‌پذیرفت، در واقع عدالله مسئول بود.

از این رو مسئله ولایت فقیه از نظر موضوع می‌تواند در دو علم کلام و فقه مورد بررسی قرار گیرد؛ به این بیان که اصل ولایت و حاکمیت سیاسی فقیه در علم کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد و لوازم آن حکم کلام و باید و نبایدهای آن نیز در علم فقه، مثلاً حال که خداوند به ولی فقیه اعطای ولایت کرده بر او واجب است این

مسئولیت را بپذیرد و بر مردم نیز واجب است که از او اطاعت کنند؛ زیرا باید‌ها بر «هستها» مبتنی‌اند و بین این دو ملازمه وجود دارد، آن گونه که می‌توان از یک مسئله کلام اثبات شده به لوازم فقهی آن رسید. (جوادی آملی ۱۳۸۹، ص ۱۴۳)

برخی از اندیشمندان در این مورد آورده‌اند: «کاری که اما راحل در محور فقه انجام دادند، این بود که دست ولایت فقیه را گرفتند و از قلمرو فقه بیرون آوردند و در جایگاه اصلی‌اش که مسئله کلامی است، نشاندهند. آن گاه با براهین عقلی و کلامی، این مسئله را شکوفا کردند. سپس این مسئله شکوفا شده کلامی بر فقه سایه افکند و سراسر فقه را زیر سایه خود قرار داد و نتایج فراوانی به بارآورد». (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۹).

فقهی بودن امامت نزد اهل سنت

ربانی گلپایگانی در کتاب دین و دولت معتقد است که می‌دانند اما امامت را از مسائل عم کلام ب شمار نیاورده‌اند، بلکه آن را مسئله‌ای فرعی و فقهی می‌دانند. آنان می‌گویند برخداوند واجب نیست که درباره رهبری امت پس از پیغمبر دستور بدهد و البته چنین دستوری را نیز نداده است. ابن خلدون در این باره می‌گوید:

نهایت سخن در باب امامت، این است که آن مطابق با مصلحت و مورد اجماع است و به عقاید دینی باز نمی‌گردد. (ابن خلدون، ۱۴۱۰ق، ص ۴۶۵)

سیف الدین آمدی می‌گوید: بحث درباره امامت از اصول دین نیست. صاحب موافق نیز گفته است: مباحث امامت از نظر ما مربوط به فروع دین است، ولی از آنجا که پیشینیان آن را در علم کلام مطرح کرده‌اند، ما نیز وش آن را برگزیدیم. استاد مطهری نیز در این باره می‌گوید: «اهل تسنن ... امامت را به شکل دیگری قائل‌اند، ولی به آن شکلی که قائل هستند، از نظر آنها جزء اصول دینی نیست، بلکه جزء فروع دین است.» (مطهری، ۱۳۶۴، ص ۴۵).

اهل سنت معتقدند که منصب حکومت و ریاست عامه از راه‌های مختلف به خلیفه انتقال می‌یابد: «گاه با بیعت مانند خلیفه اول، گاه نیز با دستور و صلاح‌دید خلیفه پیشین مانند خلیفه دوم، زمانی با شورا مانند خلیفه سوم و زمانی نیز با قهر و غلبه. در هر حال باید از والی اطاعت کرد، چه فاسق باشد و چه عالم. اینان حتی در این

باره به آیه «أطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» استدلال کرده‌اند. (ابن باقلانی، التمهید، ۱۹۴۷، صص

۱۸۵ - ۱۸۱)

با اینکه علمای اهل تسنن عدالت به معنای رایج نزد شیعه و افضلیت در علم را شرط لازم برای رهبری نمی‌دانند، اما این گونه نیست که تنها حاکم اسلامی را وکیل یا ناظر بر امور بدانند، بلکه برای ولی، ولایت بر تمام امور جامعه قائل‌اند، از این رو پس از بیعت، حق عزل او را ندارند و هرگاه کارهایی انجام دهد که مطابق شریعت یا مصلحت مردم نباشد تنها باید او را موعظه کرد و حی اطاعت از او در غیر معصیت خدا نیز بر آنان لازم است. (ابن باقلانی، ۱۹۴۷، ۱۸۱).

بر پایه آنچه آمد، اهل سنت به ولایت مطلقه فقیه معتقدند. البته ولایت فقیه به عنون نیابت از امام معصوم (ع) نیست، بلکه به عنوان خلفت و جانشینی پیامبر اکرم (ص) است. اطاعت اولوالامر همانند اطاعت از پیامبر (ص) واجب شرعی است و درحقیقت این مقام و منصب را خداوند به آنان اعطا کرده، اگر چه تعیین مصداق آن، به رأی و بیعت مردم واگذار شده است. (ربانی گلپایگانی، دین و دولت، ص ۱۳۲)

۱۶- ره آورد فقهی یا کلامی بودن ولایت فقیه

۱. مسئله ولایت فقیه از منظر می‌تواند مورد توجه است:

یک. منظر کلامی: از این منظر، سوال اساسی این است که: آیا برخداوند، و یا معصومین (ع) واجب است در عصر طولانی غیبت امت را به حال خود رها نکنند و رهبرانی برای آنان (هر چند با اوصاف و مشخصات) تعیین نمایند؟

دو. منظر فقهی: از این نگاه مردم باید فقیه جامعه شرایط را برای رهبری خود برگزینند و او نیز باید این مسئولیت را بپذیرد.

۲. بنابر مبنای کلامی ولایت فقیه، مردم و خبرگان عزل و نصب فقیه را برعهده ندارند، بلکه اتصال و انزال آن به دست خبرگان است و در این میان رأی مردم فقط کاشف است. (حائری شیرازی، ۱۳۶۰، ۴۲). به این معنا که مصداق خارجی رهبری را معین، و حکومت فقیه را کارآمد می‌سازد، اما در مبنای فقهی، مردم باید فقیه را برگزینند که دارای شرایطی باشد که در شرع یا اصل پنجم قانون اساسی آمده است. (صالحی نجف آبادی،

۱۳۶۳، ص ۴۵). طبق این نظر، مردم نقش اصلی را در دادن ولایت به فقیه ایفا می‌کنند. بر این مبنا، بازپس‌گیری ولایت نیز به دست مردم و خبرگان خواهد ود و آنان حتی می‌توانند برای رهبری نظام اسلامی و ولایت فقیه، مدتی را تعیین نمایند. از سویی دیگر، براساس این مبنا اگر کسی همه شرایط رهبری را داشته باشد، بر او واجب است که رهبری امت اسلامی را قبول کند.

۳. اگر مسئله ولایت فقیه کلامی باشد، به سهولت به اثبات می‌رسد؛ زیرا از همان ادله نبوت و امامت می‌توان در اثبات ولایت فقیه بهره جست، اما اگر این مسئله، فقیه باشد، هر فقهی براساس مبانی استنباطی خود به بحث در مورد آن می‌پردازد. (علی شفیعی، ش ۱۳۷۶، ش ۴)

۴. بنابر کلامی بودن نیابت ولی فقیه از امام معصوم(ع) ولایت فقیه به گونه‌ای مطلقه اثبات خواهد شد؛ چه آنکه عقل در زمینه حکومت و اداره اجتماعی مردم در جهت تحصیل مصلحت جامعه اسلامی، بین اختیارات نبی و وصی و فقیه تفاوتی نمی‌نهد؛ در حالی که بنابر قهی بودن، چون اصل عدم ولایت فدی بر فردی است، برای اثبات ولایت فقیه باید برای هر موردی دلیل آورد تا بتوان آن را از تحت اصل عدم ولایت خارج کرد.

۵. به نظر می‌رسد اگر ولایت فقیه را کلامی بدانیم، از آن روی که به عنوان نیابت از معصوم(ع) و ادامه ولایت امام(ع) مطرح می‌شود، از قداست بیشتری برخوردار خواهد شد و همچنین از فروع امامت و شأنی از شئون آن می‌گردد.

۱۷- ولایت فقیه انشایی یا خبری

اصطلاح انشا در فقه مطرح می‌شود، بدین مفهوم است که در علم فقه، بحث از وضع، جعل و انشاست؛ به این بیان که خداوند تکالیف را انشا فرموده و وظیفه مردم نیز پذیرش و قبول این احکام است. از دیگر سوی، مراد از اصطلاح «خبری» که در علم کلام از آن استفاده می‌شود، این است که متکلم از آنچه واقعیت و حقیقت دارد، خبر می‌دهد. غیر از این معنای رایج، برخی به جعل اصطلاح پرداخته و در این مورد گفته‌اند: «ولایت فقیه به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند، چه مردم

بخوانند و چه نخواهند و مردم اساساً حق انتخاب رهبری سیاسی را ندارند، ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان، بصیرترین و لایق‌ترین فرد را انتخاب کنند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند».

نیز در ادامه آمده است: «لازمه ولایت فقیه به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته‌اند طراحان ولایت فقیه می‌گویند مردم صغیر و محجور هستند و نمی‌توانند حق حاکمیت سیاسی داشته باشند؛ زیرا طبق نظریه نصب فقیه، مردم حق انتخاب زمامدار را ندارند و در این صورت اشکال مخالفان تثبیت می‌شود». (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۳، ص ۵۲)

پاره‌ای از بزرگان در پاسخ گفته‌اند: «بعضی معتقدند علمایی که در مسئله ولایت فقیه سخن گفته‌اند، دو دیدگاه مختلف دارند: بعضی ولایت فقیه را به معنی «خبری» پذیرفته‌اند، بعضی به مفهوم «انشایی»، و این دو مفهوم در مهیت با یکدیگر متفاوت‌اند؛ زیرا اولی می‌گوید فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند، و دومی می‌گوید مردم فقیه واجد شایط را باید به ولایت انتخاب کنند. ولی این تقسیم‌بندی از اصل بی‌اساس به نظر می‌رسد؛ چرا که ولایت هر چه باشد، انشایی است، خواه خداوند آن را انشا کند یا پیامبر اسلم (ع) علی‌امامان (ع)، مثلاً امام بفرماید «إنی قد جعلته علیکم حاکماً: من او را حاکم قرار دادم». یا فرضاً مردم انتخاب کنند و برای او ولایت و حق حاکمیت را انشا نمایند، هر دو انشایی است. تفاوت در این است که در یک جا انشای حکومت از ناحیه خداست و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر اخباری بودن در اینجا نشان می‌دهد که گوینده این سن به تفاوت میان اخبار و انشا دقیقاً آشنایی ندارد، یا از روی مسامحه این تعبیر را به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشایی است و از مقاماتی است که بدون انشا تحقق نمی‌یابد. تفاوت در این است که انشای این مام ممکن است از سوی خدا باشد، یا از سوی مردم باشد. مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند و اگر مردم در آن نقش داشته باشند، باز باید به اذن خدا باشد، و مکتب‌های الحادی آن را صرفاً از سوی مردم می‌پندارند. بنابراین دعوی بر سر «اخبار» و «انشا» نیست؛ سخن بر سر این است که چه کسی انشا می‌کند؛ خدایا خلق؟ یا به تعبیر دیگر، مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و

اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است، یا صرف اجازه و اذن مردم؟ مسلم است آنچه با دیدگاه های الهی سازگار می باشد، اولی است، نه دومی». (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۵۹-۵۸).

اما در پاسخ به این قسمت از اشکال که گفته شد «لازمه ولایت به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته اند طراحان ولایت فقیه می گویند مردم محجورند و...». باید گفت به نظر می رسد اینان بین ولایت سپاسی فقیه که ولایت بر جامعه خردمندان است. با ولایت فقهی او که ولایت بر محجوران دارد، خلط کرده اند؛ حال آنکه به نظر می رسد این مقایسه درست نباشد. افزون بر این حتی بر اساس مبنای انتصاب، هر چند مشروعیت فقیه از جانب خداوند و از طریق معصومین است، اما این نکات حایز اهمیت است:

۱. مردم در اصل پذیرش ولایت فقیه و عدم آن مختارند؛
۲. رأی مردم در کارآمد کردن حکومت ولی فقیه نقشی اساسی دارد؛
۳. مردم از بین فقهای جامع شرایط شایسته ترین را برای حکومت بر می گزینند؛
۴. در عمل و در دوران حاکمیت قائلان به مبنای نصب در این دو دهه که از انقلاب اسلامی می گذرد، بارها و بارها در زمینه های مختلف، رأی مردم ملاک رفتار سیاسی رهبران بزرگ جامعه اسلامی قرار گرفته است. خلاصه آنکه، حکومت در مکتب توحیدی اسلام تنها با گزینش مردم انجام نمی گیرد، بلکه با اذن خدا و در سایه رهنمود شرع و به دست مردم شکل می گیرد. بنابراین حکومت اسلام، حکومت مردم سالار دینی است و چون حکومت از احکام وضعی به شمار می رود، انشایی خواهد بود، نه اخباری.

۱۸- ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی

در مقدمه قانون اساسی، حق حاکمیت برخاسته از موضع طبقاتی حزبی، نژادی و ... نیست، بلکه حق صالحان و شایستگان شمرده شده و این نکته ای است که قرآن نیز بر آن تأکید دارد و بزرگانی چون سقراط و افلاطون نیز بر آن اصرار می ورزیدند.

در مقدمه قانون اساسی می‌خوانیم: «حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، ... [بلکه] براساس تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند: «إن الارض یرثها عبادی الصالحون». (انبیاء، ۱۰۵) این مقدمه صالحانی را که - به عنوان رهبری جامعه اسلامی - در ادامه خط امامت در عصر غیبت شایستگی حاکمیت را دارند، فقهای جامع شرایط می‌خواند: «براساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع شرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبری شناخته می‌شود (مجاری الامور بید العلماء بالله الامنا علی حلاله و حرامه)، آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.»

۱۹- ولایت فقیه در متن قانون اساسی

قانون اساسی ضمن اختصاص فصلی مستقل از فصول چهارده‌گانه خود به رهبری - یعنی فصل هشتم که مشتمل بر شش اصل است (اصل یکصد و هفتم تا یکصد دوازدهم - در ضمن فصل‌های دیگر نیز اصول متعددی را به موضوع رهبری و اختیارات و وظایف ولی فقیه جامع شرایط اختصاص داده است؛ مثلاً اصول ۵، ۵۷، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۷۶ و ۱۷۷.

اصل پنجم

در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

اصل پنجاه و هفتم

«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از کوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

اصل یکصد و دوازده

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت، به دستور رهبری تشکیل می‌شود؛ آن هم در مواردی که شورای نگهبان مصوبه مجلس شورای اسلامی را خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس نیز با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و از سویی مشاوره در اموری که رهبری به آنها

ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است. مقام رهبری اعضای ثابت و متغیر این مجمع را تعیین می‌کند و خود اعضا نیز مقررات مربوط به مجمع را تهیه و تصویب کرده تا به تأیید مقام رهبری رسد. گفتنی است مصوبت شورای عالی امنیت ملی پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست.

اصل یکصد و هفتاد و هفتم

بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در موارد ضروری بدین ترتیب است: مقام معظم رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تغییر قانون اساسی را به شورای بازنگری اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌کند.

در پایان اصل یکصد و هفتاد و هفتم - که در واقع پایان قانون اساسی جمهوری اسلامی است - آمده: «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و بتنای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییر ناپذیر است».

آنچه از اصول مذکور دانسته می‌شود، عنایت و اهمیت خاص قانونگذار به مسئله رهبری ولی فقیه عادل، عالم و با کفایت در منظومه سیاسی حکومت اسلامی است؛ به گونه‌ای که نقش رهبری را می‌توان در ساحت سیاسی جامعه اسلامی به روشنی در قانون اساسی مشاهده کرد.

۲۰- نظریه انتصاب

در این نظریه همواره تأکید بر اجرای قانون الهی (شریعت) است. و پیامبر (ص)، امام علی (ع) و ولی فقیه همه در برابر قانون الهی مساوی‌اند و هیچ گونه برتری و امتیازی بر دیگران ندارند. از این رو امام خمینی حکومت اسلامی را حکومت قانون می‌داند که فرمانروایان و فرمان بران در برابر آن مطیع‌اند:

حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجراست، همان حکم و قانون خداست. تبعیت از رسول اکرم (ص) و پیروی از متصدیان حکومت نیز به حکم الهی است، آن‌جا که می‌فرماید: (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم). (« نساء، آیه ۵۹.) رأی اشخاص، حتی رأی رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچ گونه دخالتی ندارد. همه تابع اراده الهی هستند. (امام

خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۵) بر این اساس، اگر فقیهی خود را از قانون مستثنا بیندارد، لاجرم از رهبری جامعه اسلامی ساقط و عزل می‌شود. در این جا فرض بر این است که در برخی موارد که شخص پیامبر به دلیل مقام عصمت و نبوت انجام داده است - مانند این که فردی را به ازدواج امر فرموده است - ولی فقیه هیچ‌گونه اختیاری ندارد و از حوزه اختیارات او خارج است. امام خمینی در تبیین حکومت اسلامی و تفاوت آن با سایر حکومت‌ها معتقد است:

حکومت اسلامی، استبدادی نیست، که رئیس دولت، مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاری نداشتند. (امام خمینی، ۱۳۸۸، ۳۳-۳۲)

از سخنان فوق برداشت می‌شود که در حکومت مبتنی بر چنین ولایت فقیهی، مال و جان مردم از گزند دستبرد حاکمان محفوظ است و مردم در حوزه زندگی خصوصی خود از امنیت کامل و آزادی برخوردارند. و در حوزه عمومی نیز بر طبق قانون رفتار می‌شود و همه برابر آن یکسان شمرده می‌شوند. حتی در برخی امور اجتماعی نظیر هیأت‌ها و مراکز خیریه و عبادی که مستلزم دخالت در شئون دولت نیست، تا آنجا که باعث هرج و مرج و اختلال نظم نشود و آسیبی به نظام سیاسی اسلامی نرساند، دولت حق دخالت ندارد و کسی ملزم به اطاعت از دیگران نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۵۲، و ۴۶۵). بنابر دیدگاه پاره‌ای از طرفداران این نظریه، می‌توان حوزه دخالت افراد در این نظریه را در سه بخش از هم تفکیک کرد: ۱) اگر فعالیت اختصاص به امور شخصی شهروندان داشته باشد، نیازی به اذن و اجازه ولی فقیه و حکومت نیست و افراد محق هستند که آن‌گونه که می‌خواهند آن را انجام دهند؛ ۲) اگر فعالیتی اختصاص به امور اجتماعی دارد که با اختیارات نظام اسلامی مزاحمت و منافاتی ندارد، باز هم شهروندان می‌توانند به انجام آن مبادرت ورزند؛ ۳) اگر فعالیتی اختصاص به امور اجتماعی دارد و به سیاست‌های نظام سیاسی مربوط می‌شود و در صورت ارتکاب یا ترک آن اخلاقی به جامعه و نظام سیاسی اسلامی وارد می‌شود، شهروندان حق ارتکاب آن فعالیت‌ها را ندارند و باید از قانون اطاعت کنند. در این جا قانون بر اراده اشخاص مقدم است و در هر صورت منجر

به دخالت دولت می‌گردد تا امور را به مجاری قانونی خود بازگرداند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۷۰). از آن جا که این نظریه به ولایت مطلقه فقیه معروف شده، برخی گمان کرده‌اند که نوع سیاسی که بر این نظریه مبتنی است به استبداد و خودکامگی منتهی می‌شود و از این رو مناسبات دولت و حاکم با مردم از نوع واگذاری اختیارات است. بسیاری از اندیشمندان و پژوهشگران سعی کرده‌اند به این مطلب پاسخ دهند که مطلقه در این نظریه به معنای رهایی از بند قانون و در نتیجه استبداد و خودکامگی نیست. نظریه ولایت فقیه امام خمینی - همان‌طور که از سخن خود ایشان آمده (امام خمینی، ۱۳۶۹، ص ۴۵۱ و ۴۵۵) - به نظریه ولایت مطلقه فقیه معروف شده است. از همین رو تلقی‌ها و تفسیرهای مختلفی از آن شده است. پاره‌ای گمان برده‌اند مقصود از مطلقه یعنی ولی فقیه رها از هر قید و بندی است و هرگونه که بخواهد می‌تواند عمل کند و مقید به احکام و قوانین اسلام هم نیست، چه رسد به احکام و قوانین بشری و غیرقدسی. از این رو به نفی چنین ولایت فقیهی پرداخته و آن را مساوی با حکومت مطلقه و استبدادی شمرده و شرک به خدا به شمار آورده‌اند. اما پاره‌ای از قائلان و مفسران این نظریه به تبیین اصطلاح «مطلقه» پرداخته و ساحت فقیه را از استبداد ورزی و دیکتاتوری برکنار دانسته‌اند. جوادی آملی معتقد است مراد از ولایت مطلقه، ولایت در اجرای احکام اسلامی است؛ به این معنا که ولایت مطلقه فقیه اولاً محدود به حوزه اجرایی است و نه تغییر احکام الهی، ثانیاً در مقام اجرا نیز حق نخواهد داشت که هرگونه اراده کرد احکام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید با راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان کرده است صورت گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۳) از این رو ولایت مطلقه از سه ویژگی برخوردار است: (۱) فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در دوران غیبت است و شرعی بودن نظام سیاسی اسلامی و اعتبار همه مقررات آن وابسته به اوست. و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت می‌یابد؛ (۲) اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع شرایط است که یا خود او به طور مستقیم آنها را انجام می‌دهد و یا به افراد دارای صلاحیت تفویض می‌کند؛ (۳) در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در مور تراحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی مهم را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر، به طور موقت تعطیل می‌کند و اختیار او در اجرای احکام و

تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلامی می‌باشد؛ زیرا در تمام موارد تراحم، مهم‌تر بر مهم پیش داشته می‌شود و این تشخیص علمی و تقدیم علمی و تقدیم عملی بر عهده فقهی جامع شرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۴۶۴، ۴۶۳)

بنابراین ولایت مطلقه فقیه به معنای مطلق و بی‌قیدی نیست تا به صورت حکومت استبدادی درآید، بلکه شرایط و قیود علمی و عملی فراوانی دارد که حفظ آن شرایط از حیث حدوث و استمرار ضروری است؛ از این رو مطلق بودن ولایت به معنای التزام فقیه به تبیین و اجرای همه احکام شریعت و چاره‌اندیشی در مواقع تراحم میان آنهاست. تراحم در هنگام اجرای همزمان برخی احکام روی می‌دهد به گونه‌ای که انجام دادن یکی سبب کنارگذاشتن و ترک دیگری می‌شود و دو حکم را نمی‌توان در یک زمان با هم اجرا کرد. فقیه از باب ولایت مطلقه در چنین مواردی امر مهم‌تر را بر مهم ترجیح می‌دهد. البته در سازوکارها و چگونگی این ترجیح نیز بحث است که یکی از این سازوکارها استفاده از کار ویژه مشورت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ صص، ۴۸۲-۲۴۹) ولی فقیه در مواقعی که میان احکام شریعت تراحم واقع می‌شود به مشورت با متخصصان و کارشناسان می‌پردازد و آن گاه رأی صواب یا نزدیک به صواب را انتخاب کرده و جامعه را از بلا تکلیفی خارج می‌سازد. در این دید، مطلقه بودن ولایت فقیه از آن روست که فقیه بسان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) دارای تمام اختیارات حکومتی آنهاست و از این رو هیچ گونه تفاوتی میان فقیه و امام معصوم و پیامبر نیست. در این دیدگاه، ولایت مطلقه فقیه ناظر به رأی امام خمینی است. رأی امام خمینی در باب حوزه اختیارات ولی فقیه، یکی از سه نظریه‌ای است که در این باره مطرح شده است. این نظریه گسترده‌ترین آنها از حیث اختیارات است که اختیارات فقیه را همسنگ اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) به شمار می‌آورد. فقها از این نظریه به «ولایت عامه فقیه» تعبیر کرده‌اند. بنابر نظریه دوم، حوزه اختیارات فقیه محدود به افتا و قضاوت است؛ بنابراین حفظ مرزها، نظم کشور، جهاد و دفاع، اجرای حدود، اخذ خمس و زکات، اقامه نماز جمعه و ... از حوزه وظایف فقیه خارج است و فقیه در آنها ولایت ندارد. بر طبق نظریه سوم، گستره اختیارات فقیه بیش از پیش محدود می‌شود. بر این اساس، تصرفات فقیه، تنها در امور حسبیه نافذ است. چنین جواز تصرفی از باب قدر متیقن است نه از باب ولایت بر تصرف؛ بدین معنا که به یقین یکی از

افرادی که حق تصرف در امور حسبه را داراست، فقیه جامع الشرایط است. این نظریه معتقد است هیچ‌گونه ولایتی برای فقیه ثابت نشده است. ولایت تنها به پیامبر (ص) و ائمه (ع) اختصاصی دارد. نظریه نخست (ولایت عامه فقیه یا ولایت مطلقه فقیه) نسبت به دو نظریه دیگر اطلاق دارد، زیرا ولایت فقیه را به امور حسبه یا فتوا دادن و قضاوت کردن محدود نمی‌کند؛ در نتیجه فقیه جامع الشرایط در تمام شئون مسلمانان و جمیع امور مرتبط با حکومت و نظام سیاسی همانند پیامبر و ائمه معصوم، صاحب اختیار است. (محمد جواد ارسطو، ۱۳۷۷، ص ۷۲ - ۹۰) با توجه به آنچه بیان شد، که ولایت مطلقه فقیه نسبتی با حکومت مطلقه و استبدادی ندارد. آنچه سبب یکسان پنداشتن ولایت مطلقه اصولی با حکومت مطلقه سیاسی شده، اشتراک این دو در اصطلاح «مطلقه» است؛ واژه مطلقه در ولایت فقیه اشاره دارد به این که ولایت فقیه مقید به امور حسبه و قضاوت و فتوا نبوده و گسترده تر از آن و شامل موارد سیاسی را نیز می‌شود؛ اما «مطلق» در حکومت مطلقه به معنای همه کاره بودن حاکم و هیچ کاره بودن دیگران و مردم است و آنچه ملاک عمل است خواسته‌ای یک فرد غیر معصوم است؛ در واقع در برابر ولایت مطلقه فقیه قرار می‌گیرد. آنگاه که استبدادورزی فقیه آغاز شود، ولایت فقیه خاتمه می‌یابد و فردی مستبد حکم روایی می‌کند نه فقیهی عادل و اسلام شناس. این برداشت با توجه به تأکیدات و تصریحات امام خمینی و نیز تفسیر پاره‌ای از مفسران دیدگاه ایشان کاملاً روشن می‌کند که در صورت خودکامگی فقیه، وی ولایت نخواهد داشت و از ولایت ساقط می‌شود. سخنان امام خمینی در این باره خواندنی است: حکومت اسلامی هیچ یک از انواع حکومت‌های موجود نیست؛ مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خودرأی باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد، و هر که را خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است، نه حکومت مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۲-۳۳) از این دید، ولی فقیه در حوزه

خصوصی افراد مجاز به هیچ گونه دخل و تصرفی نیست و در صورتی که به دلخواه و از روی هوا و هوس به چنین اعمالی حکم کند، از ولایت ساقط می‌شود. گرچه ممکن است این حقوق هنگامی که دچار تزاخم با امر مهم‌تری یعنی حوزه عمومی گردد، حقوق جمعی مقدم می‌شود، اما اصل بر عدم دخالت در حوزه خصوصی افراد و شهروندان نظام سیاسی اسلام است.

۱۳- نظریه انتخاب

قائلان به این نظریه، میان حوزه خصوصی و حوزه عمومی اشخاص تمایز اساسی برقرار می‌کنند. بر طبق این نظریه، حکومت اسلامی مشروط و مقید به احکام اسلامی است و حاکم در واقع خداوند تبارک و تعالی و دین حنیف اسلام با همه مقررات و قوانین اسلامی است. هدف از حکومت اسلامی نیز اجرای حدود و احکام اسلام و اداره شئون مسلمانان براساس ضوابط و قوانین عادلانه اسلام است، نه آن گونه که حاکم اراده کند؛ بنابراین استفاده از شیوه‌های تحمیلی و استبدادی و دخالت در امور شخصی مردم نفی شده است: حکومت اسلامی، حاکمیت و تسلط حاکم بر مسلمانان و کشور و شهرهایشان را به هر شکلی که بخواهد نیست. حاکم مسلمانان نمی‌تواند وی توصیه کند. اشخاص می‌بایست در امور شخصی خود آزادی داشته باشند، زیرا مصالح افراد و جوامع چنین اقتضا می‌کند و حکومت نیز می‌بایست تنها به مساعدت و مراقبت از آنان اکتفا کند. از این منظر، اتخاذ چنین شیوه‌ای ابتکار و بهره‌دهی جامعه را بالا می‌برد و به پیشرفت علم و صنعت کمک می‌نماید. در مقابل، ایجاد محدودیت موجب می‌شود که اشخاص اعتماد به نفس خود را از دست داده و نتوانند استعدادهای خود را در عرصه زندگی شکوفا سازند. بر طبق این دیدگاه، آنچه در این موارد از حکومت انتظار می‌رود این است که خطوط کلی را مشخص نموده و مردم را در جهت تحقق آن راهنمایی و تربیت کند. و انواع راه‌های تحصیل را بیان کند و این که کدام یک سودمندتر و به مصالح جامعه نزدیک‌تر است را مشخص نماید. و در صورت احتیاج، وسایل و امکانات آن را فراهم آورد. و آنان را از آنچه خداوند متعال حرام فرموده، نظیر ربا، احتکار، کم‌فروشی، غش در معامله، خیانت و اموری این چنین باز دارد؛ اما اجبار مردم به تولید کالای معین یا کاری مشخص و سلب آزادی از مردم، طبع مردم و مذاق شرع مقدس است، مگر در صورت ضرورت.

در این دیدگاه جواز محدود کردن حقوق مردم نیز پیش‌بینی شده و آن در شرایطی است که از آزادی و حقوق مردم سوء استفاده شود. و این مسئله اختلال در منافع ملت و اضرار به مصالح جامعه و منافع دیگران گردد. بنابراین در احوال شخصی اصل بر آزادی است مگر در شرایط اضطراری و خاص و در صورت تجاوز به حقوق و آزادی‌های دیگران. (منتظری، ۱۳۷۰، ص ۲۰۳ - ۲۰۲) آیت الله صالحی نجف‌آبادی نیز این پرسش را مطرح می‌کند که آیا ولی فقیه حق دارد در زندگی خصوصی مردم به دلخواه دخالت کند، و برای مثال در انتخاب شغل یا محل کار یا انتخاب همسر و مانند اینها رأی خود را بر مردم تحمیل کند یا خیر؟ وی در پاسخ به این پرسش، ابتدا وجود چنین حقی را برای پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) مورد تردید قرار می‌دهد، آن‌گاه مدعی می‌شد که ولی فقیه به طریق اولویت از چنین حقی برخوردار نیست.

ایشان سپس به نقد سخن افرادی - بدون ذکر نامی از آنها - می‌پردازند که قائلند پیامبر (ص) و امام (ع) دارای این حق هستند و می‌توانند در موارد یاد شده دخالت کنند. اما پیامبر و امامان از چنین حقی در زمان حیات خود استفاده نکرده‌اند. صالحی معتقد است چنین دیدگاه مستلزم آن است که پیامبر (ص) و امام (ع) محق باشند قوانین اسلام در مورد حقوق مردم خود و در نتیجه درباره حقوق ملت‌های دیگر تزییع کنند؛ در حالی که نقض قوانین اسلام، چه در مورد حقوق مسلمانان و شهروندان داخل کشور اسلامی و چه درباره شهروندان خارج از کشور اسلامی و حقوق بین‌المللی، حرام و گناه بوده و از این رو پیامبر (ص) و امام (ع) نیز به چنین کاری اقدام نکرده‌اند.

از منظر وی، عدم تقض حقوق مردم توسط پیامبر (ص) و امام (ع) نه فقط به دلیل داشتن چنین حقی و استفاده نکردن از آن، بلکه به سبب حرمت چنین اموری است. پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در طول دو قرن و نیم، هیچ‌گاه در اموال شخصی تصرف نکردند، همسر کسی را طلاق ندادند و ... در هر صورت اگر چنین حقی داشتند، آن را اعمال می‌کردند و نشان می‌دادند که حکومت اسلام؛ استبدادی است و حاکم اسلامی به دلخواه خود قوانین را نقض و حقوق مردم را تزییع می‌کند! (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۲-۳۳) از این رو دخالت حاکم در حقوق و احوال خصوصی اشخاص نشان دهنده استبدادی بودن حکومت است. وی آن‌گاه در تأیید مطالب خود به سخنان امام خمینی استناد می‌کند که معتقد است همه تابع قانون هستند و هیچ

فردی از چنین اختیاراتی برخوردار نیست. در جایی که پیامبر و امام حق نداشته باشند بدون هیچ گونه ضرورت اجتماعی در زندگی خصوصی افراد به خلاف رضای آنها دخالت کنند، به طریق اولی، ولی فقیه چنین حقی ندارد و نمی‌تواند به دلخواه خود در شغل یا محل کار یا انتخاب همسر یا نقل و انتقال اموال و مانند اینها بدون هیچ ضرورت اجتماعی اراده خود را بر مردم تحمیل کند، و نوعی دیکتاتوری را اعمال نماید. با توجه به مطلب فوق، در برخی موارد، مانند اضطرار و از باب عناوین و احکام ثانویه، حکومت می‌تواند حقوق شخصی افراد را نقض کند؛ برای مثال در شرایط عادی دولت حق ندارد بدون اذن افراد در اموال آنان تصرف کند، اما در مواقع غیرعادی مثلاً هنگام دفع تهاجم دشمن و در وضعیت جنگی اگر فرد اجازه عبور از ملک خود را هم ندهد، با توجه به حکم ثانویه ولی فقیه، نیروهای دولت اسلامی می‌توانند از ملک فرد عبور کنند. آنچه تصرف در این موارد را توجیه می‌کند همانا تراحم بین حقوق جامعه و حقوق خصوصی اشخاص است؛ از این رو در چنین شرایطی حقوق عمومی جامعه بر حقوق خصوصی افراد مقدم می‌شود تا مصالح مسلمانان تأمین گردد.

۲۱- مقایسه نظریه انتخاب و انتصاب

در نظریه‌های انتخاب و نظریه انتصاب می‌توان میان حوزه حقوق خصوصی و حوزه حقوق عمومی تفکیک قائل شد. قائلان به هر دو نظریه هم عقیده‌اند که هیچ گونه مجوزی برای کنترل و نظارت بر حوزه فردی و خصوصی افراد وجود ندارد؛ گرچه طرفداران نظریه انتخاب بر این باورند که حتی پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) نیز از چنین حقی برخوردار نیستند. در دیدگاه انتخاب، دخالت فقیه در قلمرو زندگی خصوصی افراد مساوی با استبداد و خودکامگی است، آنچه که در یک نظام اسلامی اصیل وجود نخواهد داشت؛ چنان که در دوره حکومت پیامبر (ص) و امام علی (ع) از استبداد و خودکامگی اثری نبود. در مقابل، طرفداران نظریه نصب معتقدند اگر هم بپذیریم که پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) دارای حق دخالت در حوزه خصوصی افراد باشند، ولی فقیه از چنین حقی برخوردار نیست. بنابراین افراد در زندگی خصوصی خویش از آزادی برخوردار هستند و دولت اسلامی حق مداخله در این محدوده را ندارد. در هر دو نظریه. هنگامی که آزادی افراد نظم اجتماعی را دچار اختلال کند و به دیگران ضرر برساند، این آزادی به نحو محسوسی کاهش می‌یابد

و محدود می‌شود. این محدودیت از آن روست که مسئله‌ای مهم تر پدید آمده است و مصلحت ایجاب می‌کند که آنچه مهم‌تر است مورد عمل قرار گیرد. حتی در برخی موارد به دلیل شرایط اضطراری برخی حقوق افراد نادیده گرفته می‌شود؛ مانند وضعیت جنگی و هنگامی که به کشور اسلامی حمله‌ای شود. البته سازوکار تشخیص شرایط اضطراری نیز مسئله‌ای است که باید مورد توجه قرار گیرد؛ اما یک نکته را نمی‌توان نادیده گرفت و آن این که ولیّ فقیه نمی‌تواند از روی هوا و هوس و بدون نظر کارشناسان، شرایط را اضطراری اعلام و مسئله‌ای مهم‌تر را مطرح کند. و در حوزه خصوصی اشخاص مداخله نماید. به هر حال باید بررسی و تأمل شود که هر یک از دو نظریه در چنین موقعیتی چه ساز و کار اجرایی پیشنهاد می‌کنند. ولایت مطلقه انتصابی فقیه با توجه به تفسیر قائلان و مفسران این نظریه، به معنای خودکامگی و استبداد نیست، بلکه امور فردی مردم به صورت مستقل انجام می‌پذیرد. این آزادی تا آنجا استمرار می‌یابد که مصلحت جامعه را به خطر نیندازد؛ از این رو «در صورت تراحم و تعارض با حق اجتماعی، اراده رهبری و اراده حکومت اسلامی بر اراده فرد، مقدم می‌گردد» (احمد آذری قمی، ۱۳۷۰، ص ۱۶) البته شاید بتوان به یک تفاوت عمده و مهم اشاره کرد که در نظریه انتخاب، چون مردم یک پایه مشروعیت به شمار می‌روند و نقش اساسی در انتخاب رهبر بر عهده دارند، در هنگام گزینش رهبر و به عبارتی ولیّ فقیه، با او بر طبق شرایطی پیمان (بیعت) می‌بندند و هرگونه شرطی که بخواهند - البته در چارچوب شریعت - در این پیمان اعمال می‌کنند. این نکته از این رو حائز اهمیت است که در این جا مردم می‌توانند حوزه حقوق فردی خود را به طور روشن مشخص کنند و از حاکم اسلامی انتظار داشته باشند که در موارد توافق شده هیچ گونه دخالتی نداشته باشد. دایره حقوق، نیازمندی‌های و آزادی آنها می‌تواند با توجه به نوع قراردادی که با حاکم می‌بندند، قبض و بسط یابد. گرچه همه موارد توافق شده حول محور شریعت سامان می‌یابد. در مقابل، در نظریه انتصاب، مردم از تعیین شرط و شروطی بر حاکم در هنگام پذیرش او به رهبری عاجزند و اعمال قدرت فقیه بر آنان بر طبق احکام و قوانینی است که در شریعت آمده است و نیز قوانینی که از آن پس در حکومت اسلامی وضع خواهد شد. در این جا مبنای عمل حقوق و تکالیفی است که شرع بر عهده حاکم و افراد نهاده است و همه اعمال نیز می‌بایست در قلمرو آن انجام گیرد. اما در هر صورت دولت محدوده‌ای از دخالت در حوزه خصوصی را بر طبق

هر دو نظریه برای خود مجاز می‌شمارد، و آن محدوده چیزی نیست جز آن‌جا که حقوق عمومی در معرض خطر و تعدی قرار گیرد.

۲۲- مشروعیت در نظریه انتصاب

بر مبنای این نظریه، فقیهان با توجه به دو رکن علم، دانش و فقاہت و عدالت از جانب ائمه به مقام ولایت بر جامعه اسلامی منصوب شده‌اند این انتصاب الهی است و مردم در مشروعیت آن هیچ نقشی ندارند. همان‌گونه که در مشروعیت ولایت رسول الله (ص) و امامان معصوم هیچ نقشی نداشتند. جوادی آملی بیان می‌کند در این نظریه نصب به این معنا است که در عصر غیبت فقیه واجد شرایط علمی و عملی از جانب شارع مقدس به سمت‌های سه‌گانه افتا، قضا، ولایت منصوب و تعیین شده است. مردم در سمت افتا و قضا، فقیه را انتخاب نمی‌کنند که وکیل آنها برای بدست آوردن فتوا یا استنباط احکام قضایی و اجرای آنها باشد. از دید این نظریه مسئله ولایت و رهبری جامعه نیز همین‌گونه است و مردم مسلمان او را وکیل خود برای حکومت نمی‌کنند. فقیه، نایب امام معصوم است و بنابراین دارای ولایت افتا، ولایت قضا، و ولایت سیاسی در جامعه است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۳۸۹) در این نظریه به قرینه‌سازی ولایت فقیه در سیاست با افتا و قضاوت روشن می‌سازد. باطل که فقیه نقشی همانند وکالت عهده‌دار نیست، زیرا وکالت با وفات موکل باطل می‌شود. اما ولایت این‌گونه نیست. بدین معنا که اگر یکی از امامان معصوم فردی را در مسئله‌ای وکیل خویش قرار دهد. پس از شهادت یا رحلت آن امام، وکالت شخص باطل می‌شود مگر آنکه امام بعدی وکالت او را تأیید و امضا کند. اما در ولایت چنین نیست و اگر کسی منصوب از سوی امام و از جانب او بر وقف ولایت داشته باشد با رحلت آن امام ولایت این شخص باطل نمی‌شود مگر این که امام بعدی او را از ولایت عزل کند. از یک منظر نصب به دو معنا است یکی نصب خاص یعنی تعیین یک شخص معین به ولایت و حکومت از جانب پیامبر یا امام علی (ع) مانند مالک اشتر نخعی به حکومت مصر از جانب امام علی (ع) و دیگری نصب عام یعنی تعیین فقیه جامع الشرایط مقرر در فقه برای افتاء قضاوت و رهبری سیاسی بدون اختصاص به شخص معین یا زمان معلوم. بنابراین نصب فقیه جامع شرایط یک نصب عام است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۳۹۱) به هر حال مشروعیت بخشی به فقیه از ناحیه نصب الهی است قائلان این نظریه مجموعه دلایلی عقلی

و نقلی برای اثبات ادعای خود آورده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹) از جمله مهمترین روایات مورد تمسک در این نظریه، مقبوله عمر بن حنظله است امام خمینی نیز در این روایت در ضمن سایر روایات ائمه اشاره می‌کند در این حدیث عمر بن حنظله روایتی از امام صادق (ع) درباره حل و فصل دعاوی میان سفیان چنین روایت می‌کند:

از امام صادق (ع) درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی در مورد قرض یا میراث بینشان بود و برای رسیدگی به قضات (حکومت طاغوت) مراجعه کرده بودند. سوال کردم که آیا چنین کاری رواست؟ فرمود: «هرکه در مورد دعاوی حق یا ناحق به ایشان مراجعه کند در حقیقت به طاغوت (یعنی حکومت نامشروع و ناروا) مراجعه کرده است و هر چه را که به حکم آنها بگیرد در حقیقت به طور حرام می‌گیرد. گرچه آنچه را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد. زیرا که آن را به حکم و با رای طاغوت و آن قدرتی گرفته خدا دستوری داده است به آن کافر شود خدای متعال می‌فرماید «یریدون أن یتحاكموا إلى الطاغوت و قد امروا أن یکفروا به» (نساء، آیه ۶۰) پرسیدم چه بکنند فرمود نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام. اما نقش مردم در این نظریه در حد پذیرش ولایت فقها و فعلیت دادن و کار آمد کردن ولایت و حکومت آنها است و مردم هیچ گونه حق مشروعیت بخشی برخوردار نیستند در اینجا پیامبر (ص) امام و فقیه به طور بالقوه شایستگی دارند. اما اجرای فعلی و تحقق عملی مناسب سه گانه، متوقف بر اقبال و پذیرش مردم است. در واقع کار ویژه مردم در مقام اثبات و تحقق و اجرا، درباره اصل دین، نبوت، امامت و نصب خاص، مهم و کلیدی است تا چه رسد به ولایت فقیه که نصب عام است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۴۰۵، ۳۹۰) از جمله قائلین این نظریه امام خمینی که در شمار نخستین عالمان و فقیهانی است که با تأسیس نظام سیاسی دینی مبادرت ورزید. و موفق گردید پیش از او ملا احمد نراقی، شیخ حسن نجفی صاحب جواهر و در دوره معاصر آیت الله بروجردی و آیت الله گلپایگانی نیز نظریه انتصاب را مطرح کرده بودند. آقای جوادی آملی از جمله شارحان و قائلان این نظریه می‌باشد که تلاش‌های فراوانی برای بسط و تبیین این نظریه انجام داده‌اند.

۲۳- مشروعیت در نظریه انتخاب

نظریه انتخاب که عمدتاً پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران ابراز شده است مهم‌ترین نظریه این است که ظاهراً در مقابل نظریه انتصاب قرار دارد. مبنای مشروعیت در این نظریه الهی و مردمی قلمداد می‌شود. بر این اساس ولایت فقیه به وسیله انتخاب مردم و با توجه به شرایط چندگانه‌ای است که عبارت است از عقل کافی، و ایمان، و آگاهی به موازین و مقررات اسلام که از آن به فقاهت تعبیر می‌شود، توانایی و حسن تدبیر امور، ذکوریت، پاک زادی، پاک بودن از خصلت‌های ناپسند مثل بخل، حرص، طمع و سازش کاری. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۴۰۷، ۴۰۸) بدین ترتیب شارع مقدس تنها به بیان شرایط حاکم اکتفا کرده و در عصر غیبت، مردم فقیه دارای شرایط را به حکومت برمی‌گزینند. در این حال اگر فقهای واجد شرایط منصب امامت از جانب ائمه به صورت عام ثابت گردد، سخنی تمام و پذیرفتنی است که البته چنین امری محقق نشده است و گرنه بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص داده و او را برای تصدی این مقام نامزد و انتخاب کنند. این نظریه در واقع به نوعی مردم را محق دانستند و بنابراین مشروعیت در این نظریه وجهه‌ای دوگانه و به عبارتی الهی - مردمی - می‌یابد در هر حال از این دیدگاه در عصر غیبت، فقیه جامع شرایط برای تصدی رهبری تعیین شده است. چه به حال نصب عام و چه با انتخاب مردم، گرچه علما در تألیفاتشان تنها راه را منحصر به نصب می‌دانند و بطور کلی به انتخاب مردم توجیهی نکرده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۴۱۷ - ۴۰۹) این نظریه آن‌گاه به بررسی احتمالات پنج‌گانه درباره نصب ولایت عام فقها در عصر غیبت می‌پردازد و امکان نصب عموم فقها به صورت، بالفعل در مقام ثبوت را رد می‌کند. از این رو است که نصب عام فقها در عصر غیبت اثباتاً متوقف بر صحت آن در مقام ثبوت است اما صحت چنین امری ثبوتاً مورد خدشه واقع شده است. بدین گونه که اگر در زمان غیبت بیش از یک فقیه جامع شرایط نبود بر نصب آن اشکال وارد نمی‌شد. اما چون فقهای جامع شرایط در عصر غیبت بی‌شمارند بر نصب ولی فقیه خدشه و اشکال وارد می‌شود.

بر این نصب پنج احتمال متصور است که همه این احتمال‌ها باطل است. این پنج احتمال به قرار زیرند: همه فقهای واجد شرایط یک عصر به صورت عام استقرایی از جانب ائمه (ع) منصوب باشند. در این صورت هر

یک از آنان بالفعل و مستقلاً دارای ولایت بوده و به صورت مستقل حق اعمال ولایت و حاکمیت دارند. بطلان این احتمال به دلیل شیوع هرج و مرج واضح و آشکار است؛ همه فقیهان به نحو عموم ولایت دارند، اما اعمال جز برای یکی از آنان جایز نیست. این احتمال نیز باطل است. زیرا معیاری برای تعیین آن یک نفر نیست؛ از میان فقها تنها یک فقیه به ولایت منصوب شده باشد از روایات وارده درباره ولایت فقیه نمی‌توان استنباط کرد که شخصی معینی به ولایت منصوب شده باشند، از این رو این احتمال نیز باطل است؛ همه فقها به ولایت منصوب شده باشند، اما اعمال ولایت هر یک از آنان مشروط به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگر فقهاست. این احتمال نیز به دلیل عدم امکان توافق فکری و فتوایی فقها باطل است؛ همه فقها به طور کلی به ولایت منصوب شده باشند و همه آنان به منزله امام واحد هستند؛ در این صورت واجب است در اعمال ولایت با یکدیگر توافق و هماهنگی کنند. این احتمال از آن رو باطل است که هر یک از فقها دارای رأی خاص است و نمی‌توان مجموع آنها را به منزله واحد تصور کرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، صص ۴۱۷ - ۴۹۰)

آقای جوادی آملی ضمن بیان احتمالات پنج‌گانه، می‌گوید: تناسب حکم و موضوع خود این مسئله را روشن می‌کند که انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع است؛ به این صورت که همه فقهای جامع شرایط، منصوب به ولایت هستند و لذا عهده داری این منصب بر آنها واجب است، لیکن به نحو وجوب کفایی؛ به این معنا که هر گاه یکی بر این مهم مبادرت ورزید، تکلیف از دیگران ساقط است. ایشان در پاسخ دیگری به مطلب می‌نویسد: مسئله ولایت چون مسئله نماز جماعت نیست تا هر عادل بتواند عهده‌دار سمت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه اولی و وظیفه کسی است که اعلم، اتقی، اشجع و با تدبیرتر از دیگران باشد و حال آن که کمتر اتفاق می‌افتد دو نفر در تمام این خصوصیات مساوی باشند. علاوه بر این که طبع مسئله ولایت به خاطر مشکلات و مصایبی که دارد، بر خلاف افتا و امثال آن، به گونه‌ای است که کمتر کسی داوطلب قیام بر آن می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، صص ۱۸۴ - ۱۸۷) نتیجه‌ای که پس از رد احتمالات در نظریه انتخاب گرفته می‌شود این است که نصب فقها در عصر غیبت توسط ائمه (ع) به گونه‌ای که به مجرد نصب، ولایت بالفعل برای آنان ثابت گردد، با تمام احتمالات پنج‌گانه، در مرحله ثبوت قابل خدشه است و به تبع، دیگ نوبت به بحث در مرحله اثبات نمی‌-

رسد. البته در یک صورت می‌توان گفت نصب فقها از سوی ائمه صحیح است که فقها صرفاً از جانب آنان برای احراز چنین مقامی پیشنهاد شده باشند تا مردم به آنان روی آوردند و برای اداره امور جامعه شناسان آنان را گزینش و انتخاب کنند. از سوی دیگر، بر مردم نیز واجب است که به چنین انتخابی اقدام کنند، زیرا این کار یکی از مهم‌ترین فرایض و واجبات و ترک آن از شدیدترین گناهان به شمار می‌رود. تعطیل حکومت، تعطیل حقوق و حدود و احکام و تسلط کفار و تجاوزگران به حقوق شوؤون مسلمانان را به دنبال دارد.

(منتظری، ۱۳۶۹، ۲۰۳ و ۲۰۲) بنیاس این نظریه، مشروعیت ولایت فقیه بر نصب الهی با انتخاب مردم مبتنی است. در واقع حیات این نظریه مستلزم رد و انکار نظریه انتصاب است. نظریه انتخاب با توجه به عدم کفایت و قابل خدشه و تردید دانستن دلایل نظریه نصب، به تبیین نظریه مورد نظر خود می‌پردازد و برای اثبات نظریه‌اش به دلایل نقلی فراوانی از جمله سخنان حضرت علی (ع) استناد می‌جوید که جنبه‌های انتخاب مردم در حکومت را برجسته می‌سازد. در این نگاه مردم در حین انتخاب فقیه به رهبری می‌توانند قیدهایی برای محدود ساختن وی وضع کنند. فقیه تنها در محدوده قانون اساسی و قراردادی که با مردم بسته، موظف به اعمال قدرت و حکومت است. گرچه این قرارداد نیز از دایره احکام شریعت بیرون نبوده و بر مدار شریعت می‌چرخد؛ از این رو ولایت فقیه، مقیده است و نه مطلقه. گفتنی است نظریه انتخاب را در ابتدا و به صورت اجمالی آقای صالحی نجف‌آبادی ارائه کردند. وی در کتاب خود به دو نوع ولایت اخباری و انشایی اشاره می‌کند. پس از ایشان، آقای منتظری اقدام به طرح مبسوط این مسئله با عنوان دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه در ضمن درس‌های خارج فقه خود کرد.

۲۴- جمع‌بندی دو نظریه انتخاب و انتصاب

به نظر می‌رسد، قائلان به نظریه انتخاب و نظریه انتصاب هر دو در باب نظام سیاسی و نظام سیاسی دینی به یکسان حکم به ضرورت آن می‌کنند. هم چنین از آن‌جا که قائلان به این دو نظریه در مکتب روش شناختی اصولی و نه اخباری قرار می‌گیرند معتقدند: اولاً، فهم و اجرای شریعت برای اداره درست جامعه اسلامی ضروری است و ثانیاً، دوره غیبت هر چند به دلیل فقدان حضور معصوم و بسط قدرت او دوره نقصان و حرمان است، اما مجتهدان به اعتبار علم و ملکه استنباطی که دارند که کار ویژه‌های سه گانه دوره حضور

پیامبر و امام را در زندگی سیاسی به عهده گرفته و تأمین می‌کنند. بدین سان منزلت مجتهدان در زندگی سیاسی - اجتماعی شیعیان در دوره غیبت، همانند جایگاه و منزلت پیامبر و امام معصوم در دوران حضور بوده و از این حیث، اجتهاد، استمرار کار ویژه‌های امامت در شرایط متفاوت با دوران معصوم تلقی می‌شود. هر چند می‌توانیم بگوییم این جایگاه در نظریه انتصاب پررنگتر است. اندیشمندان مکتب روش شناختی اصولی با چنین استدلالی، علم فقه را همانند نبوت و امامت، از جمله اسباب ایجاد کننده ولایت در امور عامه جامعه اسلامی می‌دانند. اختلاف بین دو نظریه در بحث مشروعیت نظام سیاسی خود را می‌نمایاند همان‌گونه که ذکر شده نظریه انتصاب به مشروعیت الهی باور دارد و نقش مردم را در حد فعلیت و پذیرش ولایت ارزشمند می‌داند. در واقع مردم با قبول ولایت فقیه، تمامی اختیارات خویش را به فقیه «واگذار» می‌کنند. برخلاف نظریه انتخاب که فقها را تا حد کارگزار مردم تقلیل می‌دهد و به مشروعیت الهی - مردمی می‌اندیشد که با فقدان هر یک حکومت اسلامی محقق نمی‌شود. در ارزیابی مبنای مشروعیت در این دو نظریه باید به لوازم و پیامدهای این دو توجه کرد و آن‌گاه نقاط اختلاف و اشتراک آنان را برجسته نمود. هم چنین در ارزیابی نهایی از آثار و نتایج عملی این دو نظریه باید به پرسش‌هایی از این قبیل پاسخ داده شود: آیا در نظریه انتصاب مردم تمامی اختیارات خود را - حتی در حوزه خصوصی - به فقیه واگذار می‌کنند و در حوزه عمومی هیچ گونه نقشی در نظام سیاسی ندارند؟ سازوکار انتخاب حاکم اسلامی و فرایند قدرت (کسب قدرت، توزیع قدرت و حفظ قدرت) در نظریه انتصاب چگونه است؟ آیا مردم از حق مشارکت سیاسی برخوردار هستند؟ آیا آزادی‌های سیاسی مردم پایمال می‌شود و آنان حق انتخاب کردن، انتخاب شدن و مخالفت کردن را دارا نیستند؟ آیا باب انتقاد و اعتراض مسدود است و هرگونه مخالفتی سرکوب و حقوق مخالفان نادیده انگاشته می‌شود؟ آیا مردم پس از تأسیس نظام سیاسی مبتنی بر نظریه انتصاب دارای هیچ گونه حقی نیستند و صرفاً مکلف شمرده می‌شوند؟ آیا نظریه انتصاب - آن گونه که برخی معتقدند - به استبداد دینی منتهی نمی‌شود؟ پرسش‌های فوق را به گونه‌ای سلبی و ایجابی از نظریه انتخاب نیز می‌توان پرسید: آیا مردم دارای حق اعتراض و انتقاد می‌باشند؟ آیا مردم ولی فقیه را در حد یک کارگزار به رهبری می‌پذیرند و وظایفی بیش از آنچه در قانون اساسی برای او مشخص شده است بر عهده ندارند؟ فرایند قدرت و سازوکار

کسب، توزیع و حفظ قدرت در این نظریه چگونه است؟ آیا باب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی گشوده است و مردم حق انتخاب کردن، انتخاب شدن و مخالفت نمودن دارند؟ آیا حقوق مخالفان به رسمیت شناخته می‌شود و آنان در حاکمیت نقش دارند؟ آیا این نظریه به حکومت دموکراتیک دینی منتهی می‌شود و جامعه مطلوبی که در آن استبداد اثری نیست برای مردم به ارمغان می‌آورد؟ آیا در نظریه فقط به حق اندیشیده می‌شود و از تکلیف سخنی نیست؟ به نظر می‌رسد پاسخ به پرسش‌های فوق تا حدی مبنای مشروعیت در این دو نظریه را که منشأ اختلاف فرض شده را روشن کرده و صحت و سقم آن را ارزیابی می‌کند هم چنین در هر دو نظریه می‌توان حق و تکلیف را در کنار یکدیگر مشاهده کرد. نظریه انتخاب عمدتاً مبتنی بر نظریات آقای منتظری به عنوان شارح و طرح کننده این نظریه است.

۲۵- ولایت مطلقه فقیه از نظر جوادی آملی

ولایت یعنی والی بودن، مدیر بودن، مجری بودن و اگر گفته می‌شود که فقیه ولایت دارد یعنی سوی شارع مقدس، تبیین قوانین الهی و اجرای احکام دین و مدیریت جامعه اسلامی در عصر غیبت، بر عهده فقیه جامع شرایط نهاده شده است. و مطلق بودن ولایت، یعنی اینکه فقیه، اولاً ملتزم است همه احکام اسلامی را تبیین نماید و ثانیاً همه آنها را اجرا کند. زیرا هیچ حکمی از احکام الهی در عصر غیبت، قابل تعطیل شدن نیست و ثالثاً برای تزامم احکام الهی چاره‌ای بیاندهد، یعنی در هنگام اجرای احکام، اگر دو حکم خداوند، با یکدیگر تزامم داشته باشند به گونه‌ای که انجام یکی، سبب ترک دیگری شود این دو حکم در یک زمان نمی‌تواند اجرا شود و فقیه جامع شرایط جامعه اسلامی حکم اهم را جدا می‌کند و برای امکان اجرای آن حکم اهم حکم مهم را به صورت موقت تعطیل می‌کند. (جوادی آملی ۱۳۸۹، ۶۳) برخی ولایت مطلقه آزادی مطلق فقیه و خودمحموری او در قانون و عمل توهم کرده‌اند و لذا آن را نوعی دیکتاتوری دانسته‌اند.

۲۶- تفسیر ولایت مطلقه فقیه

برای شناخت معنای ولایت باید گفت از غیبت کبری، تاکنون هیچ فقیهی منکر اصل ولایت فقیه نشده است تا آنجا که برخی آن را از ضروریات و مسلمات مذهب شیعه می‌دانند و حتی افرادی همچون جواهر و محقق کرکی درباره آن ادعای اجماع کرده‌اند. صاحب جواهر می‌فرماید: اگر ولایت فقیه جامع شرایط در زمان

غیبت نباشد. بسیاری از امور مسلمانان معطل خواهد ماند. و می‌فرماید: فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلك بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شيئاً ولا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا (محمد حسن نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۹۷) از مطالب عجیب و غریب این است که بعضی از مردم در این موضوع (ولایت فقیه) وسوسه می‌کنند. گویا اینان چیزی از طعم فقه را نچشیده و از سخنان و رموز کلام معصومین چیزی درک نکرده‌اند. در طول تاریخ فقهی با اصل ولایت فقیه مخالف نبود، و اگر کسی چنین گمانی داشته باشد از فقه و انظار فقها نبوده است. آنچه باعث اختلاف نظر برخی از فقها شده است حیطة و میزان گستره اختیارات ولی فقیه است. بعضی می‌گویند ولی فقیه ولایت دارد اما این ولایت مطلقه نیست.

۲۷- ولایت مطلقه در مقابل ولایت مقیده

در این تلقی از ولایت مطلقه فقیه این باور وجود دارد که بایستی عرصه ولایت مطلقه فقیه را از حکومت‌های متّصف به مطلقه و استبدادی جدا کرد. در واقع ولایت مطلقه، نه به معنای سیاسی آن، که به معنای فقهی آن مورد نظر است و هیچ مناسبتی با استبداد و دیکتاتوری ندارد. کسانی که ولایت مطلقه فقیه را به کار برده‌اند، مرادشان نه ابعاد کلامی و فلسفی، بلکه ابعادهای فقهی بوده است. به دیگر سخن از آن جا که نظریه‌های گوناگونی در باب ولایت فقیه وجود دارد، هر کدام از این نظریه‌ها قلمرو اختیارات فقیه را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که با نظریه دیگر متفاوت است. در این زمینه برخی از نظریه‌ها در حوزه اختیارات و قدرت فقیه به گونه‌ای انقباضی می‌اندیشند و پاره‌ای دیگر به بسط اختیارات فقیه می‌پردازند. از این رو هنگامی که ولایت مطلقه فقیه استعمال می‌گردد، این معنا را می‌رساند که حوزه اختیارات و قدرت فقیه محدود و مقید به حوزه قضاوت و امور حسبیه نیست، بلکه تمامی مسائل و مصالح عمومی و اجتماعی را در برمی‌گیرد و فقیه می‌تواند در همه آن‌ها به اعمال قدرت بپردازد. مطلب زیر - از یکی از صاحب نظران - چنین برداشتی را تأیید می‌کند؛ صفت مطلقه در ولایت فقیه به معنای فقیه آن است و نه به معنای فلسفی و کلامی آن. چندین نظریه در باب فقیه وجود دارد. برخی از این نظریه‌ها اختیارات فقیه را محدود و مقید می‌کنند و در بعضی زمینه‌ها به آن قید می‌زنند. یک نظر هم وجود دارد که قائل به این قیود نیست و لفظ مطلقه را جهت نفی این قیود آورده است و آن قیدها هم، همه قید فقهی‌اند نه هر قیدی مطلقه در حوزه فلسفه یک معنی

دارد. و در حوزه فقه، محدود است، معنای دیگری دارد. در این دید، مطلقه بودن ولایت فقیه از آن روست که فقیه بسان پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) دارای تمام اختیارات حکومتی آنهاست و از این رو هیچ گونه تفاوتی میان فقیه و امام معصوم (ع) و پیامبر (ص) از نظر اختیارات حکومتی نیست. قائل به این دیدگاه معتقد است که ولایت مطلقه فقیه در اندیشه امام خمینی (ره) ناظر به رأی ایشان در مقابل آرای تعدادی از فقیهان دیگر است که گستره اختیارات ولایت فقیه را محدودتر از اختیارات رسول اکرم (ص) و امام معصوم (ع) پنداشته‌اند. رأی امام خمینی (ره) در باب حیطة اختیارات ولی فقیه، یکی از سه نظریه‌ای است که در این باره مطرح شده است. این نظریه در واقع گسترده‌ترین آنها از حیث اختیارات است که قلمرو اختیارات فقیه را هم سنگ اختیارات حکومتی پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) به شمار می‌آورد. این نظریه را فقها به «ولایت عامه فقیه» تعبیر کرده‌اند. مطابق نظریه دوم، حوزه وظایف و اختیارات فقیه محدود به فتوا دادن و قضاوت کردن است. بنابراین حفاظت از مرزها، ایجاد نظم در کشور، جهاد و دفاع، اجرای حدود، اخذ خمس و زکات، اقامه نماز جمعه و ... بر عهده فقیه نیست و از حوزه اختیارات او خارج است و فقیه در آنها ولایت ندارد. آنچه فقیه می‌تواند و می‌باید انجام دهد، تنها فتوا دادن درباره امور شرعی و دینی مردم و حل و فصل مخاصمات و نزاع میان آدمیان است. اما بر طبق نظریه سوم، گستره وظایف و اختیارات فقیه پیش از پیش محدود می‌شود. تصرفات فقیه در این دیدگاه، تنها در امور حسبیه نافذ است. چنین جواز تصرفی از باب قدر متیقن است. نه از باب ولایت بر تصرف، بدین معنا که به یقین یکی از افرادی که حق تصرف در امور حسبیه را داراست، فقیه جامع الشرایط است، آن هم نه از باب ولایت بر تصرف در این نظریه، هیچ گونه ولایتی برای فقیه ثابت نشده است. ولایت و حکومت، تنها اختصاص به پیامبر (ص) و ائمه (ع) دارد و فقها از چنین ولایتی برخوردار نیستند. در این دیدگاه نخست - ولایت عامه فقیه یا ولایت مطلقه فقیه، که دیدگاه امام خمینی (ره) را نیز در برمی‌گیرد - نسبت به دو نظریه دیگر اطلاق دارد، زیرا ولایت فقیه را به امور حسبیه یا فتوا دادن و قضاوت کردن محدود نمی‌کند. در نتیجه فقیه جامع الشرایط در حوزه عمومی جامعه مسلمانان و جمیع امور مرتبط با حکومت و نظام سیاسی همانند پیامبر (ص) و ائمه معصوم (ع)، صاحب اختیار است.

(محمد جواد ارسطاء، ۱۳۸۸، صص ۲۹ - ۲۲)

۲۸- ولایت در اجرای احکام اسلامی و چاره‌اندیشی در مواقع تراحم

در این دیدگاه مراد از ولایت مطلقه فقیه، ولایت در اجرای احکام اسلامی است؛ به این معنا که فقیه و حاکم اسلامی، ولایت مطلقه‌اش اولاً محدود به حوزه‌ی اجرایی است و نه تغییر احکام الهی، ثانیاً در مقام اجرا نیز حق نخواهد داشت که هرگونه اراده کرد، احکام را اجرا کند، بلکه اجرای احکام اسلامی نیز بایست با راه کارهای که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده است، صورت گیرد. از این رو ولایت مطلقه از سه ویژگی برخوردار است؛ (۱) فقیه عادل، متولی و مسؤول همه ابعاد دین در دوران غیبت است و شرعیت نظام سیاسی اسلامی و اعتبار همه مقررات آن، وابسته به اوست و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت می‌یابد. (۲) اجرای همه احکام اجتماعی اسلام که در نظم جامعه اسلامی دخالت دارند، بر عهده فقیه جامع شرایط است که یا خود او به طور مستقیم آن‌ها را انجام می‌دهد یا به افراد دارای صلاحیت تفویض می‌کند. (۳) در هنگام اجرای دستورهای خداوند، در موارد تراحم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی مهم را برای احکام دینی مهم‌تر، به طور موقت تعطیل می‌کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌باشد، زیرا در تمام موارد تراحم، مهم‌تر بر مهم مقدم می‌شود و این تشخیص علمی و تقدیم عملی بر عهده فقیه جامع شرایط است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۱) بنابراین ولایت مطلقه فقیه به معنای داشتن قدرت سیاسی مطلق و بی‌حد و حصر نیست تا به صورت حکومت استبدادی و خودکامه درآید، بلکه دارای شرایط و قیود علمی و عملی فراوانی است که حفظ آن شرایط هم از جهت حدوث و هم از جهت تداوم و استمرار نظام سیاسی ضروری است. از این رو مطلق بودن ولایت به معنای التزام فقیه به تبیین و اجرای همه احکام شریعت و چاره‌اندیشی در مواقع تراحم میان آن‌هاست. تراحم در هنگام اجرای برخی احکام بلاحکام دیگر روی می‌دهد به گونه‌ای که انجام یکی سبب کنار گذاشتن و ترک دیگری می‌شود و دو حکم را نمی‌توان در یک زمان با هم اجرا کرد. فقیه از باب ولایت مطلقه در چنین مواردی آن چه به اصطلاح مهم‌تر است، بر مهم ترجیح می‌دهد. البته در ساز و کار و چگونگی این ترجیح نیز بحث و مذاقه شده است که یکی از این سازوکارها استفاده از کاربست مشورت است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، صص ۴۸۰، ۴۶۴، ۲۴۹) به این معنا که

فقیهی که رهبری جامعه مسلمانان را بر عهده دارد، در مواقعی که میان احکام شریعت تراحم واقع می‌شود به مشورت با متخصصان و کارشنان می‌پردازد و آن‌گاه رأی صواب یا نزدیک به صواب را انتخاب کرده و جامع و کشور را از بلا تکلیفی و بن بست خارج می‌سازد. برای نمونه جوادی آملی ضمن بیان ویژگی‌های ولی فقیه و لزوم مشورت رهبر جامعه اسلام می‌گوید: ویژگی سوم فقیه جامع شرایط، سیاست، درایت، و تدبیر و مدییت او است که به موجب آن نظام اسلامی را بر محور مشورت با صاحب نظران و اندیشمندان و متخصصان جامعه و توجه به خواست مشروع مردم اداره می‌کند. اگر فقیهی بدون مشورت عمل کند، مدیر و مدبر و آگاه به زمان نیست و لذا شایستگی رهبری و ولایت را ندارد

۲۹- تصمیم‌گیری ولی فقیه در موارد استثنایی و خلأهای قانونی

از این منظر ولایت مطلقه فقیه به این معنا است که هنگامی که خلأ قانونی پیش بیاید، در مواردی که مدیران برجسته نظام مصداقی از یک قانون را برخلاف مصلحت بزرگی تشخیص دهند، ولی فقیه با رعایت جوانب و در نظر گرفتن مصلحت مهم می‌تواند اجازه دهد که بر طبق مصلحت عمل کنند. (سید علی خامنه‌ای، ۱۳۷۸، ۲۷۳) طبیعی است که از این منظر در مواردی که بن بست و خلأیی در کشور مشاهده نمی‌شود، امور در مجرای قانونی و به شیوه‌ی عادی جریان می‌یابد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این معنا از ولایت مطلقه فقیه با قید تشخیص مصلحت را مدیران می‌توانند عملی کنند و شخص فقیه به تنهایی به اخذ تصمیم در این زمینه نمی‌پردازد. به ویژه این که ممکن است، مدیران برجسته نظام سیاسی، هیچ مصلحت مهم‌تری را تشخیص ندهند و در این صورت ولی فقیه، مجاز نیست، قوانین جاری کشور را تغییر دهد یا به اعمال قدرت در موارد ذکر نشده در قانون الهی بپردازد. در برداشت دوم از ولایت مطلقه فقیه نیز بر وجوب مشورت ولی فقیه با صاحب نظران، اندیشمندان و متخصصان جامعه و توجه به خواست مشروع مردم اشاره و تأکید شده بود. در ادامه تلقی فوق از ولایت مطلقه، به تقدم تصمیمات ولی فقیه در مصالح عمومی حکم شده است. از این رو تصمیمات ولی فقیه دچار محدودیت نمی‌گردد. ولی فقیه در حوزه مصالح عمومی به تصمیم‌گیری می‌پردازد و این تصمیم او مقدم بر همه تصمیمات دیگر است. به دیگر سخن، تصمیمات ولی فقیه؛ در دایره مصالح عمومی، مطلق است و مطلق یعنی این که هیچ حکمی از فرمان ولی فقیه ممانعت نمی‌کند و قبل از آن

وجود ندارد. مثلاً وجوب حج مانع از تحریم آن توسط ولی فقیه نمی‌شود. تفسیر حاضر تنها به تقدم تصمیمات ولی فقیه در مصالح عمومی اشاره می‌کند و نه بیش از آن. در واقع عرصه اعمال قدرت ولایت مطلقه فقیه، حوزه عمومی و مصالح اجتماعی است و نه حوزه خصوصی و شخصی افراد. در پاره‌ای از موارد مطلقه فقیه به مفهوم تقدم رأی و تصمیم ولی فقیه در هنگام تعارض با نظر و رأی مردم فرض شده است. در این برداشت، وقتی شخصی رهبری جامعه اسلامی را عهده‌دار می‌شود، می‌بایست در مواردی که لازم می‌داند تصمیمات مقتضی را براساس فقه اسلامی اتخاذ کرده و دستورهای لازم را صادر نماید. این تصمیمات در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمانان در صورت تعارض با اراده و اختیار مردم، بر تصمیمات و اختیارات آنان مقدم می‌شود. (سید علی خامنه‌ای، ۱۳۸۹، ص ۲۰)

۳۰- ولایت مطلقه فقیه و حوزه خصوصی

به نظر می‌رسد، پاره‌ای از مخالفان ها با ولایت مطلقه فقیه، ناشی از این باشد که ولی فقیه همانند حکومت- های مطلقه و استبدادی، قادر می‌شود علاوه بر اعمال قدرت در حوزه عمومی و عرصه اجتماعی، در حوزه خصوصی شهروندان نیز دخالت کند. از این روی عده‌ای به مخالفت با ولایت مطلقه فقیه پرداخته، آن را مورد انکار قرار می‌دهند. در زیر با توجه به دیدگاه مدافعان و شارحان ولایت مطلقه فقیه به این بحث پرداخته می- شود و روشن می‌گردد که آیا ولی فقیه مجاز است، در حوزه خصوصی شهروندان دخالت کند یا خیر؟ از منظر امام خمینی (ره)، که دانش واژه ولایت مطلقه در سخنان ایشان به کار رفته است، ولی فقیه مجاز نیست، در حوزه خصوصی اشخاص دخالت کند. در واقع اگر هم به فرض پذیرفته شود که پیامبر (ص) مجاز به دخالت در عرصه خصوصی مردم بوده است، ولی فقیه از چنین حقی برخوردار نیست. امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: حکومت اسلامی، استبدادی نیست، که رئیس دولت، مسببند و خود رأی باشد؛ مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند؛ هرکس را اراده‌اش تعلق گرفت بکشد و هر کس خواست انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین (ع) و سایر خلاف همچنین اختیاراتی نداشتند. (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۲ - ۳۳) آن چه از سخنان فوق برداشت می‌شود، این است که در حکومت مبتنی بر ولایت فقیه، مال و جان مردم

از گزند دستبرد حاکمان محفوظ است و مردم در حوزه زندگی خصوصی خود از امنیت کامل برخوردارند. و در حوزه عمومی نیز بر طبق قانون رفتار می‌شود و همه در برابر آن یکسان شمرده می‌شوند، ولی فقیه هرگز نباید در امور شخصی مردم دخالت کند. و از این رو شهروندان در احوال هیأت‌ها و مراکز خیریه و عبادی که مستلزم دخالت در کار ویژه‌های دولت نیست، تا آنجا که باعث هرج و مرج و اختلال نظم نشود و آسیبی به نظام سیاسی اسلام نرساند، دولت حق دخالت ندارد و کسی ملزم به اطاعت از دولت و دیگران نیست.

(جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۴۵۲ و ۲۶۵ - ۲۶۴) در هر صورت همه افراد اعم از رسول اکرم (ص)، امام معصوم (ع)، فقها و مردم تابع قانون الهی هستند و هیچ امتیاز حقوقی میان شخص حقیقی رهبر و مردم نیست. اگر فقیهی خود را از قانون خدا مسئول‌تر ببیند، لاجرم از رهبری جامعه اسلامی ساقط و عزل می‌شود. در این جا فرض بر این است که برخی موارد که به طور موردی به خاطر مقام عصمت و نبوت توسط شخص پیامبر (ص) انجام شده - مانند این که فردی را به ازدواج امر نموده است - ولی فقیه در این موارد هیچ گونه اختیاری ندارد و از حوزه اختیارات فقیه خارج است. آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی از شارحان و طرفداران نظریه ولایت انتخابی فقیه نیز در بحث‌های خود این پرسش‌های خود این پرسش را مطرح می‌کند که: آیا ولی فقیه حق دارد در زندگی خصوصی مردم به دلخواه دخالت کند و به عنوان مثال در انتخاب شغل یا محل کار یا انتخاب همسر و مانند این‌ها رأی خود را بر مردم تحمیل نماید یا خیر؟ وی برای پاسخ به این پرسش ابتدا وجود چنین حقی را برای پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) مورد تردید قرار می‌دهد، آن گاه مدعی می‌شود که ولی فقیه طریق اولویت از چنین حقی برخوردار نیست. از منظر وی، عدم نقض حقوق مردم توسط پیامبر (ص) و امام (ع) نه فقط به خاطر داشتن چنین حقی و استفاده نکردن از آن، بلکه به سبب حرمت دخالت و نقض چنین اموری است. پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) در طول دو قرن و نیم، هیچ‌گاه در اموال شخصی مردم تصرف نکرده‌اند، همسر کسی را طلاق نداده‌اند و ... در هر صورت اگر چنین حقی داشتند، آن را اعمال می‌کردند و نشان می‌دادند که حکومت اسلام، استبدادی است و حاکم جامعه اسلام به دلخواه خود قوانین را نقض و حقوق مدرن را تزییع می‌کند! (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۵ - ۲۱۸) از این رو دخالت حاکم در حقوق و احوال خصوصی اشخاص نشانگر استبدادی بودن حکومت است. وی آن گاه در تأیید

مطالب خود به سخنان امام خمینی (ره) استناد می‌کند که معتقد است همه تابع قانون هستند و هیچ فردی از

چنین اختیاراتی برخوردار نیست (امام خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۳-۳۲)

فصل چهارم:

نقش مردم در نظام ولایت

فقیه

۱- ولایت فقیه و مردم در اندیشه جوادی

به طور کلی دو جریان عمده در تاریخ نظام‌های سیاسی وجود دارد. جریان اقتدارگر قدرت از بالا به پایین جاری می‌شود. و جریان مردم سالار قدرت از پایین به بالا حرکت می‌کند دیگر نظام‌های سیاسی عموماً وضعیت مختلط دارند و کم و بیش آمیزه‌ای از این دو اصل هستند. اما اصولاً همنشینی این دو مبنای مشروعیت به لحاظ نظری و منطقی دشوار است. هر چند از لحاظ جامعه شناختی امکان تحقق مشروعیت مرکب و مضاف، به اعتبار گروهها و جماعات درگیر در دولت‌ها وجود دارد: یعنی ممکن است در یک جامعه، هر گروهی به اعتبار تلقی خاصی از مشروعیت در دولت، مشارکت و از آن پیروی نماید. (فیرحی، داود، ج ۲، ۱۳۸۴، ص ۲۹۴ - ۲۹۵). به نظر آیت‌الله جوادی آملی در نظام اسلامی، مشروعیت حکومت از ناحیه خداوند است و مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشیدن به نظام اسلامی ندارند، اما تحقق و فعلیت نظام اسلامی مرهون حضور و مشارکت مردم است. وی معتقد است که در حکومت دینی مردم به معنای واقعی در سرنوشت خود نقش دارند و مقدرات خود را رقم می‌زنند. آنان می‌توانند با استفاده از حق تکوینی خود بالاترین حقیقت که پیروی از دین و تعالیم الهی است و عالی‌ترین حقوق خود را که تدین و دینداری است در عرصه حکومت بپذیرند. یا به کنار گذارند، حکومت دینی، بدون حمایت مردم، نه توان تشکیل دارد و نه توان استمرار، به گونه‌ای که اگر بالاترین فرد معصوم همانند علی (ع) بر صدر آن قرار گیرد، اما مردم از پشتیبانی او و حکومتش سرباز زنند. چنین حکومتی کارایی نخواهد داشت پس بعد معرفتی حتی در سطوح عالی‌اش بدون بعد عملی در جامعه اجرا نخواهد شد. ممکن است حکومت‌های مدعی دموکراسی، خود را

مردمی بدانند ولی لازم است بدون اعتنا به ادعاها، صداقت آنان را در عمل بررسی کرد، بی‌اغراق، کمتر حکومتی است که برای اجرا و تحقق بالاترین محصول معرفتی خود، به خواست مردم اعتنا کند و عالی‌ترین حقوق را پیش از ارزش‌گذاری آحاد جامعه، مورد عمل ارزیابی قرار دهد.

این حکومت دینی است که در موضعی کاملاً متمایز با دیگر حکومت‌ها، افزون بر آنکه به منافع و مصالح شخصی حاکمان، هیچ وقعی نمی‌نهد و توجه به سود ویژه مسئولان را در ساختار خود نمی‌پذیرد. برای اجرای بالاترین حق و حقیقت که مسلماً در پیروی مردم از دین و آموزه‌های آن حاصل می‌شود اقبال و پذیرش افراد جامعه را دخیل می‌داند و بر همین اساس، شالوده دینی حکومت مورد نظر خویش را بنا می‌کند.

(جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، ۴۰۰ - ۴۰۱). این فقیه متأله، همچنین اسلامیت نظام را به مقام ثبوت و جمهوریت نظام را به مقام اثبات باز می‌گرداند و نقش مردم را در تحقق و عینیت بخشیدن به حکومت اسلامی در خارج می‌داند.

جمهوریت و اسلامیت هرکدام در حکومت الهی، سهم ویژه‌ای دارد که نمی‌توان در آن تغییری ایجاد کرد. مهور مردم هرگاه به دنبال حکومت خدا و اجرای دین بر گستره زمین باشند. باید در اطاعت خدا و بندگی بی‌چون و چرای او هرگز کوتاهی نکنند و همواره بکوشند که اگر چنین شود، حکومت الهی در خارج، تحقق می‌یابد و پایه‌های آن بر دوش مؤمنان و صالحان استوار می‌گردد. معنای این سخن، آن است که در حکومت الهی، اسلامیت، به مقام ثبوت باز می‌گردد و جمهوریت، به مقام اثبات؛ یعنی دین، حقیقتی است که از سوی خدا و به دست انبیاء ارائه شده و همواره ثابت تبدیل ناشدنی و تغییر ناپذیر است چه انسانها تمکین کنند و بپذیرند و چه به مخالفت با آن برخیزند. اما تحقق عینی و خارجی و سازمان یافتن حکومت دین در جامعه، جز با همراهی دست قوی و دل مشتاق انسانها ممکن نخواهد بود. از این رو، دین و اسلامیت، هرگز در سلطه جمهوریت قرار نمی‌گیرد و جمهوری نیز جز با شوق و رغبت، موفق به پیاده کردن احکام دین نخواهد گشت. جمهوریت نظام اسلام، پشتوانه وجود عینی اسلام است زیرا فقیه جامع الشرایط رهبری گرچه در حد عدالت فردی، اسلام ممثل است، لیکن هرگز با یک فرد اسلام در جامعه ممثل نمی‌شود و به منظور تمثل عینی اسلام در تمام ابعاد و شؤون فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، نظامی، چاره‌ای جز اقتدار ملی که

تلور جمهوریت است نخواهد بود. چه اینکه سهم تعیین کننده آراء جمهور در تمام مراحل انتخاب توکیلی، ملحوظ و مدون است.

۲- نقش مردم در مشروعیت ولی فقیه

نقش مردم در مشروعیت و نظام مبتنی بر ولایت فقیه از آنجا ناشی می‌شود که براساس مبانی کلامی اسلامی و شیعی و برپایه اصل اعتقاد به توحید، حاکمیت از آن خداست و اوست که مالک همه چیز است و حق تصرف در اموال و انفس مردم را دارد از همین رو حکومت و ولایت مختص خداست و دیگران تنها با نصب او می‌توانند حاکمیت را در دست گیرند. و بدون اجازه او هرگونه تصدی امور دیگران و سلطه و حاکمیت، غاصبانه است. همچنین براساس باور شیعیان در دوران پیامبر و ائمه، این حق به پیامبر و ائمه نهاد شده و آنها از سوی خداوند برای سرپرستی امت اسلامی منصوب بودند.

اما در زمان غیبت امام معصوم، مردم چه نقشی در تعیین حاکمیت سیاسی دارند؟ آیا می‌توانند او را نصب و عزل کنند؟ آیا فقیه چون از جانب خدا منصوب شده، مردم در نصب و عزل و تعیین محدود، اختیارات او نقشی ندارند؟

سه دیدگاه مطرح است ۱- برخی با تاکید بر نصب عام فقها معتقدند. خداوند در زمان غیبت، فقهای عادل را برای اداره جامعه تعیین نموده و فقها در هر حال حتی آن هنگام که قدرت نیستند- از این صلاحیت برخوردارند و به هر طریق که به قدرت برسند ولایت دارند. اما پذیرش مردم یک از راه های است که به این ولایت فعلیت می‌بخشند. به واقع مردم در مشروعیت حکومت اسلامی نقشی ندارند بلکه تنها موجب تحقق آن می‌شوند.

زیرا دلیلی شرعی مبنی بر واگذاری ولایت به مردم از سوی خداوند وجود ندارد و کسی که خود دارای ولایت نیست. چگونه می‌تواند ولی تعیین کند؟ نتیجه این اعتقاد و به این دیدگاه آن است که مردم حق نصب و عزل حاکم؟؟؟ و تعیین محدوده اختیارات او را ندارند، چه آن که نصب حاکم از سوی خداست و حدود اختیارات را نیز شرع معین می‌دارد.

دیدگاه دوم: دیدگاه انتخاب معروف می‌باشد. معتقدان به آن می‌گویند خداوند در دوران غیبت و فقط ویژگی های حاکم مشروع را بر شمرده، اما شخص یا گروهی را برای حکومت نصب نکرده، بلکه انتخاب آن را به مردم واگذار کرده است این گروه رای و نظر مردم را چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم مانند (انتخاب خبرگان از سوی مردم و سپس انتخاب رهبر از سوی خبرگان) در مشروعیت زمامداری حاکم اسلامی دخیل می‌دانند اما به این دخالت به نحو تمام موضوع قائل نیستند. بلکه به آن گونه جزءالموضوع اعتقاد دارند بدین معنا که مردم موظف‌اند از میان فقهای دارای شرایط فقاقت و عدالت و ... یکی را به عنوان زمامداری برگزینند تا حکومت و مشروعیت یافته و تصمیماتش در مورد مردم و اجتماع نافذ و لازم‌الاطاعه باشد.

در واقع تأثیر رای مردم در موضوع ولایت فقیه، بنابر نظریه انتخاب به نحو قیدیت و شرطیت م باشد اما بر پایه نظریه انتصاب به صور کاشفیت است. مراد از قیدیت و شرطیت آن است که انتخاب مردم هم ردیف با سایر شرایط و ویژگی های ولی فقیه - نظیر فقاقت و عدالت است و با نبود آن، مشروعیت ولایت فقیه از میان می‌رود. اما کاشفیت، یعنی انتخاب فقیه عادل از سوی مردم، کاشف از آن است که معصوم و در نهایت خداوند، به زمامداری او رضایت دارند.

نتیجه که براساس این دیدگاه، حاکم اسلامی توسط مردم تعیین و عزل می‌شود و محدوده اختیارات ولی فقیه و اسم به میثاق ملی است که طبق آن مردم فقیه را انتخاب می‌کنند میثاقی که ممکن است قانون اساسی و یا قوانین شرع باشد. تفاوت بین انتخابیون و معتقدان به دموکراسی از اینجا ناشی می‌شود که دموکراسی - چه در مورد قانون و چه در مورد مجری قانون - ملاک اصلی را رأی مردم قرار می‌دهد. در حالی که انتخابیون قانون را در جامعه اسلامی همان قوانین و دستور های الهی، مجری آن را دارای شرایط دینی و اصل مشروعیت را نیز از آن خداوند می‌دانند که آن را به مردم واگذار می‌کند. آنها معتقدند که خداوند حق تعیین سرنوشت جمعی را در چهارچوب خاصی آحاد ملت تفویض نموده و امت اسلامی براساس این حق الهی اختیار و صلاحیت تصمیم‌گیری در مورد آنچه در صلاحیت دولت ها است و از اختیار ولات فقیه به شمار می‌رود به فقیه منتخب تفویض کرده است.

دیدگاه سوم: که به مشروعیت الهی - مردمی حکومت اسلامی تاکید دارد. بر پایه این دو دیدگاه حکومت اسلامی دارای مشروعیتی با واسطه است. بدین بیان که هر چند همه فقها ولایت شرعی دارند، ولی امر مسلمین کسی است که از حمایت مردمی نیز برخوردار باشد به دیگر سخن، خداوند عنوان فقهای عادل را تعیین کرده و برای آنها ولایت شرعی قائل شد. اما ولی امر مسلمین فقیهی است که مورد پذیرش و رضایت مردم باشد به واقع در دیدگاه انتخاب اصولاً هر نوع نصبی از جانب شارع منتفی است اما در این دیدگاه، که می‌توان آن را دیدگاه نصب با واسطه یا مشروعیتی الهی - مردمی نامید. تعیین عنوان عام وجود دارد که با پذیرش مردم، مشروعیت فعلیت می‌یابد.

نتیجه علمی اعتقاد به دیدگاه آن است که رای مردم در فعلیت یافتن نصب و عزل فقیه موثر است و در واقع تنها فقیهی که منتخب مردم باشد ولایت دارد و حکمش نافذ است و مردم می‌توانند بر کار او نظارت و حتی در صورت نبود شرایط لازم، او را عزل کنند.

اما نظر آیت الله جوادی آملی با کدام یک از این نگرش‌ها و قرابت بیشتری دارد.

وی معتقد است که در زمان غیبت، فقهای عادل برای اداره جامعه نیاز است و آنها بر جامعه ولایت دارند و مردم نقشی در مشروعیت حکومت اسلامی ندارند بلکه موجب تحقق آن می‌شوند.

۳- شرایط ولی فقیه

براساس ادله که در طایفه ولایت فقیه بیان شد کسی می‌تواند زمام امور را در جامعه اسلامی به دست می‌گیرد که به مقام فقاہت رسیده باشد و بتواند احکام الهی را از منابع مورد وثوق استنباط نماید. البته در روایات از این اشخاص به روایان حدیث یا سنت نبوی (ع) و امامان معصوم (ع) یاد شده است و کسی می‌تواند در مورد حدیث یا سنت پیامبر و امامان معصوم (ع) اظهار نظر کند که فقیه یعنی مجتهد باشد.

آقای جوادی آملی بیان می‌کنند. یکی از شرایط زمامدار جامعه اسلامی در عصر غیبت امام زمان (ع) فقاہت و مراد از آن هم اجتهاد مطلق می‌باشد یعنی کسی که بتواند حکم هر مسئله‌ای را از منابع دین استنباط کند و قدرت اجتهاد او منحصر در دایره خاصی نباشد که از این امر به اجتهاد متجزی یاد می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۲ و ۱۲۱) شرط دیگر زمامدار اسلامی عدالت است هر چند ذکری از این شرط در ادله نقلی و

ولایت فقیه به میان نیامده است اما عقل حکم می‌کند که نمی‌توان زمام جامعه‌ای را به کسی سپرد که در عمل پای بند به اسلام نیست و التزامی به قوانین آن ندارد.

۴- قلمرو و وظایف ولی فقیه

حدود وظایف ولایت فقیه از موضوعات مهم و مورد بحث فقهای شیعه است. هر چند در بدو امر، آرا و تعابیر فقیهان در این مسئله بسیار متفاوت و مختلف به نظر می‌رسد، اما در نگاهی کلی می‌توان اقوال و آرای آنان را در سه محور خلاصه کرد:

الف) پاره ای از فقیهان حوزه وظایف شرعی فقیه را به سمت های افتا و قضا منحصر کرده اند. افتا یعنی استنباط احکام شرعی فرعی بر اساس ادله اجتهاد تفصیلی، کار افتا اخبار و ارشاد عوام با احکام الهی است. بدیهی است هر مسلمانی که برخوردار از شرایط افتا از جمله فقاہت و عدالت باشد، صلاحیت و وظیفه افتا را خواهد داشت، زیرا افتا منصبی نیست که نیاز به نصب یا عزل کسی داشته باشد. قضاء یعنی داوری و قضاوت با تکیه بر احکام شریعت به منظور از بین بردن خصومت ها و دعاوی مسلمانان و احقاق حقوق آنان. هر چند این عنوان، منصب است، ولی غیر از مفهوم ولایت اصطلاحی است.

ب) پاره ای دیگر از فقیهان شیعه بر این باورند که حوزه وظایف فقیه علاوه بر افتا و قضا، امور حسبیه است و سایر امور، خارج از حوزه ولایت فقیه قرار دارد. امور حسبیه، امور ضروری زمین مانده ای است که در هیچ شرایطی شارع مقدس راضی به ترک آن نبوده و از طرفی شارع متصدی خاصی را برای انجام دادن آن امور تعیین نکرده است؛ بنابراین وظیفه فقیه است که این نوع امور را بر عهده گیرد. از جمله: تصدی افراد بی سرپرست همانند ایتم، امور غایبان و قاصران و تصدی و موقوفات عامه. به هر حال، برخی از اندیشمندان گستره وظایف ولایت فقیه را به این نوع امور جزئی منحصر کرده و از آن به ولایت مقیده فقیه نام برده اند. ج) در مقابل این دو نظر، برخی از فقهای شیعه، از جمله محقق کرکی، علامه نراقی، شیخ محمد حسن نجفی، آخوند خراسانی، آقای بروجردی و امام خمینی و جوادی آملی بر این باورند که حوزه وظایف و محدوده ولایت فقیه تمامی اموری است که برای پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در مقام حاکم لازم بوده

است، مگر مواردی که به دلیل خاصی در شمار ویژگی های پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) باشد، چون آن موارد به جنبه شخصیتی و مقام عصمت آن بزرگواران مربوط می شود.

بنابراین حوزه وظایف شرعی ولی فقیه علاوه بر منصب های قضا و افتا، ولایت و سرپرستی سیاسی امت اسلامی نیز خواهد بود؛ از این رو همه اموری که زمام دار سیاسی در محدوده مصالح عمومی جامعه می تواند و باید انجام دهد همگی جزء حوزه وظایف شرعی ولی فقیه است؛ نظیر تشکیل نظام حکومتی، تدبیر امور سیاسی و کشور داری، گرد آوری مالیات ها و صرف آن در مصالح عامه، اجرای حدود و احکام شرع، صدور فرمان های جنگ و صلح و حفظ مرزها و نظم بلاد. در این باره امام خمینی می گوید: در تمام مسائل مربوط به حکومت همه آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر (ص) و امامان پس از او... محسوب می شود و در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. و فقیهان بر جمیع امور سلطانی ولایت دارند. (امام خمینی، بی تا، ص ۴۷۲) و چنین فقیهی را خبرگان مجتهد و عادل و منتخب مردم، پس از فحوص و جست و جوی فراوان شناسایی کرده، به مردم معرفی می نماید و سپس بر بقاء و دوام و اجتماع همه شرایط و اوصاف رهبری در شخص رهبر، نظارت دارند و از این رو، وجهی برای نگرانی نسبت به عدم کارآیی یا هوامداری و دیکتاتوری فقیه حاکم وجود ندارد.

۲- این سخن که فقیه جامع الشرایط همه اختیارات پیامبر (ص) و امامان (ع) که در اداره جامعه نقش دارند را دارا می باشد بدان معناست که اولاً فقیه و حاکم اسلامی محدوده ولایت مطلقه اش تا آنجایی است که ضرورت نظم جامعه اسلامی اقتضا می کند و ثانیاً به شان نبوت و امامت و عصمت پیامبر و امام، مشروط نباشد، بنابراین آن گونه از اختیاراتی که آن بزرگان از جهت عصمت و امامت و نبوت خود داشته اند، از اختیارات فقیه جامع الشرایط خارج است. مثال: اگر پیامبر اکرم (ص) بنا به شان نبوت و عصمت خود درباره ازدواج دو نفر که خارج از مسئله اجتماع و ضرورت اداره جامعه است نظری صادر فرموده است و آنان را به ازدواج دعوت و امر فرموده است. در چنین مواردی، ولی فقیه اختیار ندارد و هر موردی از اختیارات آن بزرگان که ثابت شد. منوط به مشروط به سمت های اختصاصی آنها می باشد و مربوط به اداره جامعه نیست، مانند نماز عیدین که در عصر خود امام زمان (عج) واجب است از حوزه اختیارات ولی فقیه خارج می

گردد ثالثاً مقصود از ولایت مطلقه، ولایت مطلقه در اجرای احکام اسلام است یعنی فقیه و حاکم اسلامی ولایت مطلقه اش محدود به حیطة اجرا است، نه اینکه بتواند احکام اسلامی را تغییر دهد.

رابعاً در مقام اجرا نیز، مطلق به این معنا نیست که هر گونه میل داشت احکام را اجرا کند بلکه اجرای احکام اسلامی نیز باید توسط راهکارهایی که خود شرع مقدس و عقل ناب و خالص بیان نموده اند صورت گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۱، ۲۴۸)

۵- ولی فقیه و مجلس خبرگان

از آنجا که در عصر غیبت نیازمند تشخیص و نظارت بر رهبری نظام اسلامی می‌باشیم، نهادی به عنوان مجلس خبرگان در نظر گرفته می‌شود که اعضای آن عبارتند از خبرگان و کارشناسان در امر تشخیص و نظارت بر رهبری. به این دلیل اهمیت مسأله رهبری نظام و ولایت امر یک ملت از یک سو و پرهیز از خطر هرگونه تعدد و تفکیک و تجزیه در مهم‌ترین رکن نظام اسلامی از سوی دیگر، مجلس خبرگان تشکیل شده است و فقیه شناسان هر ولایت که مورد وثوق مردم آن قلمرو می‌باشند در مورد رهبری نظام - تشخیص انتصاب یا انعزال و نظارت بر انجام وظایف به تبادل نظر می‌پردازند و پیرامون مبادی و مبانی فقهی و حقوقی رهبری نظام می‌اندیشند به عنوان بیّنه شهادت می‌دهند. و یا به عنوان اهل خبره رأی کارشناسی صادر می‌کنند و به شهادت آنان که از حسّ سرچشمه می‌گیرد و رأی کارشناسی شان که از حدس، مایه می‌گیرد، فواید فراوان فقهی و حقوقی حاصل می‌شود.

۱- قیام بیّنه شرعی یا قیام آراء اهل خبره، تحقق می‌یابد که مورد پذیرش عقلا و امضای شارع مقدس است.

۲- از شهادت گواهان یا کارشناسی خبرگان، طمأنینه یا علم به صلاحیت رهبری حاصل می‌شود زیرا منتخبان

مجلس خبرگان، چهره‌های علمی و عملی جامعه اسلامی هستند. ۳- با وجود مجلس خبرگان، از تعارض

بیّنه‌ها با تعارض گزارش خبیران، پرهیز می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۴۵)

جوادی آملی، کار مجلس خبرگان در نظام سیاسی جمهوری اسلامی را «معرفی فقیه» و نقش مردم را «تولی فقیه» می‌داند، نه وکیل فقیه.

مجلس خبرگان، برابر قانون اساسی، فقیه جامع شرایطی را که در قانون مزبور ذکر شده، مشخص و به مردم «معرفی» می‌کند و مردم او را «تولی» دارند، نه توکیل. در هنگام تدوین قانون اساسی اول آمده برخی پیشنهاد داده بودند که مردم انتخاب می‌کنند ولی در همانجا بدین صورت اصلاح شد که: «مردم می‌پذیرند» همان وقت مجلس خبرگان سوال کردند که فرق «انتخاب می‌کنند» و «می‌پذیرند» چیست؟ گفتند یکی توکیل است و دیگری تولی مردم ولی فقیه را: یعنی ولایت فقه و عدل را می‌پذیرند نه اینکه او را وکیل خود کرده و انتخاب نمایند بنابراین کار خبرگان تشخیص است. نه تعیین و کار ملت «تولی» است نه توکیل (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ش ۱)

۶- رهبری در نظام ولایت فقیه

براساس مکتب و مبانی اعتقادی شیعیان، هدایت و رهبری نظام سیاسی - اجتماعی مسلمانان، از جانب خداوند به عهده پیامبر (ص) و پس از ایشان به ائمه دوازده گانه گذارده شده است. اما پس از غیبت امام معصوم (ع) این پرسش‌ها همواره مطرح بوده است که: چه کسی باید رهبری سیاسی - اجتماعی و هدایت معنوی امت را بر عهده گیرد؟ آیا مردم شرعاً مجازند شخص دلخواه خود را به رهبری نظام سیاسی انتخاب کنند؟ آیا هر شخصی می‌تواند و نیز مجاز است امور مسلمانان را به دست گیرد یا رهبری نظام سیاسی باید صلاحیت‌ها و شرایط ویژه‌ای داشته باشد؟ صلاحیت‌ها و شرایطی را که اسلام برای رهبر لازم می‌داند چیست؟ و چگونه قابل اثبات و احرازند؟ از عمده‌ترین تفاوت‌های نظام سیاسی ولایت فقیه با سایر نظام‌های سیاسی بدلیل این است که، برای منصب رهبری شرایط و صلاحیت‌هایی را لازم می‌شمارد که امکان دست-یابی به آن مقام برای غالب افراد ناممکن می‌نماید. علاوه بر این، التزام عملی و اعتقادی رهبری به حفظ و لزوم اوصاف و شرایط مورد نظر، ضمانت اجرایی احکام و حدود دینی، تأمین عدالت و سلامت اجتماعی و نیز ممانعت از استبداد و سیره عملی پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین و استناد به آنها شرایط و صلاحیت-هایی برای حاکم مسلمانان در عصر غیبت امام زمان (عج) ضروری شمرده‌اند که اهم آن در دو دسته زیر قابل تقسیم و ارائه است:

الف) شرایط عام، عبارتند از: عقل سلیم، حسن تدبیر، شجاعت و دلیری، لیاقت و کاردانی، صبر و بردباری، شرح صدر و ظرفیت بالای روحی، گذشت و اغماض، مقبولیت مردمی، بینش اجتماعی، متانت و فروتنی، تقوا و امانت‌داری، سلامتی جسمانی، قاطعیت در اجرای احکام و حدود الهی، سازش ناپذیری در برابر دشمن و ... که این صفات نوعاً برای رهبران ضروری به شمار می‌آیند؛

ب) شرایط خاص و ویژه ولی فقیه، عبارتند از: ۱. اسلام و ایمان: (منظور از ایمان در اصطلاح فقهی، شیعه اثنی عشری است)؛ ۲. عدالت که عنصر پارسایی در آن نهفته است؛ ۳. فقهت، علم اجتهادی در احکام و مقررات اسلام؛ ۴. حلال‌زادگی؛ ۵. مرد بودن؛ ۶. حریت یعنی برده نباشد؛ ۷. برکناری از خصلت‌های ناپسند مانند بخل، حرص و طمع، ترس و زبونی، سازش کاری، جفا کاری و خشونت؛ ۸. کمال: بلوغ و عقل؛ ۹. قوه حافظه مناسب. از بررسی کتب و مقالات فقها، علی‌رغم اختلاف تعبیرشان، در خصوص صلاحیت‌ها و شرایط ولی فقیه، اتفاق آرا در مورد صفات ذیل به دست می‌آید: کمال، اسلام و ایمان، حلال‌زادگی، عدالت و پارسایی، فقاقت یعنی توانایی استنباط احکام در ابواب مختلف فقه، مذکر بودن، منزّه بودن از صفات رذیله، قدرت و تدبیر سیاسی. گرچه طرفداران هر دو نظریه انتخاب و انتصاب در مورد سؤال «چه کسی باید حکومت کند؟» اشتراک نظر دارند و هر دو گروه شرایط یاد شده را برای حاکم اسلامی لازم می‌شماند، اما در مورد تحقق یافتن منصب ولایت برای فقیه جامع شرایط، میان طرفداران دو نظریه اختلاف و تفاوت‌هایی به نظر می‌آید. در این جا به تبیین پاره‌ای از آن می‌پردازیم.

الف) عملیت و افقهیت: اصطلاح اعلم و افقه به لحاظ مفهومی یکسان نیستند؛ مراد از افقه در اصطلاح فقهی، صرفاً اعلم به مسائل فقه، مبانی و مبادی استنباط احکام را گویند، اما واژه اعلم مفهومی فراتر از عنوان افقهیت است، زیرا در آن آگاهی به شرایط زمان و مکان، بینش سیاسی، اجتماعی و ... شرط است.

(امام، ۱۳۶۹، ص ۴۷) به عبارت دیگر عملیت در اصطلاح فقها بدین معناست که فقیه و مجتهد بتواند احکام شرعی فرعی را از روی ادله و قواعد آن بهتر از دیگر مجتهدان عصر خویش استنباط کند؛ اما عملیت در موضوع ولایت و حکومت منحصر به قدرت و توانایی ذهنی در استنباط احکام شرعی نیست، بلکه فقیه و والی باید برخوردار از بینش عمیق سیاسی و اجتماعی بوده و بر حوادث و مقتضیات زمان و مکان آگاهی

وسیع داشته باشد. طرفداران نظریه انتخاب بر این باورند که ولی فقیه باید نسبت به سایر فقهای عصر خویش اعلم و افقه باشد؛ اعلم در احکام کلی شریعت، موضوعات احکام، حوادث و رخدادهای سیاسی و اجتماعی. اینان اعلمیت فقیه را از مهم‌ترین شرایط لازم برای ولی در هر عصری به شمار می‌آورند و بر ضرورت آن به آیات قرآن، روایات و فطرت استدلال جسته‌اند. (مرظری، ۱۴۰۹، ق، ۳۰۸ - ۳۰۱) هم چنین بر این عقیده اند که «مستفاد از کتاب و سنت این است که ولی امر مسلمین باید افقه و اعلم آنان به کتاب و سنت باشد». در مقابل، طرفداران نظریه انتصاب نه تنها اعلمیت فقهی را برای حاکم اسلامی و نیز مجتهد شرط نمی‌دانند، حتی بر عدم اشتراط افقهیت نیز ادعای اجماع کرده‌اند. اینان بر این باورند که فقاها - یعنی توانایی اجتهاد و استنباط احکام شرعی - برای ولی فقیه کافی است. در این زمینه امام خمینی می‌فرماید: اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد. ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصلاح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد. البته دیدگاه انتخابی در فرض وجود موارد متعدد می‌تواند از این دیدگاه دفاع کند، اما در صورتی که هیچ اعلمی وجود نداشته باشد و یا تنها به یک اعلم منحصر باشد، نظریه انتخاب با مشکل مواجه می‌شود؛ زیرا در آن صورت دیگر بحث انتخاب پیش نمی‌آید؛ زیرا گزینه‌های متعددی مطرح نیست. در این مورد به نظر می‌رسد نظریه انتصاب که عملیت و حتی افقهیت را شرط نمی‌داند به الزامات و شرایط عصر توجه داشته و شرایط عدم امکان اعلم و افقه را مورد توجه قرار داده است و نظریه انتصاب را کاربردی تر کرده است.

۷- مرجعیت و رهبری

از جمله موارد اختلاف در دو نظریه انتخاب و انتصاب، تفاوت آنان در توأم بودن مرجعیت و رهبری سیاسی است. طرفداران نظریه انتخاب، معتقد به تلازم رهبری با مرجعیت دینی هستند. عبارت زیرگویای این مطلب است: جدا کردن رهبری نظام از مقام مرجعیت و رهبری دینی کار صحیحی نبوده و در حقیقت پشتیبانی ایمانی و اعتقادی مردم از رهبری سیاسی گرفته شده و مردم گرفتار یک روش تضاد و تحیر شده‌اند. در

مقابل، برخی از صاحب نظران انصواب بر این باورند که بین آن دو تلازم نیست و تنها اجتهاد ولی فقیه کافی است. در این باره امام خمینی می‌گوید: من از ابتدا معتقدم بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند تا رهبری را به عهده بگیرد. قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است. در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست. هرچند به نظر می‌رسد این دیدگاه از لوازم نظریه انتصاب یا انتخاب نیست. (ج) مقبولیت: تفاوت دیگر بین دو نظریه در خصوص صلاحیت‌های رهبری، انتخاب و پذیرش مردم است. طرفداران نظریه انتخاب یکی از شرایط رهبری برای تصدی مقام ولایت را مقبولیت عامه مردمی شمرده‌اند. براساس این نظریه، فقهای واجد شرایط به مثابه افرادی که صلاحیت بر عهده گرفتن رهبری را دارند از جانب ائمه معصومین (ع) معرفی شده‌اند تا مردم یکی از آنان را با اختیار انتخاب کرده و ولایت امر و حاکمیت نظام را به وی تفویض کنند. بنابراین جایز نیست که هیچ یک از فقیهان جامع شرایط قبل از انتخاب مردم (به صورت مستقیم یا غیرمستقیم از سوی خبرگان مردم) به اعمال ولایت اقدام کنند، زیرا امر ولایت و رهبری جامعه مسئله‌ای عمومی بوده و به همه مردم مربوط می‌شود؛ از این رو ناگزیر رضایت آنان نیز در این مهم، شرط است. واضح‌ترین شکل ابراز رضایت عمومی، شرکت همه مردم در انتخاب رهبری یا بیعت با اوست، تا یکی از فقهای واجد شرایط به این سمت برگزیده شود. (منتظری، ۱۴۰۸، ق، ص ۴۱۵ - ۴۱۶) اما طبق نظریه انتصاب، تمام فقهای واجد شرایط از سوی ائمه معصومین منصب ولایت و نیز بالفعل حق اعمال ولایت دارند، بدون این که نیازی به بیعت یا انتخاب مردم باشد و در صورتی که فقهای واجد شرایط متعدد باشند، فقیه غیراصحح و غیرافضل در محدوده‌ای که فقیه افضل اعمال ولایت کرده باشد، حق دخالت ندارد، زیرا منجر به تراحم با وی می‌شود؛ اما در سایر موارد که فقیه افضل و اعلم اعمال ولایت نکرده باشد، یعنی هنگام عدم تراحم بین فقیهان واجد شرایط، هر یک از آنان می‌توانند در محدوده خود به اعمال ولایت در امور اجتماعی - سیاسی مسلمانان بپردازند، از قبیل اجرای حدود، اخذ مالیات‌های شرعی و تصرف

در اموال عام المنفعه (امام خمینی، بی تا، و ۶۶۴) حاصل این که براساس نظری انتصاب، هر فقیه جامع الشرایطی، بالفعل حق ولایت دارد مشروط بر آن که به تزامم با ولایت سایر فقیهان منجر نشود.

۸- سایر نهادهای نظام اسلامی

علاوه بر نهاد رهبری - به عنوان عنصر محوری و اصلی نظام - عناصر و نهادهای دیگری نیز در نظام اسلامی وجود دارند. که در طول رهبری نظام، به ایفای نقش می پردازند. این نهادها عبارتند از: نهاد قانونگذاری، نهاد اجرایی قانون و نهاد قضایی. این نهادها در حقیقت به عنوان بازوان ولی فقیه و رهبری نظام محسوب می گردند.

برای تشکیل حکومت، جهت اداره اجتماع به سه چیز نیاز است: ۱- قانون ۲- اجرا کنندگان قانون در جامعه ۳- ناظران بر این دو بخش می باشد. جهت پیشگیری از تخلف و در صورت تخلف، کیفر دادن متخلف. این سه کار در نظام های فعلی به عهده قوای سه گانه است، بر اساس تقسیم عقلانی نه قرار دادی محض از هم منفک و جدا شده است؛ زیرا روشن است که به مصلحت نیست این سه وظیفه بر عهده یک گروه یا در اختیار شخصی باشد. زیرا در این صورت به سود خود قانون اجرا و وضع می کند و قوه مقننه هم قانون وضع می کند باید مطابق مکتب باشد. چون دین رسمی اسلام است منبع آن دستگاه قانونگذاری بر اساس اسلام باشد و اجرای مصوبات دینی قوه مقننه را اجرا می کند و دستگاه قضایی هم برابر قوانین دینی به انجام وظایف خویش می پردازد. شکل درست رابطه دین و دولت و سیاست همین است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ش ۲۴)

آقای جوادی آملی، نظام سیاسی اسلام را بر اساس نظم امامت و ولایت تبیین نمودند که مطابق آن، قوانین از لایحه خداوند تنظیم شده است و به منظور تحقق حاکمیت وحی، امام معصوم در زمان حضور و نزدیک ترین فرد به او در زمان غیبت، عهده دار رهبری و هدایت جامعه می باشند. از این رو از دیدگاه ایشان، حقیقت چنین حاکمیتی به حاکمیت وحی و قانون الهی در عصر حضور و حاکمیت فقاهت و عدالت در عصر غیبت باز می گردد و حاکم اسلامی چه معصوم چه فقیه جامعه الشرایط، مجری احکام الهی می باشد. ایشان در بخش ساختار نظام سیاسی اسلام، عنصر محوری نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت را فقیه جامع الشرایط

می‌دانند که ولایت مشروعیت خود را به نصب و اذن الهی در خلقت نموده است و مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی نداشته، بلکه مردم نقش محوری اساسی در برپایی تشکیل حکومت اسلامی دارند و بدون همراهی و پذیرش آنان امکان تحقق و برپایی حکومت اسلامی فراهم نخواهد بود. بر این اساس، ایشان اسلامیت نظام اسلامی را به مقام نبوت و جمهوریت آن را به مقام اثبات بازگرداندند.

۹- ولایت فقیه و آزادی

ملتی که اسلام را به عنوان دین خود قبول کرده و در برابر قرآن و عترت، خضوع می‌کند و خود را بنده خدا می‌داند و خداوند را علیم و حکیم و رحیم می‌شناسد و فهمیده است که عزت و سعادت دنیا و آخرت او، در بندگی خدا و پیروی از رهنمودهای سعادت بخش او نهفته است چنین ملتی آزادی دینی و آزادی انسانی را می‌طلبد. نه آزادی و رهایی بی حد و حصر هوامداری و لذت‌گرایی حیوانی را، چنین ملتی ادعای استغنا از دین و داعیه‌خداایی ندارد و خود را فوق قانون‌خداایی نیاز از آن نمی‌پندارد. بدون شک ولایت‌ها محدودیت آور است اما بسیاری از این محدودیت‌ها ارزشی هستند. ولایت خداوند محدودیت می‌آورد و مومن را از بسیاری از کارهایی که خود سرانجام می‌دهند باز می‌دارد اما این محدودیت یک محدودیت منطقی و ارزشی است. ولایت پیامبر و ائمه محدودیت آور بود. اما این محدودیت برخاسته از حدود الهی است که محدودیتی مطلوب و ارزشی می‌باشد چرا که حدود الهی منطبق با مصالح انسان است بنابراین هرگونه محدودیتی که براساس مصالح و سعادت و اصلاح ساختار زندگی آدمی باشد نه تنها اشکال ندارد که یک ضرورت در زندگی او به شمار می‌رود. نتیجه این که ولایت چه از سوی ولی فقیه و یا رؤسای کشورهای جهان محدودیت می‌آورد. اما محدودیت ناشی از حاکمیت فقیه عین ثواب و برخاسته از اراده الهی و رأی و خواسته ملت است که این نوع محدودیت‌ها در همه جای دنیا مورد پذیرش عقلانی عالم است.

۱۰- ولایت فقیه و استبداد

به طور کلی هیچ ریاستی نیست که از آفت دیکتاتوری در امان باشد اما نمی‌شود به خاطر این آفت ریاست و مسئولیتی در کار نباشد. مملکت باید صاحب داشته باشد ولی باید آفت ریاست را که دیکتاتوری است برطرف کرد.

دیکتاتوری ریاست‌ها با نظارت مقام برتر آنها قابل رفع است. اگر وزیری بخواهد دیکتاتوری کند رئیس جمهور جلوی او را می‌گیرد یا رئیس جمهور که رهبر جلوی آن را می‌گیرد. به تعبیر امام خمینی (ره) این ولی فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر ولایت فقیه نباشد دیکتاتوری می‌شود. (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۱۹) اما اگر رهبری به دیکتاتوری گراید و حقوق امت را نادیده بگیرد شرایط خود از دست داده و عزل می‌گردد.

۱۱- ولایت فقیه و مشارکت مردم

به طور کلی حاکمیت بر سه قسم است: ۱- حاکمیت فرد بر مردم که شخصی بدون انتخابات مردمی یا انتصاب الهی حاکم بر مردم گردد و با توجه به آنچه می‌پسندد و تشخیص می‌دهد عمل کند این بدترین نوع حکومت است که بیشتر در نظام‌های سلطنتی و پادشاهی تجلی می‌یابد. خلیفه اول تا سوم پیامبر اکرم (ص) هم به همین صورت بر مردم حکومت کردند.

۲- حاکمیت مردم بر مردم به این گونه که کسی را مردم انتخاب کنند و او به عنوان نماینده و وکیل مردم فرمانروایی داشته باشد. مثل انتخاب ریاست جمهوری‌هایی که در دنیا به طور معمول انجام می‌گیرد در این سیستم‌های حکومتی خواسته‌های مشروع یا نامشروع مردم مطرح خواهد بود.

۳- حاکمیت خدا بر مردم و آن بدین گونه است که خداوند خود یا با واسطه معصومین (ع) کسی را به سرپرستی مردم منصوب نماید. این نوع حاکمیت از قداست و جهاد الهی برخوردار است و البته بهتر است انتخاب مردمی صرف است زیرا همواره انتصاب الهی بر انتخاب مردمی ترجیح دارد و ولایت فقیه یک منصب الهی است که مردم هم در ارتباط با فرد ولی فقیه هستند.

۱۲- مردم سالاری دینی

آقای جوادی، مردم سالاری دینی را از نظر ماهیت و حقیقت، متفاوت با مردم سالاری غیر دینی داشته و معتقد است که در «مردم سالاری» مشروعیت و مقبولیت، تملیک و تملک و مالک بودن، عین هم است و هیچ تعددی ندارد دلیل همین هم بودن مشروعیت و مقبولیت این است که براساس دموکراسی عادی و مادی، بشر باید خود را براساس «أ فرئت من اتخذ اله هوا» (جایشه، آیه ۲۳) اداره کند آنچه را که جامعه،

خبرگان و یا نخبگان تصویب می‌کنند قانون فام می‌گیرد و نیز آنچه محصول اندیشه مردم است، شریعت شمرده می‌شود بدین ترتیب، قانون مشروع قانونی است که عمل به آن اطاعت شمرده شده دارای پاداش است و تخلف از آن، معصیت و موجب کیفر می‌باشد. کسی که مصداق «أ فرءیت من انسخذ الهه هواه» است. مشروعیت قانون به اندیشه شخصی خود اوست، یعنی خود او اینطور اندیشیده است و خودش هم اندیشه اش را قهول دارد. مشروعیت او همین مقبولیت اوست. اما اگر کسی اینگونه فکر نکند بلکه با تمسک به آیه «یا ایها الناس انتم الفقرا الی الله...» (فطر آیه ۱۵) اینطور گفت: من مالک هستی خودم نیستم، خداوند من را آفرید، و او شارع است. و من هم باید شریعت او را بپذیرم. در این صورت، مشروعیت به وحی و نبوت و مقبولیت، به ایمان مردم برمی‌گردد و با آن می‌شد مشروع و این می‌شود مقبول؛ آن می‌شود مملک (تملیک کننده) و این می‌شود مالک (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۸۶ - ۸۷).

مردم سالاری دین، یعنی مردم نسبت به یکدیگر رئیس و مرئوس، امیر و وزیر و وکیل سالارند؛ اما همگان نسبت به خداوند بنده هستند که این خود شرف است که تا «بنده» شدم، «تابنده» شدم، این بندگی شرف است نه کلفت و تشریف است نه تکلیف.

۱۳- مرزهای نظام اسلامی

اقلیم جغرافیایی، فتوای مجتهد و مرجع تقلید را شرعاً محدود نمی‌کند قلمرو ولایت فقیه را نیز شرعاً تحدید نمی‌سازد. یک ولی فقیه شرعاً می‌تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند. در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد. ولی در شرایط کنونی عملاً چنین امری در خارج میسر نیست زیرا مسئولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می‌دانند و مانع چنین امری می‌شوند. ولایت فقیه نظیر نیابت از انبیای اولوالعزم است، مثل جانشینی پیامبر اسلام است. که ذاتاً محدودیتی ندارد. مگر مانع طبیعی یا سیاسی در بین باشد. در زمان‌های گذشته موانع طبیعی وجود داشت مثلاً دو طرف یک اقیانوس که در گذشته با هم دیگر خبر نداشتند و امکان ارتباطی نبود. در هر یک از این موانع طبیعی و سیاسی، هر فقیهی که دارای شرایط رهبری و ولایت است در منطقه خود، کشور را اداره می‌کند. این سخن در جایی است که فقیهان متساوی الاقدام و همتای یکدیگر باشند اما اگر یکی از آنان در فقه سیاسی با سایر شرایط رهبری اعلم باشد در این

صورت دیگر فقیهان ولایت ندارند. مگر آنکه مانع سیاسی و ممنوعیت از دخالت به منزله فقدان اعلم تلقی شود. که در این صورت، تصدی دیگر فقیهان برای کشورهای خود مانعی ندارد. لیکن اگر فقهای عادل ممالک دیگر، منصوب از سوی فقیه اعلم باشند و زمامداری جهان، این نصب را هر چند به صورت اذن زبانی جلوگیری نکنند و مفاسدی را بر آن مترتب نسازند، به صواب نزدیک و از خطا و لغزش دور خواهند بود. و همین نحوه متعین می‌شوند به هر تقدیر، پرهیز از اختلاف نظر فاحش، اگر چهره اسلام را در روابط بین‌الملل مشوه کند واجب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۴۰۱ - ۴۰۰) بنابراین دو مطلب باید از یکدیگر تفکیک شوند، یکی مربوط به جهت شرعی و دیگری مربوط به جهت قانون بین‌المللی از جهت شرعی هیچ منعی وجود ندارد؛ نه برای فقیه که والی همگان شود و نه برای امت اسلامی که نقاط متعدد جهان که ولایت آن فقیه را بپذیرند. بلکه مقتضی چنان ولایت و چنین تولی، راهگشاست؛ زیرا اگر مرجع تقلیدی در کشوری خاص زندگی می‌کند اهل همان منطقه باشد، فتوای او، برای همه مقلدان وی در سراسر عالم نافذ است. چه اینکه اگر چنین فقیه جامع الشرایطی حکم قضایی صادر نمود، وجوب عمل به آن و حرمت نقض آن، نسبت به همه مسلمین جاری است. اما از جهت محذوری برای ولایت فقیه و نیز هیچ محذوری برای تولی مسلمین نقاط دیگر جهان وجود نداشته باشد برابر همان حکم شرعی، نظیر تقلید و قضا عمل می‌شود. اما اگر تعهد قانونی و بین‌المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را بگیرد. و مخالفان چنین نفوذی، عملاً از سرایت آن جلوگیری نمایند. آنگاه طرفین ولایت و تولی؛ یعنی فقیه و مردم هر دو معذورند. لیکن چنین قدرتی، شرط حصولی نیست. بلکه تحصیلی است و واجب شرعی، نسبت به چنین شرطی مطلق است. نه مشروط؛ به گونه‌ای که شرط مزبور شرایط وجود واجب است، نه شرط وجوب آن؛ مثل نفوذ حکم ولایی فقیه میرزای شیرازی در جریان تحریم تنباکو و نیز حکم ولایی یا قضایی امام درباره سلمان رشدی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۴۷۸ و ۴۷۹).

۱۴- تناقض ولایت فقیه و انتخاب مردم

می‌گویند ولایت فقیه با حاکمیت، دموکراسی، آزادی مردم، انتخاب و بلتشکیل مجلس خبرگان و مانند آن متناقض و ناهماهنگ است. از این رو رژیم‌هایی که بر پایه ولایت فقیه استوار است باطل است در این صورت،

هرگونه قراردادی (چه داخلی و چه خارجی) هم که با او بسته می‌شود شرعاً باطل است و طرف قرارداد هر وقت بخواهد می‌تواند حقوق حقه خود را استیفا کند. دلیل آنها دو چیز است یکی این که چون ولایت به معنای قیمومیت بر محجورین است، با آرای مردم، انتخاب مجلس خبرگان و مانند آن تناقض دارد یعنی مردم چه خودشان فقیه را انتخاب بکنند یا افرادی را انتخاب کنند که بر ایشان ولی انتخاب بکنند، معنایش آن است که عاقل و خردمندند و حق رأی دارند. در این صورت، ولی نمی‌خواهند، از آن طرف، اگر فقیه، ولی مردم است، پس مردم حق رأی ندارند. این تناقض صدر و ذیل، نشان می‌دهد رژیم که براساس ولایت فقیه استوار است رژیم متناقضی است. دلیل دیگر این است که می‌گویند در معاملات به معنای اعم هرگونه شرطی که با متن قرارداد مباین و مخالف باشد، فاسد و مفسد آن عقد است. آنها می‌گویند: مسئله ولایت فقیه هم به این شکل است یعنی مردم در همه پرسى تعهد متقابل با فقیه جامع‌الشرایط می‌نهند و رأی می‌دهند که بی-رای می‌باشند و قرارداد می‌بندند که دیگر در قوادردها دخالت نکنند چون معنای ولایت آن است که تمام اختیار در دست ولی است و مردم مولی علیه و محجورند و حق حرف ندارند. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ش ۱ ص ۷۴) پس اینگونه فراندوم و رأی دادن‌ها، چون مخالف با محتوای قرارداد و تعهد متقابل است فاسد است و قهراً مفسد هم خواهد بود. بنابراین، فراندوم‌هایی که تاکنون برگزار شده فاسد و مفسد و حکومت ناشی از آن باطل است و هرگونه قرارداد، خرید و فروش و داد و ستد داخلی و خارجی باطل است.

پاسخ این است درست است که شرط مخالف مقتضای عقد، فاسد و مفسد است ولی دو نکته قابل توجه است: ۱- این که ولایت به معنی سرپرستی و والی بودن از ولایت کتاب حجر جدا است، اگر کسی درباره مسائل حکومت اسلامی، سیاست اسلامی و ولایت فقیه سخن می‌گوید باید کلاً از ولایت بر صبیان و اموات و امثال آن، صرف نظر کند و به انما ولیکم الله فکر بکند و سپس هر پیامی که «انما ولیکم الله» دارد بالاصاله برای انبیاء بعد امام معصوم و سپس بالعرض برای نائب خاص آنها مثل مالک اشتر و سلمان و ... آن‌گاه برای منصوبین عام این‌ها مثل امام راحل (ره) ثابت می‌کند. ۲- مخالفان و موافقان ولایت فقیه، دو نمونه از ولایت فقیه جامع‌الشرایط را پذیرفته‌اند. نفوذ اول این است که مردم وقتی مرجعیت یک مرجع تقلید را می‌پذیرند، آیا او را به عنوان وکیل انتخاب می‌کنند یا به عنوان ولی در فتوا؟ واقعیت این است که دین، فقهی جامع

الشرايط را به این سمت نصب کرده است چه مردم به او رجوع بکنند چه نکنند، ولی عملی شدن این سمت وابسته به پذیرش مردم است. گاهی فقیهی جامع الشرايط و جایز التقليد است اما خود را مطرح نکرده یا مردم به هر دلیل او را نشناخته‌اند، در این صورت مرجعیت او به فعلیت نمی‌رسد. اما فقیه دیگری با همان شرايط علمی، مورد اقبال و پذیرش مردم قرار می‌گیرد. حال سوال این است که آیا چنین شخصی که مردم او را به عنوان مرجع تقلید پذیرفته‌اند وکیل مردم است یا نه؟ او از طرف خدا به این سمت منصوب شده است و منتها مردم چنین لیاقت و صلاحیتی را در او یافته و به او مراجعه کرده‌اند و او به هیچ روی وکیل مردم نیست چون وکیل را تا مردم با اشاء عقد وکالت حقی را به او ندهند او هیچ سمتی و ثبوتی ندارد ولی ثبوت مرجعیت این چنین نیست که مردم و مقلدان سمت مرجعیت را به او بدهند. مسئله قضای فقیه جامع الشرايط در عصر غیبت که همه پذیرفته‌اند و فقیه شرعا حق قضا دارد این بدین صورت است که دین اسلام او را به سمت قضا نصب کرده نه وکیل مردم. (جواد آملی، ۱۳۷۵ش، ص ۷۴)

او قاضی است و هیچ سمتی از طرف مردم به او داده نمی‌شود مردم اگر به او مراجعه کردند و وی را پذیرفتند، قضای او به فعلیت می‌رسد. این سنخ وکالت نیست بلکه گوشه‌ای از ولایت است یعنی فقیه جامع-الشرايط که مرجع تقلید است ولی فتوا است نه وکیل مردم در افتا بر مردمی که مقلد او هستند اطاعتش واجب است. مخالفان ولایت فقیه ولایت جامعه و سیاست و تدبیری امور شبهه ایجاد می‌کنند و می‌گویند: این نوع رای دادن به فقیه به معنای بی‌رایی است و این شرط، مخالف مقتضای عقد است. اگر فقیه جامع الشرايط والی جامعه شد و مردم فرزانه خردمند عاقل ولایت، او را پذیرفتند و گفتند: فرمان «انکم ولیکم الله» که بالاصاله برای امام معصوم است و بعد برای نائب خاص است و اگر کسی نائب خاص نبود در رتبه سوم به نائب عام می‌رسد ما ولایت شما را می‌پذیریم و شما براسل کتاب خدا و سنت رسول الله علم کنید. بنابراین هرگونه قراردادی که والی اسلامی می‌بندد یا از طرف او بسته می‌شود براساس طیب خاطر مردم است چون مردم این مکتب را حق تشخیص دادند و به او رأی مثبت دادند و کسی را که مکتب شناس و مکتب باور و مجری این مکتب است و مسئول این کار کردند. خلاصه بلکه ولایت در قرآن و روایت معنای زیادی دارد

ولی آیاتی مثل انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا... (مائده ، آیه ۵۵) النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم (احزاب، آیه ۶) به معنای تصدی امور جامعه اسلامی است.

۱۵- ولایت فقیه و نقد دیدگاه‌های مخالف

در زمان‌های گذشته بحث درباره ولایت فقیه در داخل حلقه‌های محدود خواص مطرح می‌شد و ویژه حلقه‌های علمی در حوزه و منابع آن نیز به زبان عربی بود. اما امروزه به زبان فارسی و در محافل عمومی مطرح می‌شود. برخی گمان نمی‌کنند این مسائل نوظهور است و برای اولین بار مطرح می‌شود و عده‌ای نیز در هراسند که گویی مبانی مهمی در حال فرو ریختن است. اما این گونه نیست. اصل نظام حکومت اسلامی و ولایت فقیه یک رژیم حقوقی - سیاسی جدیدی در دنیا است و طبیعی است که مسئله انگیز باشد اکنون می‌توان درباره همه مباحث اندیشه و دیدگاه‌های موجود را نقد کرد، هم در اصول دین و هم در فروع دین، منتهی از نقطه عزیمت صحیح عقلی و نقلی، این نقد باید صورت گیرد باید حریت داشت و اجتهاد کرد و در عین حال اصول گرایی را فرو نگذاشت. هدف ما در این بحث دفاع از مبانی نظری ولایت فقیه است و این یک مسئله فرا جناحی و فراتر از همه امور روزمره سیاسی است.

۱۶- طبقه‌بندی اشکالات و ابهامات ولایت فقیه

۱۶-۱- اشکالات فلسفی و عقلی

دسته اول اشکالات فلسفی و عقلی. این دسته مخصوص به ولایت فقیه و حکومت اسلامی نیست بلکه به همه حکومت دیگری نیز اعم از دینی و لائیک متوجه است. اینها اشکالاتی است که اگر هم وارد باشد، با استدلال‌های عقلی می‌شود ثابت که بیشتر آنها وارد نیست و بر اصل حکومت وارد خواهد بود. (دانشکده علوم اسلامی رضوی ۱۳۷۸، ش ۱۸) چه اسلامی و چه غیراسلامی به مانند اینکه چرا حق تشخیص مصالح اجتماعی به نهادها یا افراد خاصی در حاکمیت تعویض شود؟ یا در مورد کارکرد نهادهای مختلفی حکومتی که در مورد ولایت فقیه رابطه ولی با قوای سه گانه مطرح می‌شود یا اختیارات مدیریتی و قدرت حاکم و تصرفات مدیران تا چه حدودی محدود در حیطة قانون است و تا چه حدودی نیست و یا رابطه اندیشه سیاسی با مشرب سیاسی و علوم سیاسی چیست؟ زیرا این بحث‌ها زیر بنایی است و برای ساختن تمدن و

حکومت اسلامی مفید است و زیرا منشأ راهبردهای بسیار بزرگی در نظام سازی است و شاکله جامعه مدنی را می‌سازد. و این گونه سوالات بیشتر به سازماندهی عقلانی حکومت و تحلیل هرم قدرت در دستگاه مدیریت باز می‌گردد با قطع نظر از این که اهدافی که تعقیب می‌شود و احکامی که آن حکومت می‌خواهد اجرا کند اسلامی یا لائیک باشد.

۲-۱۶- اشکالات کلامی:

دسته دوم از مباحث که تحت عنوان اشکال بر ولایت فقیه و حکومت دینی متعلق می‌شود در درجه اول متوجه ولایت فقیه نیست بلکه اشکالات و ابهاماتی است که در اصل دین بازمی‌گردد، این دسته از اشکالات اگر وارد باشد به اصل اسلام وارد است نه به حکومت اسلامی، به عنوان مثال نوع نگاهی که برخی از اشکال کنندگان به اصل نبوت دارند و تفسیری که از پیامبر و وحی می‌کنند، نگاهشان به مفهوم شریعت و تشریح واجب و حرام، منشأ مشروعیت، رابطه دین و دنیا، رابطه دین و سیاست، رابطه دین و آخرت و بحث حق و تکلیف و رابطه میان آنها رابطه دانش و ارزش است.

۳-۱۶- اشکالات حقوقی و فقهی

بخش سوم اشکالاتی است که بر خود ولایت فقیه ایراد شده است و در واقع مسائل و اشکالات اصلی درباره ولایت فقیه همین دسته موسوم است و آن مباحث حقوقی و فقهی مربوط به ولایت فقیه است یعنی مجموعه‌ای از سوالات درون دینی و درون فقهی درباره ولایت فقیه. در اینجا فرض بر این است که تشکیل اصل ضرورت حکومت را همه عواقب و ملزومات عقلانی آن پذیرفته و اصول عقاید دینی را نیز قبول کرده و اکنون بحث بر آن موضوع می‌شود. اختیارات ولی فقیه چه اندازه است؟ رابطه ولی فقیه با قوای سه گانه چیست؟ رابطه ولی فقیه با آرای عمومی چیست؟ و بحث‌های نظری حق نظارت بر حکومت، مفهوم بیعت، رابطه ولی فقیه با قانون و ... این‌ها بحث‌های حقوقی - فقهی است و همه بر مفروضات فلسفی و کلامی استوارند که باید از قبل بر آنها توافق صورت گیرد و اگر توافق صورت نگیرد و بحث را با مسائل حقوقی و فقهی شروع کنیم مغالطه‌هایی پیش می‌آید. در پرداختن به این دسته اشکالات باید به این نکته توجه داشت که شیوه اعمال ولایت فقیه ثابت نیست اصل ولایت فقیه ثابت و محفوظ است اما چگونگی اعمال ولایت کاملاً

اجتهاد بردار و عقلی و متغیر است. حوزه عقل و شرع و مدیریت علمی و فقهی ... همه از این گونه است. این دسته از اشکالاتی کلامی است. یکی از مغالطه‌های رایجی که می‌شود و این است که بعضی با تفکر دیری، مشکل کلامی دارند. اما اشکالاتی که می‌کنند اشکالات حقوقی - فقهی است یعنی در اصول مسأله دارند. ولی در فروع بحث می‌کنند یا اینها باید احتجاج کرد که این مناقشه، ریشه در بحث‌های اصولی و کلامی دارد و بعد بحث فقهی و حقوقی و بیشتر بحث‌هایی که این روزها مطرح می‌شود از این سنخ است یعنی منشاء مشکل، اصولی و عقیدتی است. در حالی که بحث به ظاهر صیغه حقوقی و فقهی دارد. مثلاً کسی که درباره مناسبت حق و تکلیف مشکل دارد و نمی‌تواند معادله‌ای که بین حق و تکلیف در اسلام مطرح شده بپذیرد. او نباید به ولایت فقیه اشکال بگیرد و همچنین منشأ حق و حقوق و ارجاع دادن آن اختلافاتی هست از مسائل دیگر که اینها را اگر کسی در اصول دین حل نکند و بعد بر سر ولایت فقیه همین مسائل را مطرح کند یکی بحث انحرافی و فرعی است.

۱۷- اشکال‌ها و پاسخ‌ها بر ولایت فقیه

۱۷-۱- اصل عدم حاکمیت فرد یا گروه بر جامعه

اصل اولیه این است که فرد یا گروهی بر جامعه حاکمیت ندارند. بنابراین ولایت و حاکمیت فقیه چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ ۱- این سوال تنها درباره حکومت فقیه نیست بلکه در مورد هر کسی که در دنیا حاکمیت دارد مطرح است چه اینکه برخی از آن سران دنیا بیش از فقیه اعمال قدرت می‌کنند و بالاتر اینکه تصرف آنها در جان و مال و آزادی و عقاید و افکار مردم در موارد فراوانی برخلاف مصالح اجتماعی انسانها است و با احکام الهی نیز سازگاری ندارد اما توجه سران و نظریه پردازان غیراسلامی در جواز تصرف رؤسای کشورهای مختلف همان‌گزینش مردمی آنها است که این نظریه با مبانی دینی سازگار نیست، زیرا ما معتقدیم ولایت بر مردم جز از ناحیه شرع میسر نیست و عده‌ای مردم نمی‌توانند با رأی دادن به شخصی او را حتی بر کسانی که به او رأی نداده‌اند مسلط گردانند.

اما درباره ولایت فقیه باید گفت خداوند خالق و مالک همه انسانها است از این رو بر آنها ولایت دارد چه اینکه در قرآن آمده است: «انما ولیکم الله» همانا ولی شما خداوند است. (مائده، آیه ۵۵) حال خدایی که بر انسان ولایت دارد به پیامبر و ائمه (ع) ولایت و سرپرستی مردم را تفویض فرموده است. قرآن می‌فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون (مائده، آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند و رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند آنان که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. در این آیه ولایت خداوند و رسولش و ائمه (ع) تبیین شده است امامان معصوم از ولایت برخوردارند و به فقها نیابت داده‌اند نتیجه اینکه اصل عدم ولایت بر دیگری است به جزء خداوند و کسانی که خدای متعال آنها را از ولایت بهره‌مند ساخته است که آنها پیامبر، ائمه و فقهای اسلامی هستند.

۲-۱۷- اشکالات دکتر مهدی حائری بر ولایت فقیه و نقد و بررسی آن

دکتر حائری در کتاب حکمت و حکومت که در لندن منتشر شد چند اشکال صریح راجع به ولایت فقیه مطرح می‌کند و می‌نویسد ولایت فقیه اساساً به معنای حکومت نیست. ولایت به معنای حکومت اسلامی بدون غایت است و ملا احمد نراقی و همه فقهای که از اول تا عصر حاضر از حکومت اسلامی سخن گفته‌اند مغالطه لفظی کرده‌اند. آنان متوجه قضاوت میان شیری که آدم آن را می‌فروشد و شیری که آدم را می‌خورد، نشدند.

آقای جوادی در پاسخ به اشکال ایشان می‌فرماید: ولایت فقیه از نوع ولایت کتاب حجر فقه نیست بلکه به معنای والی بودن و سرپرستی است، آیه «انما ولیکم» خطاب به عقلا و مکلفین است نه به غیر مکلف یا محجور، خداوند متعال هیچ‌گاه به محجورین و دیوانگان و صبیان و مجانین و مفلسین خطاب نمی‌کند «الرئی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب، آیه ۶) انفاً ولیکم الله و رسوله (مائده، آیه ۵۵) اطیعوا الله و اطیعوا الله الرسول و اولی الامر منکم این ولایت به معنای والی و سرپرست و مدیر و مدبر بودن است که روح آن به ولایت و سرپرستی شخصیت حقوقی والی برمی‌گردد نه شخصیت حقیقی او...» و نیز می‌گوید: «در روایات واژه «ولایت» در همین معنا بسیار بکار رفته است:

الف- در خطبه دوم نهج البلاغه «و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصية و الوراثه» ب- در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه در صفین ایراده کردند: «... و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه لا تصح الرعیه الا بصالح الولاة الا باستقامة الرعیه» این سخن از وی و ولایت والی هاست که ناظر به سرپرستی جامعه می باشد. آقای حائری تا جایی پیش می رود که کلمه «ولی» را در خطبه غدیر که پیامبر اکرم (ص) درباره امیر المؤمنین (ع) به کار برده اند به معنای محبت و دوست داشتن می گیرد. یعنی یکی از ضروریات شیعه را منکر می شود. وی می گوید آن ولی که پیامبر اکرم (ص) فرموده اند به معنای دوست داشتن است یعنی هر کس من را دوست دارد علی (ع) را نیز دوست داشته باشد. و دلیل دیگر ایشان این است که کلمه حکم و حکومت به معنای قضاء و داوری در دعاوی و فصل خصومت در روایات به کار رفته و به معنای مصطلح «حکومت سیاسی» نیست در متون شیعی چیزی که اثبات زعامت سیاسی در عصر غیبت برای فقیه عادل کند و دلیل شرعی به نفع حکومت اسلامی باشد نداریم. آقای جوادی آملی می فرمایند که صدها روایت داریم که در آنها والی و ولایت متولی، ولی به معنای حاکم و رئیس و زعیم سیاسی و ... بکار رفته است. از این گذشته، ادعای معقول این است که در رأس حاکمت سیاسی باید کسانی باشند که شریعت اسلام را بشناسند و عادل باشند نه فاسق و ظالم و حتی در حریم شخصی و خانوادگی خویش نیز باید عدالت داشت باشند و اگر مرتکب فساد و گناه شوند در پی دنیا و کسب و قدرت باشند حکومتشان دیگر مشروع نیست. ولایت فقیه به این معنی مورد نظر ما نیست. فرض کنیم هر جا تعبیر «حکم» در روایاتی مانند مقبوله عمر بن حنظله و سایر ادله آمده تنها به معنای قاضی باشد که البته چنین چیزی نیست و این که در روایات آمده که در عصر غیبت امام معصوم (ع) ای شیعیان ببیند چه کسانی از شما آگاه تر، فقیه تر، با تقواتر هستند «انی جعلته حاکما علیکم» ما او را حاکم بر شما قرار دادیم منظور قاضی است و مسایل حکومت نیست، اگر این فرض محال را نیز در نظر بگیریم باید به ایشان بگویم که مسأله قضا و داوری برجسته ترین مظهر حکومت است یعنی اگر می خواهید ببینید حکومت در یک جامعه در دست کیست، باید ببینند مسند قضا از آن کیست، آیا جدا کردن قوه قضائیه که تنها در مسائل شخصی دخالت نمی کند بلکه در درجه اول عهده دار اجرای حقوقی عدالت اجتماعی در جامعه و مسئوله نقد حکومت است و متون اسلامی آشکار می کند که شریعت اسلام

منحصراً در احکام قضایی نیست بلکه در باب مناسبات شریعت اسلامی و حقوقی، تربیتی، سیاسی و ... احکام فراوانی دارد. سوال دیگر این است که آیا احکام یاد شده باید اجرا شوند یا نه؟ آیا چون امام معصوم (ع) غایب است باید آن دسته از احکام تعطیل شود؟ مسلماً جواب منفی است. بنابراین احکام مزبور چگونه به دست چه کسی باید اجرا شود؟ به این سوال و پاسخی داده شد و به حکومت دینی باز می‌گردد و گرچه نام آن را ولایت فقیه نگذارند چون بحث ما بر سر لفظ نیست. اشکال دیگر این است که جمهوری اسلامی که جمع اسلامی با جمهوریت است یک تناقض عقلی و یک معمای لاینحل و نامعقول بیش نیست. معمایی که عقل بریت هرگز از عهده حل آن بر نخواهد آمد. آقای جوادی می‌فرمایند: ... خود پیامبر اکرم (ص) جمهوری اسلامی و رجوع به آرای مردم را طرح کرد و فرمود: اسلامی بودن نظام براساس وحی است و مردمی بودن آن براساس پذیرش شما است فرمود: من اکنون چهل سال است که در میان شما هستم و امتحان خود را داده‌ام «فقد لبثت فیکم عمراً من قبله افلا تعقلون» (یونس، آیه ۱۶) این سخن پیامبر اکرم (ص) بعد جمهوری بودن نظام اسلام است یعنی قبول کنید. (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ش ۱، ص ۶۹)

نتیجه گیری

مهم‌ترین و بلکه تنها کارکرد ادیان الهی، مدیریت و هدایت جامعه بشری و استمرار حکومت انبیاء است و احکام و شعائر دینی نیز در همان مسیر قرار دارد. و پس اساسی‌ترین اصل پس از توحید، امامت و ولایت است. بحث ام در مورد ولایت فقیه در اندیشه جوادی آملی است و سوال اصلی آن این است که در اندیشه جوادی در عصر غیبت امام معصوم (ع)، ولایت فقیه، از چه جایگاهی برخوردار می‌باشد؟ جوادی معتقد است که نظام سیاسی اسلام براساس نظام امامت و ولایت تبیین شده که مطابق آن قوانین از ناحیه خداوند تنظیم شده است.

و به منظور تحقق حاکمیت وحی الهی، امام معصوم در زمان حضور و نزدیک‌ترین فرد به او در زمان غیبت عهده‌دار رهبری و هدایت جامعه می‌باشد. از این رو از دیدگاه ایشان، حقیقت چنین حاکمیتی به حاکمیت وحی و قانون الهی در عصر حضور و حاکمیت فقاهت و عدالت در عصر غیبت باز می‌گردد. و حاکم اسلامی، چه معصوم و چه فقیه جامع‌الشرایط مجری احکام الهی می‌باشد.

در بخش ساختار نظام سیاسی اسلام، عنصر محوری نظام سیاسی اسلام را در عصر غیبت فقیه جامع‌الشرایط می‌داند که ولایت و مشروعیت خود را به اذن الهی دریافت نموده است و مردم هیچ نقشی در مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی ندارند. اما این به معنای نادیده گرفتن نقش مردم در حکومت اسلامی نبوده است بلکه مردم نقش محوری و اساسی در برپایی و تشکیل حکومت اسلامی دارند و بدون همراهی و

پذیرش آنان امکان تحقق و برپایی حکومت اسلامی فراهم نخواهد بود مشروعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن به فقیه باز می‌گردد و با تأیید او مشروعیت می‌یابد.

اما حوزه اثبات ولایت فقیه در پیشینه تاریخی آن اکثر علما کلام است نه فقه زیرا در این مسئله بحث اصلی این است که آیا شارع مقدس و معصومین در باب حکومت در عصر غیبت شخصی را هرچند با صفات تعیین نموده است یا خیر؟ از آنجا که تعیین چنین شخصی از عوارض فعل الهی است و بحث از عوارض فعل الهی نیز در قلمرو علم کلام است مسئله ولایت فقیه جنبه کلامی خواهد یافت. اما آنگاه که از تفضیل شرایط ولی مسلمین وظایف و اختیارات او و همچنین محدوده و حتی ادله و از سویی وظایف مردم در قبال ولی فقیه بحث می‌کنیم از منظر فقهی می‌باشد. همان‌گونه که از ادله عقلی امامت، ضرورت نصب امام ثابت می‌شود و با مراجعه به ادله نقلی مانند حدیث غدیر و مصادیق آن یقین می‌شود و با استفاده از ادله عقلی ولایت فقیه نیز ضرورت انتصاب والی از ناحیه شرع ثابت می‌شود و از سویی با ادله روایی ولایت فقیه نیز مصداق این انتخاب که فقیه جامع شرایط و ویژگی‌ها و محدوده اختیارات او مشخص می‌شود. بنابراین هر یک از کتب کلامی که راجع به امامت رهبری و حدود و تغور آن بحث کرده‌اند کتاب ولایت فقیه نیز هست. بنابراین بسیاری از فقهای شیعه لازم نمی‌دانستند که در کتب فقهی خود فصل مستقلی را به سیاست و ولایت و امارت اختصاص دهند و دلیل دیگر نیز مبسوط نبودن دست فقها، ابتلا نداشتن و تقیه را نیز باید به آن اضافه کرد. همچنین فقهای مطرح شیعه در تاریخ همواره به ولایت فقیه معتقد بوده‌اند و هرگاه امکانی به لحاظ اعمال آن یافته‌اند، بی‌درنگ به اجرای آن پرداخته‌اند و تأثیر شرایط زمانی و مکانی در عرضه نظریه راجع به ولایت فقیه، اصلی مسلم است. یعنی زمانی که درگیری فقهای شیعه با مسائل سیاسی زیاد بوده مباحث اندیشه سیاسی گسترش یافته و هرگاه و به هر دلیل این درگیری کم می‌شده مباحث سیاسی نیز در میان مسائل مطروحه آنها کمتر می‌گردیده است.

فقیه به عنوان اولوالامر واجب‌الاطاعه با جعل مستقل و یا به نیابت از معصومین و همانند آنان، اختیار دخالت، در امور سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی و فضای جامعه اسلامی را دارا بوده و فرمان و اجرای صلح و اقامه نماز جمعه و جماعت می‌دهد.

و یا به طور کلی تمامی اختیاراتش که در فرهنگ شیعه برای امام معصوم به عنوان امام جامعه اسلامی مقرر گردیده، فقیه نیز دارا است بدون چنین وظایفی اجرای کامل و همه جانبه اسلام و اداره مطلوب جامعه اسلامی که مورد رضایت خداوند می باشد امکان پذیر نیست.

از منظر ایشان در نظام اسلامی - در عصر غیبت - مرزهای جغرافیایی، قلمرو و ولایت فقیه را شرعاً محدود نمی سازد. ولی شرایط کنونی، عملاً چنین امری در عالم خارج میسر نیست و تعهدات قانونی و بین‌المللی، جلوی چنین نفوذ ولایی را (به طور رسمی) می‌گیرد و حوزه اختیارات ولی فقیه را در گستره عالم آن، مطلق و غیر مقید به امور حسبیه و ضروری دانسته و آن را مختص حوزه عمومی بر شمردند و حوزه مشارکت مردم را براساس «امر الناس» تبیین نمودند.

اما در مورد حاکمیت و کالتی بردیدگاهی انسان مدارانه استوار است بدین بیان که حکومت و ولایت حق مردم است و طبعاً تمام حقانیت آن به مردم بازگو می‌گردد. این نوع حاکمیت بر خلاف آموزه‌های دینی است زیرا حق حاکمیت و اطاعت، تنها از آن خدا و کسانی است که از جانب خدا اجازه حاکمیت دارند. و با توجه به دلایل ۳ گانه: ادله ولایت فقیه چنین ولایتی از یک سو منصبی الهی است که از سوی خدا و معصومین (ع) به ولی فقیه داده شده و از سوی دیگر استقرار چنین حاکمیتی بر پذیرش مردمی مبتنی است از این رو چنین حاکمیتی نمی‌تواند تمام حقانیت خود را از مردم بگیرد در حالی که در حاکمیت و کالتی، حاکم که وکیل مردم است تمام حقانیت خود را از مردم می‌گیرد بنابراین براساس آموزه‌های دینی نمی‌توانیم ولایت فقیه را از باب وکالت بدانیم.

اما در مورد ولایت مطلقه فقیه همه دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را به عنوان فقاقت و عدالت در عصر غیبت اثبات می‌کند دامه گستره این حکومت و ولایت را نیز اثبات می‌کند و رسالتها و مسئولیتهایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالتها و مسئولیتهایی است که پیامبر و امام معصوم (ع) بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان و برقراری عدالت... می‌باشد.

انجام این رسالتها و مسئولیتها همان‌گونه که برای معصومین (ع) قدرت و حکومت مطلقه‌ای ایجاب می‌کند و قدرت و حکومت مطلقه‌ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می‌کند. در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند.

ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می‌یابد. دارای قدرت مطلقه می‌باشد او با قدرت و اختیارات مطلقه باشد تا می‌تواند همه امور فردی و اجتماعی شهروندان مسلمان را سامان بخشد. و معضلات جامعه را حل و فصل کند. پس قوانین جامع و کامل اسلام جهت اجرا شدن و تأمین سعادت همه جانبه دنیوی و اخروی انسانها تشکیل حکومت اسلامی را با اختیارات کامل و مطلق ایجاب می‌کند ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی و شخصیت حقوقی فقیه تبلور این قدرت ولایت مطلقه فقیه است.

فهرست منابع و مأخذ

منابع و مأخذ

- ۱) آذری، احمد، ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام، (قم - دارالعلم، ۱۳۷۲)
- ۲) امام خمینی، روح الله، *البیع* (قم، مهر، بی تا)
- ۳) امام خمینی، ولایت فقیه، (موسسه تنظیم و نشر آثار امام، تهران، ۱۳۷۳).
- ۴) امام خمینی، *صحیفه نور*، (تهران سازمان مدارک فرهنگ انقلاب اسلامی)
- ۵) ابن خلدون، عبدالرحمن، *مقدمه ابن خلدون* (تهران، استقلال، ۱۴۱۰ق).
- ۶) ابن منظور، *لسان العرب* (داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق).
- ۷) افضل، محمد علی، *تبیین اندیشه های سیاسی اجتماعی امام خمینی (ره)* (قم، نشر معارف، ۱۳۸۱)
- ۸) پولادی، کمال، *تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و اسلام* (تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸)
- ۹) جوادی آملی، عبدالله، *شریعت در آینه معرفت* (قم، اسراء، ۱۳۷۸)
- ۱۰) جوادی آملی، *عید ولایت*، (قم، اسراء، ۱۳۷۹)
- ۱۱) جوادی آملی، *نسبت دین و دنیا و بررسی و نقد نظریه سکولاریسم* (قم - اسراء ۱۳۸۱)
- ۱۲) جوادی آملی، *ولایت فقیه و رهبری در اسلام* (تهران، رجا، ۱۳۶۸)
- ۱۳) جوادی آملی، *ولایت فقیه؛ ولایت، فقهات و عدالت* (قم - اسراء - ۱۳۸۹)
- ۱۴) جوادی، سید صمصام الدین، *ساختار حکومت اسلامی، دیدگاه و نظریه های حکومت اسلامی* (تهران، ۱۳۷۸).
- ۱۵) جوان آراسته، حسین، *حکومت اسلامی* (قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸)
- ۱۶) جوزی، یحیی، *اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)* (قم، نشر معارف، ۱۳۸۸)
- ۱۷) جهان بزرگی، احمد، *پیشینه تاریخی نظریه ولایت فقیه* (قم، اندیشه جوان، ۱۳۷۷)
- ۱۸) جهان شاه، ناصر، *تاملی در معنای ولایت فقیه از نظر اسلام* (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰)
- ۱۹) حر عاملی، حسن بن مطهر، *وسائل الشیعه* (بی جا، بی نا، بی تا).
- ۲۰) خسرو پناه، عبدالحسین، *جامعه مدنی و حاکمیت دینی*، (قم انتشارات و وثق، ۱۳۷۹)
- ۲۱) سجاد، سید عبدالقیوم، *مبانی تخریب در اندیشه سیاسی اسلام* (قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹)
- ۲۲) سبجانی، جعفر، محمد رضایی، محمد، *اندیشه اسلامی ۲*، (قم، نشر معارف، ۱۳۸۸).

- ۲۳) شاکرین، حمید رضا، محمدی، علیرضا، پرسش ها و پاسخ های ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران، (قم، نشر معارف، ۱۳۸۶)
- ۲۴) شیرازی، علی، پاسخ به شبهاتی پیرامون ولایت فقیه (قم، دارالصادقین، ۱۳۷۸).
- ۲۵) طاهری، حبیب الله، مجموعه مقالات سیاسی، (قم- زائر، ۱۳۸۵)
- ۲۶) طاهری، حبیب الله، پیرامون ولایت فقیه، (قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۳۶۸)
- ۲۷) طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن (بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ق).
- ۲۸) عارفی، محمد اکرم، اندیشه سیاسی آیت الله خویی، (قم بوستان کتاب، ۱۳۸۶)
- ۲۹) غلام جمشیدی، محمد صادق، دین و حکومت، (تهران، نشر بین الملل، ۱۳۸۸)
- ۳۰) فتحعلی، محمود، در آمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام (قم انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۹)
- ۳۱) کربلایی پازوکی، علی، اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت (قم نشر معارف، ۱۳۸۳).
- ۳۲) کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی (دارالکتاب الاسلامی، تهران، ۱۳۸۹).
- ۳۳) کواکبیان، مصطفی، مبانی و مشروعیت در نظام ولایت فقیه (تهران، عروج، ۱۳۷۹)
- ۳۴) کواکبیان، مصطفی، دموکراسی در نظام ولایت فقیه (تهران سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰)
- ۳۵) لک زایی، شریف، توزیع و مهار قدرت در نظریه ولایت فقیه، (تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶)
- ۳۶) لک زایی، نجف، سیره پیامبر اعظم (ص) در گذر از جامعه جاهلی به جامعه اسلامی، (قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶)
- ۳۷) مبشری، اسدالله، نهج البلاغه (دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش).
- ۳۸) مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار (کتابفروشی اسلامی، تهران، بی تا).
- ۳۹) مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها به ولایت فقیه (قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱).
- ۴۰) مصباح یزدی، محمد تقی، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، (قم نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹)
- ۴۱) مصباح یزدی، محمد تقی، پرسش ها و پاسخ ها به ولایت فقیه، (قم موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱)
- ۴۲) مصباح یزدی، محمد تقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه (قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹)
- ۴۳) معرفت، محمد هادی، جامعه مدنی (قم، التمهید، ۱۳۷۸)
- ۴۴) معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه (قم- نشر دارالصادقین، ۱۳۷۸)

۴۵) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، *ولایت فقیه به حکومت اسلامی تفسیر بیانات امام خمینی (ره)* (قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸).

۴۶) موسسه در راه حق، *ولایت فقیه*، (قم، انتشارات در راه حق، ۱۳۷۷).

۴۷) موسوی خلخالی، سید محمد مهدی، *شریعت و حکومت*، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶).

۴۸) نادر قمی، محمد مهدی، *نگاهی گذار به نظریه ولایت فقیه مصباح یزدی*، (قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸).

۴۹) ناصحی، مصطفی، *ولایت فقیه و تفکیک قوا*، (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸).

۵۰) نراقی، احمد، *عوائد الایام* (مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، قم ۱۳۷۵ ش).

۵۱) نجفی، محمد حسن، *جوهر الکلام* (دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش).

۵۲) هادوی تهرانی، مهدی، *ولایت فقیه* (مبانی، ادله و اختیارات) (قم، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷).

۵۳) هادوی، تهرانی، مهدی، *ولایت و دیانت، جستارهایی در اندیشه سیاسی اسلام* (قم، موسسه فرهنگی خرد، ۱۳۸۰).

۵۴) یوسفیان، حسن، *مبانی اندیشه اسلامی ۲*، (قم، نشر معارف، ۱۳۸۹).

نشریات:

۵۵) بهاروند، محمد مهدی، *ولایت فقیه، یا ولایت تعامل یا تقابل؟* (مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳۸۲، ۲۹).

۵۶) پسندیده، عباس، *بیعت در نظام ولایت فقیه و قانون اساسی* (مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳۷۸، ۱).

۵۷) جوادی آملی، عبدالله، *سیری در مبانی ولایت فقیه* (مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳۷۵، ۱).

۵۸) حق پناه، رضا، *حکومت و ولایت در اندیشه امام خمینی* (مجله اندیشه حوزه، ش ۱۳۷۸، ۱۷).

۵۹) حق پناه، رضا، *رابطه ولی فقیه با قانون* (مجله اندیشه حوزه، ش ۱۳۷۸، ۱۷).

۶۰) رحیم پور، حسن، *ولایت فقیه و نقد دیدگاه های مخالف*، (مجله اندیشه حوزه، ش ۱۳۷۸، ۱۸).

۶۱) قاضی زاده، کاظم، *مبانی حکومت اسلامی از منظر قرآن*، (مجله تحقیقات اسلامی، ش ۱).

۶۲) لطیفی، محمود، *مبانی ولایت و اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت*، (مجله حکومت اسلامی، ش ۱۳۸۸، ۲).

۶۳) مظاهری، حسین، ولایت از منظر عقل و قرآن، (مجله حکومت اسلامی، ش ۵۵، ۱۳۸۹).

۶۴) معصومی، سیدمحمدمسعود، حوزه شناسی بحث ولایت، مجله فقه، ش ۳۵، ۱۳۸۲).

پایان نامه:

۶۵) ارسطو، محمدجواد، مهارت قدرت سیاسی در حقوق اساسی ایران و اسلام دانشگاه تهران، (دانشکده حقوق، سال دفاع ۱۳۷۳، مقطع ارشد)

۶۶) زارعی، مریم، حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی و مقایسه آن با علامه نائینی دانشگاه آزاد تهران مرکزی (دانشکده الهیات و فلسفه و معارف اسلامی، سال دفاع ۱۳۸۴، مقطع ارشد)

۶۷) رضازاده، سعید، حکومت ولی فقیه در قلمرو دین، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم، سال دفاع ۱۳۸۴، مقطع ارشد)

۶۸) قائمی، مهدی، حاکمیت پایدار و نظریه های ولایت فقیه، موسسه آموزش عالی باقرالعلوم قم، سال دفاع ۱۳۸۰، مقطع ارشد)

Abstract:

velayate faghih is one of the fundamental issues in the political-religious thoughts and is one of the important issues of today's society. The concerns which I feel and because of their impact on political government, the importance and characteristic of Javadi Amoli who is a policy man and an imitation authority and his crusades before revolution, his political and scientific situation after revolution especially in Khomeini's parliament of Friday leadership, teaching in Hozeh, having a cooperation with leader, and due to the lack of research which unfortunately was not sufficient, I do this research. I pay attention to Islamic government, legitimacy, the structure and cause in absence era, and the people's role in velayate faghih government. He believes in absolute rule and in his opinion velayate faghih is the continuation and accomplishment of Islamic rule and prophets government.

In my opinion the jurisconsults leader must perform all of the Islamic rules and there must be no rule of God's rules that they don't pay attention to in absence era. He believes that velayate faghih is by word and also justice and being jurisconsult are the two conditions of jurisconsult leader.